

کتاب داوران

پیشگفتار

پیشگفتاری که مفهوم مذهبی این مرحله از تاریخ قبایل را ارائه می‌دهد، آغازگر این دوره می‌باشد (۶:۲ تا ۶:۳). دوره یوشع دوره وفاداری بود، حال آنکه مشخصه دوره داوران، بی‌وفایی است. سپس تاریخچه‌ای مختصر از کارهای داوران عرضه می‌شود که تعدادشان دوازده تن می‌باشد، اما شرحی که در مورد هر یک از آنان داده می‌شود، از نظر حجم متفاوت است؛ این دوازده تن عبارتند از: عتنیتیل (۱۱:۳)، ایهود (۳۰-۱۲:۳)، شمبر (۱۱:۷)، دبوره و باراق (۵-۴)، جدعون و ابیملک (۱:۶ تا ۵۷:۹)، تولع (۲-۱:۱۰)، یائیر (۱۰-۳:۱۰)، یفتح (۱۰:۶ تا ۷:۱۲)، ابسان (۱۲:۱۰-۸:۱۲)، ایلون (۱۲-۱۱:۱۲)، ابدون (۱۲-۱۳:۱۵)، و شمشون (۱:۱۳ تا ۳۱:۱۶).

پایان بخش کتاب، دو ضمیمه است که بیانگر هرج و مرج حاکم بر اسرائیل پیش از استقرار نظام سلطنت می‌باشد. ضمیمه نخست، مهاجرت دانی‌ها و منشأ پرستشگاه دان را بازگو می‌کند (۱۷-۱۸)، و ضمیمه دوم، بازگوکننده جنایتی است که ساکنان جبعه مرتکب شدند، و نیز جنگی که سایر

کتاب داوران که دنباله کتاب یوشع می‌باشد و در کتاب مقدس عبری، به دست «انبیای نخستین» تعلق دارد، شرحی اجمالی از زندگی قبایل بنی اسرائیل را در یکی از مبهم‌ترین دوره‌های تاریخ این قوم به دست می‌دهد، دوره‌ای که مربوط می‌شود به بعد از تصرف سرزمین موعود و پیش از ظهور بنیاد سلطنت.

طرح کتاب

طرح کتاب را به آسانی می‌توان کشف کرد. در مقدمه اولیه (فصل ۱)، استقرار قبایل بنی اسرائیل در سرزمین کنعان، و کامیابی‌ها و شکستهایشان شرح داده می‌شود؛ این قبایل که نحوه عملشان هماهنگ به نظر نمی‌رسد، در معرض تهدیدهای شهرهای کنunanی قرار دارند، شهرهایی که در قلمرو اختصاص یافته به هر قبیله واقع شده‌اند. چنین وضعیتی که با وعده خدا منافات دارد، به شکلی مقدماتی در ۱:۲-۵ توجیه می‌گردد. پس از این شرح اولیه که یادآور دوره فتوحات می‌باشد، دوره‌ای آغاز می‌شود که خاص داوران می‌باشد (۶:۲ تا ۳۱:۱۶).

زبان عبری، مانند زبانهای اقوام مجاور، این فعل را برای اشاره به اعمال اقتدار به کار می‌برد. برای ارائه تنها یک نمونه، کافی است به اصطلاح «داور» در متون ماری اشاره کنیم که در آن، این کلمه دلالت دارد بر مقامات بلندپایه‌ای که از قدرتی گسترده برخوردار بودند.

گرچه برخی از شخصیت‌های کتاب داوران بر اسرائیل داوری کرده‌اند، اما با قطع و یقین نمی‌توان گفت که همه آنانی که اعمال بزرگشان در این کتاب نقل شده، چنین نقشی را دارا بوده‌اند، زیرا فعل دیگری هست که عمل آنانی را که ما داور می‌خوانیم توصیف می‌کند، و آن فعل همانا «نجات دادن» می‌باشد (۳۱:۳؛ ۱۵:۶؛ ۱۰:۱). در چنین چشم‌اندازی، عتنیئیل و ایهود همچون «نجات دهنده» توصیف شده‌اند (۹:۳، ۱۵). به گونه‌ای کلی تر، خدا است که برای نجات قومش، شخصی را بر می‌گزیند تا این نجات را در عمل تحقق بخشد (۳:۹؛ ۶:۳؛ ۳۶:۶-۷؛ ۱۰:۷؛ ۱۳:۱۰) . بدینسان در این کتاب، در مقابل اصطلاحی دوگانه قرار می‌گیریم که به احتمال بسیار، تداعی کننده چشم‌اندازی دوگانه است که مطالعه کتاب داوران، آن را پدیدار می‌سازد.

با وجود اینکه نمی‌توان در مورد ترکیب کتاب با قاطعیت سخن گفت، اما می‌توان سنت‌های یا جنگهای روایاتی را در آن تشخیص داد که از قبل به طور مستقل وجود

قبیله‌ها با بنیامین کردند که از تنبیه مجرمین سر باز می‌زد (۲۱-۱۹).

داور و نجات دهنده

به این ترتیب، شخصیت‌هایی که در این کتاب معرفی شده‌اند، به طور کلی «داور» نامیده می‌شوند، اما به جا است که مفهوم این عنوان را مورد بررسی قرار دهیم. این اصطلاح در صیغه جمع، فقط در ۱۸-۲:۶ یافت می‌شود و به کسانی اشاره دارد که خدا برای نجات قوم خود برگزیده؛ اما گرچه چنین کاربردی در متن کتاب نادر است، اما اشاره به دوره پیش از سلطنت تحت عنوان «روزهای داوران»، در سنت کتاب مقدس امری شناخته شده می‌باشد (۲-۷:۷-۱۱؛ ۲-۶:۷-۱۱؛ ۱-۲:۷-۲) . لذا با اینکه عنوان «داور» عملاً در روایات به کار نرفته، اما غالب اوقات، به منظور توصیف کار قهرمانان کتاب، به فعل «داوری کردن» بر می‌خوریم (۳:۳؛ ۴:۴؛ ۱۰:۱؛ ۵:۱-۱:۱؛ ۷:۱۲؛ ۸:۸؛ ۱۵-۸؛ ۱۵:۱؛ ۲۰:۱۵؛ ۱۶:۱۰؛ ۲۰:۱۵). با این حال، باید توجه داشت که این فعل در اکثر موارد در تذکراتی یافت می‌شوند که روایات را احاطه می‌کنند، و این امر می‌تواند کار ویراستاران باشد. حتی در چنین حالتی نیز این فعل صرفاً در معنای «اجرای عدالت» به کار نرفته، بلکه در مفهوم «فرمان دادن یا حکومت کردن». در این حالت، کاربرد فعل «داوری کردن» در زبان فارسی نباید موجب تغییر معنای آن شود، زیرا

وجه مشخصه این چشم انداز الهیاتی، مجموعه‌ای از فرمولهای تکرار شونده می‌باشد: «بنی اسرائیل آنچه را که در نظر یهوه بد است انجام دادند» (۱۱:۲؛ ۷:۳؛ ۱۱:۱؛ ۱۰:۶؛ ۱۳:۱)؛ این فرمول توسط گونه‌ای دیگر تصریح می‌شود: «ایشان یهوه را راه ساختند و بعل و عشتاروت‌ها را خدمت کردند» (۱۱:۲، ۱۳، ۷:۳؛ ۱۰:۶). سپس پیامد این بی‌وفایی ذکر می‌شود: «یهوه ایشان را به دست فلان یا فلان دشمن سپرد» (۱۴:۲؛ ۸:۳؛ ۲:۴؛ ۱:۶؛ ۱۰:۷). و بعد این فرمول ذکر می‌گردد: «بنی اسرائیل بسوی یهوه فربیاد برآوردن» (۹:۳؛ ۱۵؛ ۳:۴؛ ۶:۶؛ ۱۰:۱۰). یهوه در پاسخ به فربیاد قوم خود، داوران (۱۶:۲) یا نجات‌دهنده‌ای (۹:۳؛ ۱۵) بر می‌انگیزد. و بالاخره، به هنگام ارائه نتیجه‌گیری روایات، فرمولهای دیگری به چشم می‌خورد: «دشمن زیر دست اسرائیل پست شد» (۳:۳؛ ۳۰:۸؛ ۲۸:۸؛ ر.ک.

تعداد سال در آرامی به سر برد» (۱۱:۳، ۳۰؛ ۲۳:۴؛ ۲۴:۲)، و نیز: «سرزمین به مدت فلان ۳۱:۵؛ ۲۸:۸).

از این فرمولها، منطقی مذهبی با چهار عنصر ناشی می‌شود: گناه مجازات را در پی می‌آورد، اما توبه قوم منجر می‌شود به آمدن یک نجات‌دهنده. بدینسان خود را در مقابل الهیاتی در مورد تاریخ می‌یابیم که بعدها به روایات افزوده شده و درخصوص تمام اسرائیل صدق می‌کند. اما این چارچوب

داشته‌اند. به این ترتیب، اشاراتی که به داوران کوچک شده (۱۰:۱؛ ۵:۸؛ ۱۲:۱)؛ ۱۵ قاعده‌تاً از فهرستی قدیمی اخذ شده که صرفاً اطلاعاتی مختصر ارائه داده است. اما تاریخچه مربوط به یافتح این فهرست را به دو بخش تقسیم می‌کند و با مطالعه آن می‌توان تشخیص داد که چگونه نگارنده توانسته مطلب را از شخصیت داور به شخصیت نجات‌دهنده انتقال دهد، زیرا یافتح از هر دو شخصیت برخوردار بود. روایات مربوط به سایر داوران مبتنی هستند بر سنت‌هایی کهن که بسط یافته و تکمیل گشته و در هم ترکیب شده‌اند. این روایات را که در جنگی واحد گردآوری شده‌اند، شاید بتوان «کتاب نجات‌دهنده‌گان» نامید. این فرضیه‌ای است که هنوز باید مورد بررسی قرار گیرد، اما احتمال پذیرش آن وجود دارد.

چارچوب الهیاتی

اما در ورای این سنت‌ها و این جنگها، کتاب داوران چارچوبی الهیاتی به دست می‌دهد که نظر خواننده پژوهشگر را جلب می‌کند، زیرا در باره رویدادهایی که نقل می‌کند، درسی مذهبی ارائه می‌دهد. این چشم انداز الهیاتی را می‌توان بالاخص در پیشگفتار (۶:۳ تا ۶:۶)، و در ابتدای فصل ۶ (آیات ۷-۱۰)، و در مقدمه تاریخچه یافتح مشاهده کرد.

دشوارتر است، مقدمه‌ای که حاوی اطلاعاتی بسیار قدیمی است و در آن، گرایشی شدید به مدد از قبیله یهودا محسوس می‌باشد.

کتاب داوران و تاریخ

با وجود تمام این موارد غیر قطعی که در زمینه نگارش کتاب داوران باقی است، این کتاب برای مورخان یگانه منبع اطلاعات در خصوص دوره‌ای باقی می‌ماند که از وفات یوشع آغاز و به استقرار نظام سلطنت ختم می‌گردد؛ اما کاربرد آن مشکلات عدیده‌ای را پدید می‌آورد. روایات مذکور در آن، تصوری کلی از دوره داوران به دست می‌دهد؛ در آن تصویری از تاریخ برخی از قبایل را مشاهده می‌کنیم که در آن هیچ نکته‌ای حاکی از وجود اتحادی سیاسی میان آنها نمی‌باشد، حتی در شکل ائتلاف دوازده قبیله. در این روایات، شاهد ماجراهایی هستیم که افشاکننده همبستگی یا خصومت میان پاره‌ای از قبایل می‌باشد؛ و نیز بازگوکننده پیکار برای حفظ قلمرویی است که قبلاً به دست آمده بوده است. اما همه اینها روایات ناکامل می‌باشند که هیچ دغدغه‌ای برای رعایت ترتیب تاریخی ندارند.

در واقع، کتاب داوران فاقد هر گونه تاریخی است؛ تنها طول مدت داوری هر یک از داوران ذکر شده، اما چنانچه ارقام مذکور برای هر داور را جمع بنویم، طول زمانی معادل ۴۱۰ سال به دست می‌آید، و این امر با سایر

الهیاتی همیشه پاسخگوی نکاتی نیست که از تاریخ داوران می‌آموزیم.

حال چنانچه بکوشیم این الهیات را به یک یا چند ویراستار نسبت دهیم، می‌توانیم این امر را کار ویراستاران تشنیه‌ای بدانیم؛ اما در اینجا نیز خود را با فرضیه‌ای مواجه می‌بینیم که به طور کامل متقاعد کننده نیست. نظریه الهیاتی که شامل این چهار مرحله می‌باشد (یعنی گناه، مجازات، توبه، و نجات)، در سایر کتاب‌هایی که «تاریخ تشنیه‌ای» را تشکیل می‌دهد با همین دقت یافت نمی‌شود، یعنی کتاب‌هایی که از تشنیه شروع می‌شود و به کتاب پادشاهان ختم می‌گردد. از سوی دیگر، تعدد مقدمه‌ها، تفاوت‌هایی که در توجیه تأخیر در فتوحات ذکر شده (۶:۲ تا ۶:۳)، تلاش برای رسیدن به عدد دوازده داور مطابق با تعداد قبیله‌ها، همگی بیانگر این امر هستند که نگارش این کتاب در گستره زمان صورت گرفته است. چشم انداز الهیاتی قاعده‌تاً باید تحت تأثیر ویراستاران تشنیه‌ای قرار داشته باشد، اما نمی‌توان گفت که ایشان آن را ابداع کرده‌اند، حتی اگر آن را مورد تأکید بیشتری قرار داده باشند.

ضمائمه کتاب (فصل‌های ۱۷-۲۱) که آنها نیز برگرفته از سنت‌هایی کهن می‌باشند، در طول تبعید یا پس از آن اضافه شده‌اند، زیرا واژگانی در آنها به چشم می‌خورد که در نوشته‌های کهانی می‌یابیم. اما تعیین زمان اضافه شدن مقدمه مذکور در فصل اول

حمایت می‌کند. این تجربه الهیاتی شامل تمام اسرائیل می‌گردد، و چارچوب الهیاتی کتاب براین کشف و شهود اولیه تأکید گذاشته است: یعنی بر ناتوانی اسرائیل و شکیبایی خدا که به گونه‌ای خستگی ناپذیر اشخاصی را برای رهایی قبایل از ظلم و ستم گسیل داشته است.

این یک واقعیت است که قهرمانان کتاب داوران ریشه در زمانی دارند که اخلاقیات بسیار خشن بوده و اندیشه‌های اخلاقی آن با روزگار ما بسیار تفاوت داشته است. حیله ایهود، قتل سیسرا به دست یاعیل، قربانی کردن دختر یفتح، و مسائل عشقی شمشون می‌توانند ما را دچار حیرت سازند. اما از طریق این روایات که تلاشی برای تلطیف واقعیت نمی‌کنند، باید بیاموزیم تا عمل خدا را کشف کنیم، خدایی که قوم خود را با اعطای رهبرانی که با روح خدا بر انگیخته می‌شوند، هدایت می‌کند (۱۰:۳؛ ۲۹:۱۱؛ ۳۴:۶؛ ۱۰:۳؛ ۱۴:۱۵؛ ۶:۱۴؛ ۱۹:۲۵؛ ۱۳). این اشخاص از پیش، چهره پادشاهی را ترسیم می‌کردند که می‌باشد برای رهبری عادلانه قوم، روح خداوند را دریافت می‌داشت؛ اما خود این پادشاه منادی مسیحیابی بود که روح خدا با عطیه‌هایی متعدد بر او قرار می‌گیرد.

داده‌های تاریخی مربوط به تاریخ اسرائیل سازگار نیست. اکثر این ارقام اثربودت ویراستاران است و گرچه شکی نیست که هر یک از ایشان، منطق خود را داشته است، اما پیدا کردن و درک آن تقریباً ناممکن می‌باشد. از سوی دیگر، کاربرد مکرر رقم ۴۰ که مدت زمان زندگی فعال فرد را مشخص می‌سازد، آشکارکننده خصوصیت تقریبی اطلاعات کتاب داوران می‌باشد. به عبارتی درست‌تر، ترتیب تاریخی دوره داوران را باید با توجه به دو نکته به دست آورده: یکی آغاز دوره سلطنت می‌باشد، و دیگری تاریخ ورود به کنعان. در واقع، مجموع سنت‌هایی که ذکر شده، باید بین سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۰۲۰ ق.م. (یعنی تاریخ استقرار سلطنت) واقع شده باشد.

کتابی در باره ایمان اسرائیل

کتاب داوران، این سندی که برای مورخان هم جالب است و هم دشوار، پیش از هر چیز اثری است برخاسته از ایمان اسرائیل. از همان قدیمی‌ترین متون، از جمله سرود دبوره (فصل ۵)، این یقین و اعتقاد آشکار می‌شود: خدای اسرائیل همان کسی است که قوم خود را در لحظات دشوار

|

576

|

کتاب داوران

مقدمه

و یهُوه کنعانیان و فَرِزَّیان را به دست او سپرد؛ ایشان آنان را در بازق^e به تعداد ده هزار مرد شکست دادند.^۵ چون در بازق به ادونی-بازق^f برخوردند، با او جنگ کردند و کنunanیان و فَرِزَّیان را شکست دادند.^۶ ادونی-بازق گریخت، اما ایشان او را تعاقب کردند، اورا گرفتند و شست دستها و پایهایش را بربندند.^۷ ادونی بازق گفت: «هفتاد پادشاه با دست و پای شست بربده، آنچه را که زیر میز من بود جمع می کردند؛ آنچه کردم، خدا به من باز می گرداند.» اورا به اورشلیم برندند و در آنجا مرد.

موقوفیت‌ها و شکست‌های قبیله‌ها

به هنگام استقرار در کنعان

^۱ باری، پس از درگذشت یوشع^a، بنی اسرائیل از یهُوه به این مضمون سوال کردند^b: «کدامیک از ما اول از همه بر علیه کنunanیان برخواهد آمد تا با ایشان بجنگد؟»^۲ یهُوه گفت: «یهودا برخواهد آمد؛ اینک سرزمین را به دستهای او سپرده‌ام.»^۳ یهودا به برادرش شمعون^c گفت: «با من به سهم^d من برآی و با کنunanیان جنگ خواهیم کرد؛ سپس من (نیز) به نوبه خود با تو به سهم تو خواهم رفت.» شمعون با او رفت.^۴ یهودا برآمد،

^a وفات یوشع که قلاً در یوشع ۳۱-۲۹:۲۴ نقل شده، باز در داور ۱۰-۸:۲ نیز تقریباً با همان ترکیب مجدد بازگو خواهد شد. این امر بیانگر این است که فصل اول داوران، با اینکه داده‌های تاریخی بسیار مهمی را مطرح می‌سازد، اما فقط در زمان‌های بعدی همچون مقدمه‌ای بر کتاب داوران به کار گرفته شده است.

^b طلب مشورت معمولاً در یک پرستشگاه صورت می‌گرفت؛ وقتی مشورت خواه سؤال خود را مطرح می‌کرد (ر. ک. داور ۱۸:۵، ۲۳:۲۳)، قرعه‌های مقدس (اوریم و توییم) را که در ایفود بود می‌انداختند (ر. ک. داور ۲۷:۸) تا جوابی به شکل آری یا نه دریافت کنند.

^c قبیله شمعون در آغاز سهم میراث خود را در جنوب سهم یهودا دریافت داشت (یوشع ۹:۱۹)، اما بعدها در همین قبیله ادغام شد. این متن بازنایی است از موقعیتی کهنه.

^d هر یک از قبایل اسرائیل به هنگام تقسیم سرزمین مقدس، بخشی از آن را دریافت داشتند (یوشع ۲۱-۲۴). این بخش از میراث همچون عطیه‌ای الهی تلقی می‌شد، اما می‌باشد آن را به تصرف در بیاورند.

^e «بازق»: گرچه امروز قریه‌ای به نام «خیریت ایزبیق» بر سر راه شکیم به بیت‌شان وجود دارد، اما محل بازق کم‌کمان مورد تردید است. از فحوای متن چیزی بر می‌آید که این شهر بیشتر در سمت جنوب، در نزدیکی اورشلیم، واقع بوده است.

^f پژوهشگران اغلب کوشیده‌اند بر اساس یوشع ۱۰:۲۷، نام «ادونی-بازق» را به «ادونی-بازق» را به «ادونی-صدق» اصلاح کنند و اورا پادشاه اورشلیم معروف نمایند، چرا که از آیه ۷ نیز می‌توان چنین برداشتی کرد. اما بهتر است این نام را به همین شکل نگاه داشت، زیرا تنها بازمانده سنتی است که خلی زود به ابهام گرایید.

^g باقطع این اندامها، شخص دیگر نمی‌تواند کمان را به کار ببرد.

^h عدد هفتاد عددی گردشده است که اشاره به تعداد زیاد دارد، و نباید آن را تحت اللفظی برداشت کرد.

وی دخترش عکسه را به او به زنی داد.
۱۴ باری، وقتی آن دختر رسید، او وی را تحریک کرد تا مزروعه‌ای از پدرش بطلبد.^۱ آن دختر خود را واگذارد تا از الاغش لیز بخورد، و کالیب به او گفت: «چه می‌خواهی؟»^{۱۵} دختر به او گفت: «به من هدیه‌ای ارزانی دار؛ از آنجا که مرا در سرزمین نگب مستقر ساختی، به من چشم‌های آب بده.» کالیب به او چشم‌های بالایی و چشم‌های پایینی را داد.

^{۱۶} پسران حوباب قینی^m، پدرزن موسی، اعد ۲۴:۲۱-۲۲؛ ۱۰:۲۹-۳۲؛ ۲۹:۱۰؛ ۲۶:۲-۲۲. همراه بنی یهودا از شهر نخلستانⁿ بر خروج^{۱۷} آمدند، تا به بیابانی که در نگب یهودا است، در شب عزادار^{۱۸}، و رفتند و با عمالیقیان^P ساکن شدند.

یوشع ۱۵:۶^{۱۹} بنی یهودا به اورشلیم تاختند و آن را تحت تصرف در آوردند و آن را از دم تیغ گذراندند و شهر را به آتش کشیدند.^{۲۰} سپس بنی یهودا فرود آمدند تا با کنعانیانی که در کوهستان، نگب و سرزمینهای پست^{۲۱} ساکن بودند، مصاف دهند.^{۲۲} یهودا بر علیه کنunanیانی حرکت کرد که ساکن حبرون بودند - نام حبرون پیش از آن قریه اربع^{۲۳} بود - و شیشای و اخیمان و تلمایی را شکست دادند.^{۲۴} از آنجا، بر یوشع ۱۴:۳۶-۳۷؛ ۱۵:۶-۱۰^{۲۵} علیه ساکنان دبیر^k برآمد - نام دبیر پیش از آن قریه -سفیر بود.^{۲۶} کالیب گفت: «آن کس که قریه -سفیر را شکست دهد و آن را تصرف کند، دخترم عکسه را به او به زنی خواهم داد.»^{۲۷} عتنیئل، پسر قناز، برادر کوچکتر کالیب، آن را به تصرف در آورد و

^۱ در اینجا چنین به نظر می‌رسد که قبیله یهودا اورشلیم را به مجرد استقرار در کنعان فتح کرده باشد و به همین سبب، این شهر نمونه بین شهرهای یهودا است. اما از لحاظ تاریخی، تصرف آن فقط در زمان داود که از قبیله یهودا بود، صورت گرفت (۲-۵^{smo}) و مردم آن قلع و قیمع نشدن. لذا این متن مدیحه‌ای است در وصف یهودا، چرا که فقط و فقط این قبیله است که تمامی کنunanیان را از قلمرو خود اخراج خواهد کرد.

^۲ تصرف حبرون قبلاً در یوشع ۱۳:۱۵ شرح داده شده، اما در اینجا، این تصرف به جای اینکه تنها به طایفه کالیب نسبت داده شود، به کل قبیله یهودا نسبت داده می‌شود. همچنین ر.ک. داور ۱:۲۰.

^۳ k این تذکر در مورد تصرف «دبیر»، تقریباً کلمه به کلمه در یوشع ۱۶:۱۹-۱۹ یافت می‌شود. در آیه ۱۱، یهودا همچون تصرف کننده شهر پدیدار می‌گردد، حال آنکه در واقع، بر اساس دنباله متن، تنها طایفه عتنیئل به این توفیق نائل می‌آید.

^۴ ترجمه‌های قدیمی این عبارت را به گونه‌ای آورده اند که منطقی تر به نظر می‌رسد: «او به مجرد رسیدنش، آن دختر را تحریک کرد تا از پدرش مزروعه‌ای بطلبد.»

^m «قبیله‌ای بیابان نشین بودند که نام خود را از قائن (بید ۴:۱) گرفته بودند. ایشان با مَدیانیان و عمالیقیان خوشاوندی داشتند (اعد ۲:۲۰-۲:۲۲؛ smo ۱:۲۰-۲:۲۴) و از روابط خوبی با اسرائیلیان برخوردار بودند.

ⁿ این نام در تث ۳:۳۴ و داور ۱۳:۳ برای اشاره به اریحا به کار رفته است. اما ممکن است منظور تامار نیز باشد که در جنوب دریای مرده واقع بود؛ چنین حدسی با مندرجات این آیه سازگارتر است.

^۵ این همان «تل عزادار» امروزی، واقع در جنوب حبرون است. «بیابان نگب یهودا» که اصطلاحی جغرافیایی تلقی می‌شود، نمی‌تواند در جنوب عزادار باشد؛ به همین دلیل، تلاش‌های بسیاری در جهت تصحیح متن به عمل آمده که ترجمه‌های قدیمی نیز شاهد بر این امر می‌باشد. اما نباید از نظر دور داشت که نویسنده احتمالاً کوشیده تا بر تعلق این بیابان به قبیله یهودا تأکید بگذارد.

^P کلمه «عمالیقیان» در متن عبری نیامده؛ اشاره به عمالیقیان احتمالاً بسیار قدیمی بوده و شاید از متن عبری حذف شده، آن هم به سبب این حکم که در تث ۲:۲۵ آمده است: «یاد عمالیق را از زیر آسمانها خواهی زدود». ترجمه ما مبتنی است بر قرائت یونانی.

^{۲۲} خاندان یوسف^{۱۰} به نوبه خود بر علیه بیت ئیل برآمد، و یهُوه با ایشان بود. پیدا شد: ۱۹:۱۸
^{۲۳} خاندان یوسف فرستاد تا بیت ئیل را شناسایی کنند - نام شهر پیش از آن لوز بود. ^{۲۴} بررسی کنندگان مردی را دیدند که از شهر بیرون می‌آمد، و به او گفتند: «ورودی شهر را به ما نشان بد»، و ما در حق تو وفاداری نشان خواهیم داد»؛ ^{۲۵} و او رودی شهر را به ایشان نشان داد. ایشان شهر را از دم تبع گذراندند، اما آن مرد و یوش^{۲۶} تمامی طایفه اش را گذاشتند که بروند.

^{۲۶} آن مرد به سرزمین حتیان^۷ رفت؛ او شهری بنا کرد و آن را لوز نامید؛ این نام هنوز امروز (نیز) بر آن می‌باشد.

^{۲۷} منسی بیت-شان و «دخترانش» را خلع ید نکرد^۸، نه تعنک و «دخترانش»

^{۱۷} یهودا با برادرش شمعون رفت و ایشان کنعانیان را که در صفت^۹ ساکن بودند شکست دادند؛ ایشان آن را به لعنت نذر کردند، و آن شهر را حرم‌نا نامیدند. ^{۱۸} اما یهودا غزه و قلمرو آن را تصرف نکرد، نه اشقلون و قلمرو آن را، و نه عقرон و قلمرو آن را.^{۱۹} یهودا بود و او کوهستان را به تصرف درآورد، اما نتوانست از ساکنان دشت خلخ ید کند، چرا که ایشان ارباب‌های آهنین داشتند.^{۱۰}

^{۲۰} حبرون را به کالیب دادند، مطابق یوش^{۱۳:۱۳} آنچه که موسی گفته بود، و او سه پسر عنان را در آن خلع ید کرد.^{۲۱} و اما یوسپیانی که ساکن اورشلیم بودند، بنی بنيامین ایشان را خلع ید نکردند، و یوسپیان تا به امروز با بنی بنيامین در اورشلیم ساکن‌اند.^{۱۱}

^۹ محل این شهر نامشخص است. اگر این متن را با اعد ۲۱-۳ مقایسه کنیم، می‌توانیم این شهر را همان عراد بدانیم؛ اما در یوش^{۱۴:۱۲}، این دو شهر از یکدیگر متمایز شده است. نام «حرما» در عبری دارای همان حروف بی‌صدای فعلی است که «نذر کردن به ممنوعیت» معنی می‌داد.

^{۱۰} این سه شهر متعلق به فلسطینیان بود و فقط در زمان داود تابع قدرت حکومت یهودا شد. در متن عبری، جمله در حالت مثبت آمده و می‌گوید که یهودا این شهرها را به تصرف درآورد؛ اما در ترجمه یونانی، حالت نفی دارد که ترجمه ما مثبتی بر آن است. این تغییر در متن یونانی احتمالاً به این سبب بوده که واقعیت تاریخی رعایت شود. اما پژوهشگران معتقدند چنین کاری در ترجمه یونانی، مقصود نگارنده را مخدوش می‌سازد که می‌خواسته نشان دهد که یهودا واقعاً اقوام بیگانه را از قلمرو خود بپروراند، و در این امر، وفاداری خود را به خدا ثابت کرده است.

^{۱۱} در تصویر آرمانی ای که از یهودا ارائه شده، این یگانه لکه‌ای است که به شکلی گذرا به آن اشاره شده است. یهودا در برابر ارباب‌های آهنین کنunanیان احساس ناتوانی کرد؛ اما این امر خطای برای او محسوب نشده است.

^{۱۲} با وجود آیه ۸، مسؤولیت عدم تصرف اورشلیم بر دوش قبیله بنیامین گذاشته می‌شود (ر.ک. یوش^{۲۸:۱۸})، زیرا زندگی در مجاورت یوسپیان می‌توانست عواقبی مذهبی داشته باشد. شاید این انتقادی باشد از شاؤل بنیامینی. سپس داود همچون کسی وارد صحنه می‌شود که کاری را صورت می‌بخشد که پادشاه قبلی می‌بایست انجام می‌داد. برای توضیحی دیگر، ر.ک. یوش^{۶۳:۱۵}.

^{۱۳} این اصطلاحی است که این سمو^{۲-۱۱:۲۱} پاد^{۲۸:۱۱} («بیت ئیل» در یوش^{۲۲:۱۸} به بنیامینیان نسبت داده شده، اما در نهایت به قبیله افراییم تعلق یافت. از حفاری‌های باستان شناسی در بیتیں، محل شهر باستانی بیت ئیل، چنین بر می‌آید که این شهر در بایان سده سیزدهم ق.م. ویران شده، اما مطابق متن کتاب مقدس، تصرف شهر فقط به واسطه خیانت یکی از ساکنان آن میسر گردید. در حخصوص تغییر نام این شهر، ر.ک. پیدا شد: ۱۹:۲۸).

^{۱۴} ر.ک. توضیح یوش^{۴:۱}.

^{۱۵} فهرست این شهرها در یوش^{۱۷:۱۲-۱۳} نیز ذکر شده، اما با ترتیبی متفاوت.

^{۳۳} نفتالی ساکنان بیت شمش^c را خلع ید پوش ۱۹:۳۲-۳۹ نکرد، و نه ساکنان بیت عنات را، و در میان کنعانیان، ساکنان سرزمین، سکونت گزید. اما ساکنان بیت شمش و بیت عنات برای ایشان مشمول بیگاری شدند.

^{۳۴} اموریان^d بنی دان را به کوهستان عقب راندند، زیرا ایشان را نگذاشتند تا به داور ۱۷:۱۸-۲۷ پوش ۱۹:۳۵ اموریان به سکونت در دشت فروند آیند. ^e اموریان مشمول بیگاری حار-حارس^e، در ایل‌ون و در شعلبیم ادامه دادند، اما چون دست خاندان یوسف سنگینی کرد، ایشان مشمول بیگاری شدند. ^f قلمرو ادومیان در فراز عقریم^f، در «صخره» آغاز می‌شود، و سپس به ۲۱:۷ پوش ۱۹:۳۶ سربالایی می‌رود.

وحي در خصوص رفتار اسرائیل

^۱ فرشته یهوه^g از جلجال^h به ^۲ بیت تیلⁱ برآمد و گفت: «... و من شما را از مصر برآوردم و شما را وارد سرزمینی ساختم که با سوگند به پدران شما

را، نه ساکنان دور و «دخترانش» را، نه ساکنان یبلعام و «دخترانش» را، نه ساکنان مجدو و «دخترانش» را، و کنunanian به سکونت در این سرزمین ادامه دادند. ^j با اینحال، هنگامی که اسرائیل نیرومند شد، کنunanian را به بیگاری گرفت^k، اما نتوانست آنان را خلع ید کند.

^{۲۹} افراییم کنunanian را که در جازر^l پوش ۱۰:۱۶ ساکن بودند، خلع ید نکرد، و کنunanian در میان [افراییم] در جازر سکونت گزیدند. ^m زبولون ساکنان قطرون^m را خلع ید نکرد، و نه ساکنان نهلول را، و کنunanian در میان [زبولون] سکونت گزیدند و مشمول بیگاری شدند.

^{۳۱} اشیر ساکنان عکوⁿ را خلع ید نکرد، و نه ساکنان صیدون، نه ساکنان أحبل، اکزیب، حلبه، عفیق، و رحوب را، ^{۳۲} و اشیریان در میان کنunanian^o، ساکنان سرزمین، سکونت گزیدند؛ زیرا ایشان را خلع ید نکردند.

^X بیگاری به شکل جزیه که از سوی پادشاه بر ملت‌های مغلوب گذارده می‌شد، در اسرائیل فقط پس از استقرار نهاد سلطنت، احتمالاً در زمان داود (۲-۲۰:۲۰-۲۲) اتفاقاً در دوره سلیمان (۱-باد:۹) متداول شد. ^y علی رغم اشاره‌ای گذرا به «جازر» در پوش ۳۳:۱ (که در آن به تصرف آن اشاره‌ای نشده)، این شهر تها در روزگار سلطنت سلیمان، و آن هم بدون خوبی، به قلمرو اسرائیل پیوست. ^Z ر. ک. پوش ۱۵:۱۹ که در آن «قطرون» را باید با «قطله» یکی دانست. در این مقدمه که موقعیت قبایل شرح داده شده، ذکری از پیاساکار به میان نیامده، اما در دوره‌ای کهن، این قبیله با قبیله زبولون یکی بوده است.

^a ر. ک. پوش ۱۹:۲۹-۳۰ که در آن فهرستی از شهرهایی را مشاهده می‌کیم که به قبیله اشیر نسبت داده شده‌اند. ^b در مقایسه با آیات ۲۹-۳۰، شکل بیان تغییرⁱ یابد؛ این امر بیان‌نگر تغییری در شرایط نسبت به قبایل پیشین می‌باشد.

^c این دو شهر در قلمرو نفتالی قرار دارند؛ محل آنها مشخص نیست، اما احتمالاً در جلیل علیا واقع می‌باشند.

^d اموریان^j که ساکنان قدیمی کنunanian بیان شده‌اند، در دشت سکونت دارند، بر عکس کنunanian که در کوهستان ساکن می‌باشند. چنین تمایزی عادی نیست، چرا که در سایر متون کتاب مقدس، این کنunanian هستند که در دشت ساکن می‌باشند (اعداد ۱:۱۳ پوش ۱۳:۲۹).

^e بر اساس پوش ۱۹:۴۲، این شهرها به قبیله دان نسبت داده شده‌اند، اما حائز اهمیت است که بیگاری را بر ساکنان این شهرها، خاندان یوسف تحمیل می‌کند، نه قبیله دان.

^f در خصوص «فراز عقریم» ر. ک. اعد ۴:۳۴؛ پوش ۱۵:۳. ^g ر. ک. توضیح پید ۷:۱۶. ^h ر. ک. توضیح پوش ۱۹:۴.

ⁱ در متن عبری، نام «بوکیم» آمده، یعنی گریه کنندگان. ترجمه‌ما مبتنی است بر قرائت یونانی. شاید این مکان را بتوان همان «بلوط گریه‌ها» در نزدیکی بیت تیل دانست (پید ۳۵:۸).

بودند.^۸ یوشع پسر نون، خدمتگزار یهُوهُ، یوشع^{۲۹:۲۹} خدمتگزار یهُوهُ، یوشع^{۲۹:۳۰} در سن یکصد و ده سالگی در گذشت.^۹ او را در ملکی که به میراث یافتنه بود، در یوشع^{۱۹:۵۰} قمنه-حارس، در کوهستان افراییم، در شمال کوه جاعش، دفن کردند.^{۱۰} تمامی آن نسل نیز به پدران خود پیوست، و پس از ایشان، نسلی برخاست که یهُوهُ را نشناخته بود^{۱۱}، و نه عملی را که او برای اسرائیل کرده بود.

رها کردن خدا و مجازات^m

^{۱۱} بنی اسرائیل آنچه را که در نظر یهُوهُ بد است انجام دادند، و بعل ها^{۱۱} را خدمت کردند.^{۱۲} ایشان یهُوهُ، خدای پدرانشان، را که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورده بود، رها کردند، و به دنبال خدایان دیگر رفتند، از میان خدایان قوم هایی که در اطراف ایشان بودند؛ ایشان در مقابل آنها سجده کردند و یهُوهُ را به خشم آوردند.^{۱۳} ایشان یهُوهُ را رها ساختند و بعل و عشتاروت ها^{۱۰} را خدمت کردند.^{۱۴} خشم یهُوهُ بر علیه اسرائیل افروخته شد، و او ایشان را به دست غارت گران سپرد که

وعده دادم. گفته بودم: هرگز عهد خود را با خروج^{۲۳:۳۲}؛ شما نخواهم شکست،^۲ و شما با ساکنان این سرزمین عهد نخواهید بست؛^۳ قربانگاههایشان را در هم خواهید کوبید.^۴ اما شما صدای مرا به گوش نگرفتید. چه کرده اید؟^۵ از اینرو گفتم: ایشان را از برابر شما نخواهم راند؛ ایشان بر پهلوهای شما خواهند بود،^۶ و خدایانشان برای شما تله خواهند شد.^۷ باری، چون فرشته یهُوهُ این سخنان را به تمامی بنی اسرائیل خطاب می کرد، قوم صدای خود را بلند کردند و گریستند.^۸ ایشان این مکان را بوكیم نامیدند، و در آنجا برای یهُوهُ قربانی تقديم کردند.

رحلت یوشع^k

یوشع^{۲۴:۲۸} یوشع تمامی قوم را روانه ساخت، و بنی اسرائیل هر یک به میراث خود رفتند^۹ یوشع^{۲۴:۳۱} تا سرزمین را اشغال کنند.^{۱۰} قوم یهُوهُ را خدمت کردند در طول همه ایام یوشع و در طول همه ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، آنان که تمام عمل عظیمی را که یهُوهُ برای اسرائیل کرده بود دیده

ژپژوهشگران پیشنهاد می کنند که این اصطلاح را یا «تازیانه ای بر پهلوهایتان» (یوشع ۱۳:۲۳) بخوانیم، یا «سُکی در پهلوهایتان» (اعد ۳۳:۵۵).

^k آیات ۱۰-۶ تقریباً با یوشع ۲۴-۲۸ میکسان است، گرچه ترتیب آیه ها متفاوت می باشد.

^۱ فعل عربی قویاً معنای «تصدیق کردن» از طریق ایمان را دارد (ر. ک. ثث ۲:۱۱). ^m در نقطه مقابل وفاداری اسرائیل در روزگار یوشع (آیات ۶-۹)، در این بخش با تعبیری مذهبی مواجه هستیم که منطق آن شامل چهار دوره می گردد: خطأ (آیات ۱۱-۱۳)، مجازات (آیات ۱۴-۱۵)، پریشانی ای که منجر به توبه می شود (آیه b۱۵)، رهایی (آیه ۱۶)، و هر رهایی نیز سقوطی مجدد را در پی دارد.

ⁿ «بعل» نام خدای طوفان نزد کنعانیان است که در اصل فقط به معنی «ارباب» بوده است. این نام در اینجا نامی است نوعی برای اشاره به خدایان سرزمینی. هر شهر خدای بعل را همچون خدای آن شهر تکریم می کرد؛ به همین سبب است که این نام به صورت جمع آمده است. اسرائیلیان جذب خدای بعل، صاحب زمین و حاصل خیزی، شده بودند و او را می پرستیدند. هوش

نی در قرن هشتم ق.م.، به اخترامی که این خدای کنعانی در این دوره برخوردار بود، شهادت می دهد.

^۰ عشتاروت، شریک بعل، الهه عشق و باروری بود؛ پرستش او در تمامی خاور نزدیک باستان رواج داشت.

امری، از اعمال و رفتار سختدلانه خود
چشم پوشی نمی کردند.

^{۲۰} خشم یهُوه به علیه اسرائیل بر افروخته شد، و گفت: «از آنجا که این ملت از عهدی که به پدرانشان امر فرموده بودم تجاوز کرده است، و از آنجا که ایشان صدای مرا گوش نگرفتند،^{۲۱} من (نیز)

به نوبه خود به خلع ید کردن هیچیک از این ملت هایی که یوشع هنگامی که می مرد و
^{۲۲} گذارده، ادامه نخواهم داد، تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازمایم^۹، تا ببینم آیا طریق های یهُوه را نگاه خواهند داشت، و آن سان که پدرانشان آنها را نگاه داشتند، در آنها سلوک خواهند کرد یا نه.»^{۲۳} پس یهُوه این ملت ها را راحت و اگذار، بی آنکه در خلع ید کردن آنها شتاب کند؛ و
^۵ آنها را به دستان یوشع نسپرد.

^۳ ^۱ اینها هستند ملت هایی که یهُوه گذاشت که باقی بمانند تا اسرائیل را به واسطه آنها بیازماید، جمیع آنانی را که هیچ جنگی را با کنعان نشناخته بودند^{۲۴} این تنها برای آموزش دادن به نسل های بنی اسرائیل بود، برای آموختن جنگ به آنان، دست کم به آنان که قبلاً جنگ را نمی شناختند: پنج حاکم فلسطینیان، تمامی^{۵-۳:۱۳}

کنعانیان، صیدونیان و حتیانی که در

کوهستان لبنان ساکن بودند، از کوه

بعل حرمون تا مدخل حمات.^۴ ایشان برای

ایشان را غارت کردند، و ایشان را به دست دشمنان پیرامونشان فروخت، و ایشان دیگر نتوانستند در برابر دشمنانشان تاب آورند.^{۱۵} هر جا که برای لشکرکشی می رفتد، دست یهُوه برای مصیبتشان بر ایشان بود، مطابق آنچه یهُوه گفته بود و

^{۲۶-۱۵:۲۸} مطابق آنچه یهُوه برای ایشان سوگند خورده

بود؛ و ایشان در پریشانی عظیمی بودند.

^{۱۶} ^{۱۶:۳۱} یهُوه داورانی^p را بر می انگیخت که ایشان را از دست کسانی که غارتشان می کردند نجات می دادند.^{۱۷} اما ایشان حتی به دارانشان نیز گوش نمی سپارندند، زیرا به دنبال خدایان دیگر روسپیگری می کردند و در مقابل آنها سجده می نمودند. ایشان بسیار زود از طریقتی که پدرانشان دنبال کرده بودند و از احکام یهُوه اطاعت نموده بودند، دور می شدند؛ ایشان مانند آنان عمل نمی کردند.

^{۱۸} ^{۲:۱۶} زمانی که یهُوه برای ایشان داورانی بر می انگیخت، یهُوه با آن داور می بود، و او ایشان را از دست دشمنانشان در طول ایام آن داور نجات می داد، چرا که یهُوه به سبب ناله هایشان که در اثر ستمکیشانشان و آزاردهندگانشان [برانگیخته می شد]، ترحم می فرمود.^{۱۹} لیکن به هنگام مرگ داور، بار دیگر فاسد می شدند، بیش از پدرانشان، و به دنبال خدایان دیگر می رفتد و آنها را خدمت می کردند و در مقابل آنها سجده می نمودند؛ در هیچ

p این اصطلاح فقط تداعی کننده نقشی قضایی نیست. «داور» کسی بود که از سوی خدا بر انگیخته می شد تا یک یا چندین قبیله را از پریشانی نجات دهد (ر. ک. مقدمه کتاب).

^۹ حضور ملت های بت پرست در مجاورت اسرائیل سؤال برانگیز است، زیرا این امر با وعده خدا که تعهد کرده بود تا ساکنان کنعان را بیرون براند، متناقض به نظر می رسد. در اینجا درخصوص این امر توضیح داده شده است: خدا وفاداری قوم خود را می آزماید.

حتیّان، اموریان، فرزیان، حویان و یبوسیان خروج ۸:۳، ۱۷، ساکن شدند؛^۶ ایشان دختران آنان را به زنی گرفتند، و دخترانشان را به پسران ایشان دادند، و خدایان ایشان را خدمت کردند.

آزمون اسرائیل بودند تا معلوم شود که آیا از احکامی که یهوه به واسطه خدمت موسی به پدرانشان داده بود، اطاعت خواهند کرد.^۵ پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان،

تاریخچه داوران

عُتنیئیل پسر قناز، برادر کوچکتر کالیب.
۱۰ روح یهوه^۷ بر او بود: او داور اسرائیل شد و برای جنگ به راه افتاد؛ یهوه کوشان-رشعتاییم، پادشاه ادوم، را به دستان او سپرده، و دست او بر علیه کوشان-رشعتاییم نیرومند بود.^{۱۱} سرزمین به مدت چهل سال آرام^۸ بود؛ سپس عُتنیئیل پسر قناز در گذشت.

۲. ایهود
۱۲ بنی اسرائیل بار دیگر شروع کردند به انجام آنچه که در نظر یهوه بد است، و یهوه

۱. عُتنیئیل

۷ بنی اسرائیل آنچه را که در نظر یهوه بد است به عمل آوردند: ایشان یهوه،^۹ ۱۳:۲ خدای خود را از یاد برند و بعل ها و اشیره ها^{۱۰} را خدمت کردند.^{۱۱} خشم یهوه بر علیه اسرائیل بر افروخته شد، و ایشان را به دستان کوشان-رشعتاییم^{۱۲}، پادشاه ادوم فروخت. بنی اسرائیل به مدت هشت سال کوشان-رشعتاییم را خدمت کردند.
۹ بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد بر آوردند،^{۱۳:۱} ۱۷:۱۵ و یهوه برای بنی اسرائیل نجات دهنده ای^{۱۴} یوشع^{۱۵} برانگیخت و او ایشان را نجات داد:

۱۶ «اشیره» که طبق متنون اوگاریتی با نام «اثیرت» شناخته شده، همسر خدای «ایل» بود. اشیره که در کتاب مقدس اغلب همراه با بعل مورد اشاره قرار گرفته، هم بر الهه کنعانی دلالت دارد و هم به تیر چوبی مقدسی که در مجاورت پرستشگاهها بر پا می شد و نماد باروری بود (تث ۲۱:۱۶).

۱۷ معنی نام این پادشاه چنین است: «آن کوشی با شرارت مضاعف». این نام تمسخرآمیز باید حاوی عنصری کهنه باشد، زیرا بر اساس حب ۷:۳، کوشان با سرزمین مَدیان موازی است. پاره‌ای از پژوهشگران، بر اساس پید ۳۴:۳۶، آن را یکی از طوایف ادومی به حساب می‌آورند.

۱۸ متن عبری قرائت کرده «ارام-نهرایم» (یعنی ارام بین دو نهر)؛ اما این قرائت با فحوای متن سازگار نیست. ترجمه ما می‌گذرد که از است بر حدس اکثر ناقدان: طبق نظر ایشان، عُتنیئیل که از قبیله کالیب است، صحنه وقایع را بیشتر در ادوم قرار می دهد تا در ارام، وانگهی، در متنون کتاب مقدسی، بارها میان نامهای ارام و ادوم اشتباه رخداده است. وقتی به جای ادوم، کلمه ارام قرائت شود، خود به خود عبارت توصیفی «نهرایم» نیز به دنبال آن می‌آید.

۱۹ همین فرمول در ۱۵:۳ برای ایهود به کار رفته است. داور که رهایی بخشی نظامی است، نقشی را بر عهده می‌گیرد که از چارچوب نظامی فراتر می‌رود.

۲۰ خصوصیت عطیه فوق طبیعی داور به واسطه قرارگیری «روح» خدا آشکار می شود (ر. ک. ۶:۱۴؛ ۲۵:۱۳؛ ۲۹:۱۱؛ ۳۴:۶)، اراهه چنین خصوصیتی برای داور، زمینه را برای خصوصیت فوق طبیعی پادشاهان اولیه آماده می سازد، یعنی شائل در ۲۱-سمو ۱۰، ۱۰ و داود در ۱-سمو ۱۳:۱۶ (ر. ک. اش ۲:۱۱).

۲۲ این نکته مانند برگдан تکرار می شود (۳: ۳۱:۵؛ ۲۸:۸). طول مدت «آرامی» معمولاً چهل سال تعیین می‌گردد، یعنی طول حیات یک نسل.

فارغ شد، افرادی را که خراج را آورده بودند، روانه کرد.^{۱۹} اما خودش از تمثال‌هایی که در نزدیکی جلجال^d هستند بازگشت و گفت: «ای پادشاه، پیامی محرمانه برای تو دارم.» وی گفت: «سکوت!^e» و آنانی که نزدیک او می‌ایستادند، از نزد او خارج شدند.^{۲۰} یهود بسوی [پادشاه] رفت، و او در بالاخانه‌ای که در آن خود را خنک می‌سازند و آن را تنها برای خود داشت، نشسته بود. ایهود گفت: «برای تو پیامی از خدا دارم؛ او از جایگاه خود برخاست.^{۲۱} ایهود دست چپ خود را دراز کرد، شمشیر را از روی ران راست خود برگرفت و آن را در شکم او فرو برد.^{۲۲} حتی دسته نیز پس از تیغ داخل شد و پیه بر روی تیغ بسته شد؛ زیرا شمشیر را از شکمش بیرون نکشید، در آن حال که مدفوع بیرون می‌آمد.^f ایهود پس از آنکه در بالاخانه را پشت سر خود بست و قفل را آنداخت،

عجلون، پادشاه موآب^x، را بر علیه اسرائیل نیرومند ساخت، زیرا ایشان آنچه را که در نظر یهوه بد است انجام می‌دادند.

^{۱۳} عجلون به بنی عمون و عمالق^y ملحق شد، سپس رفت و با اسرائیل جنگید و شهر نخلستان^z را اشغال کرد.

^{۱۴} بنی اسرائیل عجلون، پادشاه موآب، را به مدت هجده سال خدمت کردند.

^{۱۵} بنی اسرائیل بسوی یهوه فربیاد بر آوردن، و یهوه نجات دهنده‌ای برای ایشان برانگیخت: ایهود بنیامینی، پسر جرا، را که دست راستش معلول بود.^a بنی اسرائیل به واسطه او خراج را برای عجلون، پادشاه موآب، فرستادند.

^{۱۶} ایهود برای خود شمشیری دودمه به طول یک گومد^b ساخت، و آن را زیر جامه هایش بست، روی ران راست خود.

^{۱۷} او خراج را به عجلون، پادشاه موآب، تقدیم کرد. باری، عجلون مردی بسیار فریبه بود.^c پس چون [ایهود] از تقدیم خراج

X نظام سلطنتی در موآب که در سده سیزدهم ق.م. برقرار گردید، در شرق رود اردن واقع بود و سرحد شمالی آن، ارنون بود. اما موأبیان همواره می‌کوشیدند قلمرو خود را در فراسوی این مرز گسترش دهند؛ در روزگار ایهود، ایشان توانستند نه تنها در دشت شمال شرقی دریای مرده استقرار یابند، بلکه اریحا را نیز به قلمرو خود ضمیمه ساختند.

^a در روزگار داوران، عمالقیان هنوز دشمن اصلی قبایل اسرائیل بودند (۳:۶، ۳:۳، ۷:۲، ۱۰:۱۲). ایشان در جنوب قلمرو یهودا ساکن بودند، اما گویا گروههایی از آنان بسوی شمال نفوذ کرده بودند و ساکنان این مناطق را مورد چاول قرار می‌دادند. این امر می‌تواند توجیهی باشد برای اشاره‌ای که به کوهستان عمالق در افرایم شده است (۱۲:۱۰، ۱۵:۱).^b

Z منظور اریحا است (ر. ک. توضیح ۱:۱۶).

a تحتاللفظی: «مردی که دست راستش بسته بود»؛ منظور این است که او چپ دست بوده است.

b این واحد طول است که در جای دیگری از کتاب مقدس به کار نرفته است.

c این تصریح زمینه را برای دنباله ماجرا آماده می‌سازد و مقصودش استهزای دشمن موآبی است.

d در خصوص «جلجال»، ر. ک. توضیح یوش ۳:۱۹. «تمثال‌ها» قاعده‌ای باید تیرهای چوبی یا سنگهای تراشیده باشند که احتمالاً به شکل دایره چیده شده بودند. از این روایت چنین بر می‌آید که در این محل، مکان مقدسی وجود داشته است.

e احتمالاً این فرمولی است برای اعلام ختم جلسه.

f ترجمه‌ها مبتنی بر حاس و گمان است. متن عبری که روشن نیست، چنین قرائت می‌کند: «آنگاه او از پنجره خارج شد». کلمه‌ای که «پنجره» ترجمه شده، در هیچ جای دیگری از کتاب مقدس به کار نرفته، اما در متون اکدی مشاهده شده است که منظور از آن، احتمالاً سوراخ میال است. اگر چنین ترجمه‌ای را بپذیریم، توضیحی که در آیه بعدی داده شده («از پلکان بیرونی خارج شد») می‌تواند به منظور ت释یح این کلمه کمیاب باشد.

شکست دادند: حدود ده هزار مرد، همگی تنومند و جملگی دلیر، و هیچیک جان سالم به در نبرد.^{۳۰} در آن روز، موآب زیر دست اسرائیل پست شد، و سرزمینی به مدت هشتاد سال آرام بود.

۳. شَمْجَر

^{۳۱} پس از او ش مجر پسر عنات^۱ بود که فلسطینیان را شکست داد- ششصد مرد- با سُک گاوان؛ او نیز اسرائیل را نجات داد.

۴. دبوره و باراق^۲

پیروزی در تعنت

^{۳۲} پس از درگذشت ایهود، بنی اسرائیل بار دیگر شروع کردند به انجام آنچه که در نظر یهُوه بداست،^۲ و یهُوه ایشان را به دستان یابین^k، پادشاه کنعان که در حاصور سلطنت می‌کرد فروخت. فرمانده لشکر او سیسرا^۱ بود که در حروشت-ها- گوییم^m ساکن بود.

۹:۶-۹:۷ مز

^g تحت اللفظی: «شاید بایهای خود را می‌پوشاند». این عبارت که بارها در عهدتیق به کار رفته، به معنی قضای حاجت است.

^h شاهدی در خصوص این نام جغرافیایی در دست نیست. شاید منظور منطقه‌ای در شمال اریحا باشد.

ⁱ ش مجر که احتمالاً اهل بیت-عنات بوده (ر.ک. ۳۳:۱)، نامی حوری بر خود دارد که آن را در ۵:۶ باز می‌یابیم. این توضیح در برخی از نسخ خطی ترجمه‌های قدیمی، بعد از ۳۱:۱۶ آورده شده است. از ملاحظات متعدد چنین بر می‌آید که این توضیح بعدها به کتاب داوران اضافه شده است.

از درخصوص اهمیت پیروزی در تعنت، کتاب داوران دو سنت از ائمه می‌دهد، یکی روایتی است به نثر (فصل ۴)، و دیگری به نظم (فصل ۵). این رویداد از اهمیت تاریخی و مذهبی بسیاری برخوردار است. از یک سو، در اینجا شاهد تلاش قبایل به منظور رهایی از سلطه شهرهای کنعانی هستیم. از سوی دیگر، نقشی که دبوره نبیه ایقا می‌کند، بیانگر اهمیتی است که در نظام سلطنتی اسرائیل برای نهضت نبوی قائل خواهند شد. در اینجا خدا همچون کسی پدیدار می‌شود که به قومش پیروزی عطا می‌کند.

^k به «یابین»، پادشاه حاصور، قبلًا در یوش ۱:۱۱؛ ۱۱:۱۲؛ ۱۰:۱۱. در آیات ۱۷ و ۲۴-۲۳ باز به این پادشاه اشاره شده، اما در سرود دبوره ذکری از او به میان نیامده است. شاید بتوان تصور کرد که در مرحله نگارش، میان این دو ماجرا اشتباہی رخ داده باشد.

^l به نظر می‌رسد که سیسرا که نامش سامی نیست، فرمانده دشمنانی باشد که قبایل اسرائیل باید با آنها بجنگند. بر اساس ۳۰-۲۸:۵، او همچون پادشاه ظاهر می‌شود.

^m محل این شهر نامشخص باقی مانده، اما محل باستانی الحریشه، در چند کیلومتری جنوب شرقی حیفا، می‌تواند نام کهن را حفظ کرده باشد.

از پلکان بیرونی خارج شد.^{۲۴} هنگامی که بیرون رفت، خدمتگزاران پادشاه آمدند تا ببینند، و اینک در بالاخانه قفل بود.

گفتند: «شاید حاجتی را در گوشه اتاق خنک برطرف می‌سازدگ.^{۲۵} ایشان تا به نهایت منتظر ماندند، و چون در بالاخانه را نمی‌گشود، کلید را برداشتند و گشودند؛ و اینک سرورشان، مرده، بر زمین در غلتیده بود!^{۲۶} اما ایهود در طول مدتی که ایشان تأخیر می‌کردند، گریخت. او از تمثال‌ها گذشت و به ها-سعیرت^h فرار کرد.

^{۲۷} به مجرد اینکه رسید، در کوهستان افراییم کرنا نواخت؛ بنی اسرائیل با او از کوهستان فرود آمدند، و او در رأس ایشان بود.^{۲۸} او به ایشان گفت: «به دنیال من فرود آید، زیرا یهُوه دشمنانتان، موآبیان را به دستان شما سپرده است». ایشان در بی او فرود آمدند و پایابهای اردن را در جهت موآب اشغال کردند و نگذاشتند کسی عبور کند.^{۲۹} ایشان در این زمان، موآب را

اگر با من نیایی، نخواهم رفت.^{۱۰} »^۹ او گفت: «به یقین با تو خواهتم رفت؛ اما در راهی که می روی، افتخار از آن تو نخواهد بود؛ سیسرا را یهوه به دست یک زن خواهد فروخت.» دبوره حرکت کرد و با باراق به قادش آمد.^{۱۰} باراق، زبولون و نفتالی را به قادش احضار کرد. ده هزار مرد بر پایهای او برآمدند، و دبوره با وی برآمد.

^{۱۱} باری، حابر قبیلی از قائلن^۷، از پسران ^{۱۶:۱} حوباب^۸، پدرزن موسی، جدا شده بود، و خیمه خود را تا بلوط صعناییم^۹، در نزدیکی قادش گستردۀ بود.

^{۱۲} به سیسرا اعلام داشتند که باراق، پسر ابینواعم، به کوه تابور برآمده است. ^{۱۳} سیسرا تمامی ارا به های خود را گرد آورد، نهصد ارا به آهنین، و جمیع قومی را که با وی بودند؛ [او ایشان را] از حروشت-ها-گوییم به نهر قیشون آورد.^{۱۴} دبوره به باراق گفت: «به پا خیز! زیرا ^{۲۱:۵} این است روزی که یهوه سیسرا را به دست تو سپرده است. آیا یهوه در برابر تو حرکت

^۳ بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد برآورده؛ زیرا [یا بین] نهصد ارا به آهنین داشت، و او به مدت بیست سال با خشونت بر بنی اسرائیل ستم کرده بود.

^۴ باری، دبوره^{۱۱}، یک نبی زن، همسر لفیدوت، در این زمان بر اسرائیل داوری می کرد. ^۵ جایگاه او زیر درخت نخل^{۱۰} دبوره، میان رامه^p و بیت ئیل بود، در کوهستان افراییم، و بنی اسرائیل بسوی او بر می آمدند تا داد خود را دریافت کنند.^۹ ^۶ او فرستاد تا باراق^r پسر ابینواعم را از عبر^{۱۱:۲۲} قادش در نفتالی فرا خواند، و به او گفت: «آیا یهوه، خدای اسرائیل، این را امر نفرموده است؟ برو و بسوی کوه تابور حرکت کن؛ با خود ده هزار مرد از میان بنی نفتالی و از میان بنی زبولون برخواهی داشت.^۷ من سیسرا، فرمانده لشکر یابین ^{۱۰:۸۳} را بسوی تو، به نهر قیشون^t، هدایت خواهی کرد، با ارا به ها و انبو (مردمش)، و او را به دستان تو خواهم سپرده.» ^۸ باراق به او گفت: «اگر با من نیایی، خواهم رفت؛ اما

^{۱۱} معنی این نام «زنیور» است. دبوره هم نبیه است، مانند مریم خواهر موسی (خروج ۱۵:۲۰)، و هم داور (ر.ک. آیه ۵).

^{۱۰} دبوره می بایست زیر این درخت وظایف خود را انجام دهد؛ سنت نیز خاطره آن را حفظ کرده است. شاید این همان درختی باشد که دبوره، دایه رفقة را زیر آن دفن کردند (پید ۸:۳۵).

^p همان (الرام) امروزی، واقع در شمال اورشلم.

^{۱۲} تحت اللطفی: «تا داوری خود را دریافت کنید». دبوره می بایست مراجعت میان افراد یا گروهها را حل کند. ^{۱۳} باراق از قبیله نفتالی بود و معنی نامش «صاعقه» است. او علی رغم تردیدهایش، نقش مهمی را در جنگ ایفا خواهد کرد؛ سرود دبوره حاکی از این واقعیت می باشد (۱۲:۵).

^{۱۴} تحت اللطفی: «جذب خواهی کرد». همین فعل در آیه ۷ به کار رفته است (در مورد سیسرا). این فعل در اینجا بیانگر کاری است که انسان باید انجام دهد، و در آنجا، کاری که خدا انجام خواهد داد.

^t نهر قیشون که نهری است کوچک، امروزه «نهرالمقطوع» نامیده می شود. این نهر در پای کوه کرمel جاری است و بعد در شمال حیفا به دریای مدیترانه می ریزد؛ در ۲۱:۵ باز به آن اشاره شده است.

^{۱۱} ترجمه یونانی چنین اضافه می کند: «زیرا نبی دانم فرشته خداوند در چه روزی مرا توفيق خواهد بخشید».

^۷ بر اساس اعد ۲۱:۲۴، این نام جد قبیان است.

^w بر اساس اعد ۲۹:۱۰، حوباب برادرزن موسی است؛ اصطلاح عبری بیانگر ارتباطی است سببی (ر.ک. ۱۶:۱).

^x این محل احتمالاً در قلمرو نفتالی واقع شده است (ر.ک. یوشع ۳۳:۱۹)؛ این امر با جغرافیا سازگار است.

گفت: نه.»^{۲۱} یاعیل، زن حابر، میخی از خیمه بر گرفت و چکشی در دست گرفت، و آهسته نزدیک او رفت و میخ را در شقیقه او فرو کرد و آن به زمین فرو رفت، در آن حال که وی خسته، عمیقاً خوابیده بود؛ و او مرد.^{۲۲} باراق که سیسرا را تعاقب می‌کرد، سر رسید؛ یاعیل به ملاقات او بیرون آمد و به او گفت: «بیا تا مردی را که به دنبالش هستی، به تو نشان دهم.» او نزد وی وارد شد، و اینک سیسرا، مرده، در غلتیده بود، و میخ در شقیقه اش بود!^a

^{۲۳} در آن روز، خدا یابین، پادشاه کنعان را در برابر بنی اسرائیل پایین آورد.^b ^{۲۴} دست بنی اسرائیل بیش از پیش بر علیه یابین، پادشاه کنunan، سخت شد، تا آنکه ایشان یابین، پادشاه کنunan، را از میان بردن.^c

سرود دبوره^c

در آن روزها، دبوره و باراق پسر
۵
 اینوغم، سراییدند و گفتند:
^۲ «از آن رو که در اسرائیل با گیسوانی افshan می‌روند^d،

نمی‌کند؟!» باراق از کوه تابور فرود آمد، همراه با ده هزار مرد به دنبال خود.^{۱۵} یهود خروج^{۱۶} سیسرا و همه اрабه‌هایش و تمامی لشکر را در برابر باراق شکست داد.^۷ سیسرا از اрабه خود پایین آمد و پیاده پا به فرار گذاشت.^{۱۶} باراق ارباهای و لشکر را تا حرrost-ها-گوییم تعقیب کرد، و تمامی لشکر سیسرا از دم تیغ گذشتند؛ هیچیک باقی نماند.

^{۱۷} در همین حال، سیسرا پیاده بسوی خیمه یاعیل^a، همسر حابر قبینی گریخت، زیرا میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابر قبینی صلح برقرار بود.^{۱۸} یاعیل به ملاقات سیسرا بیرون آمد و به او گفت: «سرورم برگرد، بسوی من بر گرد؛ از هیچ چیز مهراس.» او نزد وی، زیر خیمه برگشت، و وی او را با فرشی پوشانید.^{۱۹} او به وی گفت:
^{۲۵:۵} «خواهش می‌کنم کمی آب به من بده تا بنوشم، زیرا تشنه‌ام.» آن زن مشک شیر را باز کرد، و به او داد تا بنوشد و او را پوشانید.^{۲۰} او به وی گفت: «بر ورودی خیمه بایست، و اگر کسی بباید و از تو بپرسد: آیا در اینجا مردی هست؟ - خواهی

لدر نقطه مقابل باراق که در اقدام کردن دچار تردید است، دبوره همچون زنی مصمم سخن می‌گوید که به مداخلت الهی ایمان دارد.

Z در متن عبری، بعد از عبارت «تمامی لشکر را»، عبارت «به دم ششییر» آمده است. ما آن را حذف کرده‌ایم، زیرآشکارا تکرار آیه ۱۶ می‌باشد. این عبارت در متن عبری، احتمالاً توضیحی است متأخر که بیانگر وسیله‌ای است که خدا برای شکست لشکر سیسرا به کار بردé است.

a این زن که نقش او به شکلی مستتر در آیه ۹ مورد اشاره قرار گرفته، وعده‌ای را تحقق خواهد بخشید که دبوره به باراق داده بود.
 b در مقایسه با جملات قبلی، بخش پایانی این آیه حالتی مستتر دارد؛ بخشی از ترجمه یونانی، متنی متفاوت را ارائه می‌دهد: «او از جا بر زانوان او (یعنی زانوان یاعیل) جست، بی‌رمق بار دیگر افتداد و مرد».

c این سروده یکی از قدیمی ترین متون کتاب مقدس است و نگارش آن باید به رویداد مربوط به آن بسیار نزدیک باشد. همین قدمتش سبب می‌شود که مشکلات فراوانی در ترجمه اش به وجود آید.

d تحت اللفظی: «گیسوان را می‌گشايد». این احتمالاً اشاره‌ای است به آیینی مربوط به جنگ مقدس که به معنی وقف شدن می‌باشد. به همین دلیل، برخی این عبارت را به این اشکال ترجمه می‌کنند: «آن هنگام که در اسرائیل خود را تماماً تقدیس می‌کنند»، یا «آن هنگام که در اسرائیل بزرگان فرمان می‌دهند».

^۸ خدایانی جدید بر می‌گزیدند؛
آنگاه جنگ بر دروازه‌ها بود.
امروز: ۱۹:۲۲

^۹ نه سپری دیده می‌شد و نه نیزه‌ای
نزد چهل هزارهای اسرائیل.
دل من بسوی بزرگان اسرائیل می‌رود،
نزد آنان که خود را در قوم داوطلبانه
تقدیم می‌کنند.

^{۱۰} یهوه را متبارک خوانید!
ای شما که بر ماده‌الاغان سپید
سوارید،

نشسته بر روی فرش‌ها
ای شما که به راهها می‌روید، بسرايد!
^{۱۱} به کمانداران نزد آبشورها گوش
فرا دهید!

در آنجا نیکویی‌های یهوه را می‌ستایند،
نیکویی‌های راهنمایش را در اسرائیل.
آنگاه قوم یهوه به دروازه‌ها فرود آمدند.
^{۱۲} بیدار شو، بیدار شو، (توای) دبوره،
بیدار شو، بیدار شو و سرودی بسرا!
بر خیز، (توای) باراق و آنان را که تو را
اسیر کردند، اسیر کن،
ای پسر ابینوعم!
^{۱۳} آنگاه اسرائیل^k به دروازه‌ها فرود
آمد،

از آن رو که قوم خود را داوطلبانه آزاد
تقدیم می‌کنند،
یهوه را متبارک بخوانید!
^{۱۴} ای پادشاهان، گوش فرا دهید! ای
سروران، گوش بسپارید!
این منم، این منم که می‌خواهم برای یهوه
بسرايد،
برای یهوه، خدای اسرائیل خواهم نواخت.
^{۱۵} ای یهوه، آن گاه که از سعیر^e بیرون
آمدی،
آن هنگام که از صحراء‌های ادوم پیش
آمدی،
زمین به لرزه در آمد، حتی آسمانها ذوب
شدند^f،
حتی ابرها آب گردیدند،
^{۱۶} کوهها در برابر یهوه چون نهر جاری
گشتند^g،
در برابر یهوه، خدای اسرائیل،
^{۱۷} در روزگاران شمجر، پسر عنات^h،
در روزگاران یاعیل، راهها متروک بود،
مسافرانⁱ از جاده‌های انحرافی می‌رفتند.
^{۱۸} رهنمایان در اسرائیل نبودند، نبودند،
پیش از آنکه تو به پا خیزی، ای دبوره،
به پا خیزی همچون مادر در اسرائیل!

e این نام منطقه‌ای است واقع در جنوب دریای مرده. در اینجا، خدا کسی است که از بیابان می‌آید تا در رأس قبایل حرکت کند (ر.ک. مز ۸:۶۸).

f در آیه ^۴، مجموعه‌ای از خصوصیاتی ذکر شده که خاص تجلی‌های الهی است (ر.ک. مز ۹:۶۸). خدا با قدرتش بر عناصر طبیعت متجلی می‌گردد، خصوصاً در باران که به واسطه آن، قوم خود را نجات می‌بخشد (ر.ک. آیات ۲۱-۲۰)

g ترجمه احتمالی دیگر: «کوهها پست شدند».

h در خصوص شمجر، ر.ک. ۳۱:۳.

i تحتاللفظی: «آنانی که در جاده‌ها راه می‌رفتند». حضور کنعانیان در دشت، مانع رفت و آمد آزادانه میان قبایل شمالی و قبایلی می‌شد که در کوهستان افراییم ساکن بودند.

ز تحتاللفظی: «به آنانی که تقسیم می‌کنند». به همین سبب، برخی چنین ترجمه کرده‌اند: «با صدای چویانان، در میان آبشورها، در آنجا پیروزیهای یهوه را بازگو می‌کنند».

k مصوع اول بر اساس مصوع چهارم آیه ۱۱ بازسازی شده است.

^{۱۸} زبولون قومی است که زندگی خود را به مرگ وقف می کند،

و نیز نفتالی، بر بندهای مزارع.^۰

^{۱۹} پادشاهان آمدند، جنگیدند،

آنگاه جنگیدند پادشاهان کنعان

در تعنک، نزد آبهای مجده؛

از سود تقره چیزی با خود نبردند.

^{۲۰} از فراز آسمانها اختران جنگیدند،

از راههای خود با سیسرا جنگیدند.^p

^{۲۱} نهر قیشون آنان را رفت،

آن نهر کهن، نهر قیشون.

ای جان من، پیش برو، دلیرانه!

^{۲۲} آنگاه سُم اسبان همچون چکش زمین

را کوفت،

سوارانش به تاخت می رفتند، به تاخت

می رفند!

^{۲۳} فرشته یهوه می گوید، میروز^۹ را لعنت

کنید،

لعنت کنید، ساکنانش را لعنت کنید؛

زیرا به کمک یهوه نیامند،

به کمک یهوه با دلیرانش.

^{۲۴} در میان زنان، بادا که مبارک باشد ^{یهودیه ۱۳:۴۲} لاعیل،

قوم یهوه برای او همچون قهرمانان فرود آمد.

^{۱۴} رؤسای افراییم به دره می آیند^۱،

در پس آنان، بنیامین از زمرة سپاهیان تو

هستند،

از ماکیر بزرگان فرود آمده اند،

^{اعداد: ۳۲:۳۹؛ ۱:۱۷} یوشع

از زبولون، آنان که چوبیدست سلطنت را

حمل می کنند.^m

^{۱۵} رؤسای یساکار با دبوره می باشند؛

نفتالی، وفادار به باراق،

در دره بر پایهای او می افتد.

نزد نهرهای رئویین با عظمت مشourt می کنند.

^{۱۶} از چه روی در میان آغلها مانده ای

و به نی های گوش فرا می دهی که گله ها

[را فرا می خوانند]؟

نزد نهرهای رئویین با عظمت مشourt

می کنند.

^{۱۷} جلعاد در فراسوی اردن ساکن است،

و دان، به کدامیں سبب بر کشتیها

سکونت دارد!ⁿ

اشیر در کرانه های دریاها باقی می ماند،

و در دروازه هایش ساکن است.

^۱ متن عبری چنین قرائت می کند: «از افراییم فرود می آیند آنان که از ریشه عمالیق هستند». ما در اینجا متن را تصویح کرده ایم.

^m رئویین: بعد از وفاداران شجاع (آیه ۱۴) یک دولان و بزلان که مناطقش در خطر نیست: قبیله رئویین، جلعاد، دان و اشیر.

ⁿ چنین تذکر عجیبی درخصوص دان ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که اعضای این قبیله در کشتیها کار می کردند، احتمالاً کشتیهای فنیقی ها.

^۰ از آنجا که جنگ در دشت، در نزدیکی مجده و جریان داشت، نفتالی و زبولون قادر نبودند مهارت های خود را در ارتفاعات سرزمین به کار ببرند. احتمال دارد که این ضرب المثل در اصل اشاره داشته به جنگی که در نزدیکی آبهای میروم در گرفته بوده (یوشع ۱۱:۵-۹)، زیرا در عبری، میان کلمات «بندهایها» و نام «میروم» می توان بازی کلمات انجام داد.

^p در متون اوگاریتی بارها از «بارانی که ستارگان بارانیدند» سخن به میان آمده است. در اینجا همین تصور مد نظر است، با این تفاوت که باران فقط ابزاری است در دست خدا که برای اسرائیل می جنگد.

^q این شهر همان «خیربت ماروس»، واقع در جنوب قدش نفتالی می باشد. این شهر به این علت که در جنگ شرکت نکرد، لعنت شده است.

و خودش این سخنان را برای خود تکرار می‌کند:

۳۰ مگر نه اینکه غنیمت را می‌یابند و تقسیم می‌کنند،
یک زن اسیر، دوزن اسیر از هر سر جنگاوران،
غنیمتی از پارچه‌های رنگ آمیزی شده برای سیسرا، غنیمتی از پارچه‌های رنگ آمیزی شده،
پارچه‌ای منقش، دو پارچه منقش برای گردن ملکه.^{۳۱}

۳۱ بادا که اینچنین هلاک شوند همه دشمنات، ای یهوه؛ و آنان که دوست می‌دارند،^{۳۲} بادا که سیو ۴:۲۳-۲ دان ۱۲:۳؛ مت ۱۳:۴

همچون خورشید باشد آن هنگام که در قوتش بیرون می‌آید.^{۳۳} سرزمین به مدت چهل سال آرام بود.

۵. جدعون و ابیملک^t ستم مَدِيَانِيَّان^{۱۱}

۶ بنی اسرائیل آنچه را که در نظر یهوه بد است به عمل آوردند، و یهوه ایشان را به مدت هفت سال به دستان

زن حابر قینی، در میان زنانی [که] زیر خیمه‌ها [ساقن‌اند]، مبارک باشد او!^{۲۵} او آب خواست و وی به او شیر داد، در جام عزت، ماست تقدیم داشت.^{۲۶} دست خود را بسوی میخ جلو می‌برد، دست راست خود را بسوی چکش کارگران؛ سیسرا را با چکش می‌کوبد، سر او را خرد می‌سازد، شقیقه‌اش را در هم می‌شکند و می‌شکافد؛^{۲۷} در میان پایهایش در می‌غلتد، می‌افتد، خوابیده است، در میان پایهایش در می‌غلتد، می‌افتد، در آنجا که در غلتیده، هلاک شده غنوده است!^{۲۸} از پنجه‌های نگرد و انتظار می‌کشد، مادر سیسرا، از میان شبکه‌ها: چرا ارابه او در آمدن در نگ می‌کند؟ چرا ارابه‌هایش این سان آهسته می‌روند؟^{۲۹} حکیم‌ترین بانوانش پاسخ می‌گوید،

^{۱۱} متن عبری چنین قرائت می‌کند: «برای گردن غنیمت»، و در چنین معنایی، مراد دختران جوانی هستند که به اسارت در آمده‌اند و بهترین بخش غنیمت را تشکیل می‌دهند.

^{۱۲} قرائت متن عبری: «آنان که دوستش می‌دارند». ترجمه ما می‌بینی است بر برخی از ترجمه‌های قدیمی.

^t بخش مربوط به جدعون و ابیملک (دار ۶-۹)، یکی از جذاب‌ترین مجموعه‌های روایتی کتاب داوران می‌باشد؛ این بخش را می‌توان به سه قسمت عمده تقسیم کرد: ۱- آغاز رسالت جدعون (۶:۱-۳۲)؛ ۲- جنگ‌های جدعون با مَدِيَانِيَّان (۶:۳-۳۳)؛ ۳- تلاش‌هایی برای استقرار سلطنت (۸:۲۲-۵۷).

^{۱۳} مقدمه این ماجرا (۱:۶-۱۰) قویاً تحت تأثیر موضوعاتی است (به خصوص در آیات ۱، a۲، a۶ و ۷-۱۰) که در آغاز خود کتاب می‌یابیم (۶:۱-۶). بی‌وفای اسرائیل، ستم از سوی دشمنانی که خدا بر می‌انگیرد، استغاثه اسرائیلیان نزد خدا در پریشانی شان، و سرانجام، فرستاده شدن «نجات‌هندۀ ای» از سوی خدا برای رهایی دادن ایشان از چنگ ستم بیگانگان. در نظر نگارنده، ستم مَدِيَانِيَّان، مجازاتی است برای بی‌وفایی قوم. گناه اسرائیل صراحتاً بیان نشده، اما از سخنان نبی در آیات ۷-۱۰ چنین بر می‌آید که این گناه پیش از هر چیز، عبادت خدایان اموریان بوده است.

ویران سازند.^۶ اسرائیل به سبب مدیان، بسی ناتوان گردید، و بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد برآوردند.

آ پس چون بنی اسرائیل بسوی یهوه در خصوص مدیان فریاد بر می آوردنند،^۷ یهوه نبی ای^۸ را نزد بنی اسرائیل فرستاد که به ایشان گفت: «چنین سخن می گوید یهوه، خدای اسرائیل: من هستم که شما را از مصر برآوردم و از خانه برگان خارج ساختم.^۹ من شما را از دست مصریان و از دست تمام ستمکیشانتان رهایی دادم؛ ایشان را از برابر شماراندم و سرزمنیشان را به شما دادم.^{۱۰} به شما گفتم: من یهوه، خدای شما، هستم؛ خدایان اموریان را که در سرزمنیشان ساکنید تکریم منمایید. اما شما به صدای من گوش فرا ندادید.»

مدیان^۷ سپرد. دست مدیان بر علیه اسرائیل نبرومند شد. به سبب مدیانیان، بنی اسرائیل دخمه هایی را که در کوهها هستند مرتب ساختند، غارها و مکان های حصاردار را.^۳ باری، هر بار که اسرائیل بذریاشی کرده بود، مدیان با عمالیق و بنی مشرق^۷ بر می آمد، و ایشان بر علیه او بر می آمدند.^۴ ایشان در نزدیکی آنها اردو می زدند و محصول سرزمین را تا اطراف غزه از میان می بردند؛ ایشان در اسرائیل هیچ وسیله ای برای بقا باقی نمی گذاشتند، نه احشام کوچک، نه گاو، و نه الاغ.^۵ زیرا بر می آمدند، خودشان و گله هایشان، با خیمه هایشان، و به اندازه ملخها^۶، بیشمار فرا می رسیدند؛ ایشان و شترانشان بیشمار بودند؛ ایشان به سرزمین می آمدند تا آن را

^۷ «مدیان» در عهدتیق همچون قومی بزرگ و بیابان نشین مورد اشاره واقع شده است. رابطه آنان با اسرائیل گاه رابطه خویشاوندی توصیف شده (پید ۴-۲:۲۵)، گاه متعدد به شمار آمده اند (خروج ۱۵:۲-۱۸؛ ۱:۳؛ ۲۲-۱:۸؛ اعد ۱۰-۲۹:۱-۱۲)؛

^۸ (۳۲)، گاه نیز دشمنی خطرناک (اعد ۴:۲۲ و ۷:۲۵-۶:۲۵؛ ۱:۱۸-۲:۳۱). در دوره داوران همین مورد آخر صادق است.

^۹ اشاره به عمالیقیان و بنی مشرق (ر.ک. ۱۳:۳؛ ۳۳:۶) شاید به هنگام ویرایش اضافه شده باشد. اما در این خصوص یقینی حاصل نیست (ر.ک. توضیح ۱۳:۳). «بنی مشرق» (ر.ک. ۱۲:۷؛ ۱۰:۸) گروهی بیابان نشین هستند که دقیقاً مشخص نشده اند، اما گویا در سرزمینهای شمالی شرق رود اردن و صحراهای سوریه ساکن بوده اند (ر.ک. پید ۱:۲۹؛ ۷:۲۲؛ حزق ۴:۲۵ و ۱۰).

^{۱۰} استعاره ملخها (نیز ر.ک. ۱۲:۷)، موضوع کثرت تعداد دشمنان را با موضوع ویرانی کامل و مقاومت ناپذیر مرتبط می سازد. ر.ک. ار ۲۳:۴۶؛ یول ۱:۱ تا ۱۱:۲؛ عا ۱:۱-۲؛ نا ۳:۱۵. این تاخت و تازهای بیابان نشینان دلالت دارد یا بر کوچ فصلی ایشان که باعث ویرانی محصولات گیاهی می گردید، یا بر تهاجم ایشان به منظور غارت گری. به نظر می رسد که در آیات ۵-۳ خاطرات این دو پدیده در هم ادغام شده باشد.

۸ اشاره به مداخلت بنی ای بی نام و نشان را باید به حساب ویراستاری از مکتب تئویه ای گذاشت. در بخشهای قدیمی تر کتاب (ر.ک. ۱:۲-۵:۱۱؛ ۶:۱۱-۱۲؛ ۱۳:۲-۲:۲۴)، همانند کتاب پیدایش، خدا خواست خود را به واسطه فرشته ای آشکار می سازد. این نبی در خطابه خود، بی وفایی اسرائیل را در نقطه مقابل دخالت عظیم خداوند به نفع قوم خود قرار می دهد که همانا رهایی از مصر و اعطای سرزمین کنعان باشد. همین تقابل میان نیکوبی های خدا در گذشته و ناشایستگی اسرائیل را در ۳-۲:۲ و ۱:۱۱-۱:۱۰؛ ۱-سمو ۲:۲۷-۳۶ باز می یابیم. این امر را به طور خاص در نوشته های انبیای بزرگ مشاهده می کنیم (ر.ک. عا ۲:۱۶-۶:۱؛ ۱:۳؛ ۲-۱:۱؛ ۱۵-۴:۲؛ هو ۱:۵-۳:۲؛ اش ۱:۱-۷ وغیره).

رسالت جدعون^z

۱۴ یهُوه بسوی او بازگشت و گفت: «با این قدرتی که از آن تو است، برو و اسرائیل را از چنگ مديان نجات خواهی داد. آیا تورا نفرستاده‌ام؟»^{۱۵} [جدعون] به او گفت: «از سر لطف، سرور من، با چه چیز اسرائیل را نجات خواهم داد؟ اینک طایفه^f من در منسی کوچکترین است، و من در خاندان پدرم کمترینم.^g»^{۱۶} یهُوه به او گفت: «اما من با تو خواهی بود، و تو مديان را شکست خواهی داد، [گویی فقط یک نفر است].»^{۱۷} [جدعون] به او گفت: «چنانچه براستی در نظرت فیض یافته‌ام، با نشانه‌ای به من خواهی نمود که این تو هستی که با من سخن می‌گویی.^h خواهش می‌کنم از اینجا تکان مخور تا^{۱۸}

^{۱۱} فرشته یهُوه^a آمد و زیر درخت سقرا عُفره^b نشست که متعلق به یواش اهل ابیعزز^c بود. پسر او، جدعون، گندم را در چرخشت می‌کوبید تا آن را از نظر مديانیان پنهان نگاه دارد.^d ^{۱۲} فرشته یهُوه بر او پدیدار گشت و به او گفت: «یهُوه با تو است^e، ای جنگاور دلیر!»^{۱۳} جدعون به او گفت: «از سر لطف، سرورم، اگر یهُوه با ما است، به چه سبب تمام اینها بر ما واقع شده است؟ کجا است تمامی آن شگفتیها که پدرانمان برای ما بازگو کردند و گفتند: آیا یهُوه ما را از مصر بر نیاورده است؟ و اکنون یهُوه ما را رد کرده و به چنگ مديان سپرده است.»

^Z دعوت جدعون را می‌توان از یک سو با دعوت موسی (خروج ۳) و ارمیا (ار ۱) مقایسه کرد، و از سوی دیگر با تجلی‌های الهی بر پاتریارخها (خصوصاً پید ۱۶:۷-۱۸؛ ۱۴-۱۵:۱-۲۱؛ ۱۹-۲۸؛ ۱۰-۲۲).

^a «فرشته یهُوه»، فرستاده و نماینده خدا است. او دارای شخصیتی متمایز از خدا نیست، و اغلب فقط جانشین ادبی خود خدا است. از آیات ۱۴، ۱۶ و ۲۳ کاملاً هوایدا است که این خود یهُوه است که به شکل فرشته‌اش بر جدعون اش بروید و ظاهر می‌گردد. مانند سایر روایات، در اینجا نیز انسان فقط در پایان رویداد ظهر است که پی به هویت الهی ملاقات کننده‌اش می‌برد (آیه ۲۲: ۲۲؛ ر.ک. ۱۳: ۱۶-۱؛ پید ۱۸: ۱-۱۶؛ پید ۳۲: ۳-۳؛ ۱۵: ۱-۱؛ ۵: ۲-۲؛ یوش ۱۳: ۵).

^b «عفره» ابیعزز در قلمرو منسی واقع بود. آن را نباید با عفر بنیامین اشتباہ کرد (یوش ۱۸: ۲۳). محل قرارگیری آن نامشخص است، اما قاعده‌تاً باید در شمال شکیم واقع بوده باشد. «درخت سقرا» (نیز. ر.ک. آیه ۱۹)، اشاره به درختی است مقدس، مشابه درخت‌هایی که در مجاورت اکثر پرستشگاه‌های کنعانی و اسرائیلی وجود داشت (شکیم = پید ۳۵: ۶؛ ۱۲: ۴؛ ۲۶: ۲؛ داور ۳۷: ۹؛ بیت تیل = پید ۳۵: ۸؛ داور ۶: ۴؛ ۱۴: ۱۳-۱؛ پاد ۱: ۱؛ جمعه = ۱-سمو ۲: ۲؛ ۲۲: ۶؛ مری = پید ۱۳: ۱؛ پیشیع = پید ۲۱: ۲؛ ۳۳: ۲).

^c این طایفه‌ای است از قبیله منسی (ر.ک. یوش ۱۷: ۲-۲۱). ^d گندم را معمولاً در خرمنگاه می‌کویند، در جایی که باد باشد، در نتیجه از دور قابل رؤیت است. تهدید مديانیان چنان سخت بود که جدعون مجبور بود گندم را در محلی مخفی بکوبد که در صخره حیر می‌شده است. ^e این نوع فرمول تھیت یا برکت هنوز نیز نزد اعراب متداول است. این شکل بیان در اصل فقط بیانگر یک آرزو است (ر.ک. روت ۴: ۲)، اما جدعون (آیه ۱۳) آن را به شکل لغوي تعییر می‌کند تا بتواند اعتراض خود را به ملاقات کننده خود ابراز دارد. از اینرو است که خداوند در آیه ۱۶ با تأکید به او می‌فرماید: «من با تو خواهی بود» (یا: «من با تو هستم»)، و به این ترتیب، فرمولی را برای وعده کمک به او مورد استفاده قرار می‌دهد که برای رهبران قوم به کار می‌برد (ر.ک. پید ۲۶: ۳؛ ۲۲: ۲؛ ۲۴: ۳؛ ۳۱: ۱۵؛ ۲۸: ۳؛ خروج ۱: ۱۲؛ ۳؛ ۳۱: ۲۳؛ ۹: ۶؛ ۱۰: ۱؛ ار ۱: ۸؛ وغیره).

^f تحت اللظی: «هزاره من». ^g جدعون مانند موسی (خروج ۱۱: ۱)، شائل (۱-سمو ۹: ۱)، سلیمان (۱-پاد ۳: ۱) و ارمیا (ار ۳: ۱)، می‌کوشد از دعوت الهی شانه خالی کنند و به این منظور، به سن کم و ناتوانی طایفه خود اشاره می‌کند. اما خدا اغلب سلسه مراتبی را که انسان‌ها برقرار داشته‌اند واژگون می‌سازد و برای تحقیق نقشه‌های خود، جوانترین فرزندان خانواده‌ها و ناتوان ترین‌ها را انتخاب می‌کند: اسحاق (پید ۲۱: ۱۲)، یعقوب (پید ۲۵: ۳-۷؛ وغیره)، یوسف (پید ۳۷: ۷؛ وغیره)، افراییم (پید ۴۸: ۱۹)، شائل (۱-سمو ۱۰: ۱۰-۲۴)، داود (۱-سمو ۱۶: ۱۰).

^h درخواست جدعون زمینه را برای آیه ۲۱ و نیز آیات ۳۶-۴۰ آماده می‌سازد. درخواست نشانه از خدا برای تأیید وعده‌ای که داده، بی ایمانی تلقی نشده است (ر.ک. پید ۲: ۱۵؛ خروج ۴: ۱-۱۶؛ ۲: ۲-۱۶؛ پاد ۲: ۱۱-۸؛ ۲: ۱۱-۷؛ اش ۷: ۱۰-۱).

نایدید گشت.^{۲۲} جدعون دید که فرشته یهوه بود، و جدعون گفت: «وای بر من، ای خداوند یهوه، زیرا براستی فرشته یهوه را رو در رو دیدم!^{۲۳}» یهوه به او گفت: «در آرامش باش، از چیزی مترس: نخواهی مرد.»^{۲۴} جدعون در این مکان قربانگاهی برای یهوه بنا کرد و آن را یهوه-آرامش نامید؛ آن هنوز تا به امروز در عفره اهل ایعزر هست.

ویرانی قربانگاه بعلⁿ

^{۲۵} باری، آن شب یهوه به او گفت: «گوساله پرواری را که از آن پدرت است بردار.^۵ قربانگاه بعل را که از آن پدرت است^p ویران کرده، و تیر چوبی مقدسی^۹ را که در کنار آن است، قطع خواهی کرد؛

بسوی تو باز گردم و هدیه ام^۱ را بیاورم و آن را در برابر تو قرار دهم.» گفت: «تا بازگشت تو خواهم ماند.»

^{۱۹} جدعون [به خانه خود] داخل شد و بزغاله‌ای آماده کرد، و با یک ایفه‌آرد، نان فطیر [تدارک دید]: گوشت را در سبدی گذارد و آب آن را در دیگی، و [تمام آن را] زیر درخت سقز برای او آورد و [آن را به او] تقدیم داشت.^{۲۰} فرشته خدا به او گفت: «گوشت و نان فطیر را بر دار و آنها را بر روی این صخره قرار ده و آب آن را بپاش.» [جدعون] چنین کرد.

^{۲۱} فرشته یهوه نوک چوبی را که در دست داشت جلو آورد و گوشت و نان فطیر را لمس کرد: آتش از صخره برآمد^k و گوشت و نان فطیر را درید. و فرشته یهوه از نظرش

^۱ اصطلاح عربی که در اینجا به کار رفته، میهم است. آن را می‌توان یا هدیه ترجمه کرد (هدیه‌ای غیر مذهبی)، یا هدیه‌ای مذهبی به شکل قربانی. جدعون هنوز نمی‌داند مخاطبیش انسان است یا خدا.

^۲ «ایفه» واحد گنجایش است. تخيین‌های امروزی در مورد آن متفاوت است، و گنجایش معادل ۲۲ تا ۴۵ لیتر را شامل می‌شود. فرشته یهوه با سوزاندن این خوراکها، هدیه یا قربانی جدعون را تبدیل می‌سازد به قربانی سوختنی. قربانی مورد قبول خدا واقع شده است. آتشی که به ناگاه فروزش می‌یابد بی‌آنکه کسی آن را روشن کرده یا سوختی برای روشن نگاه داشتن آن به کار رفته باشد، نشانه‌ای است از تجلی الهی که در برخی موارد تأیید کننده تقدیس پرستشگاهی است (ر.ک. خروج ۶:۲-۳؛ ۹:۱-۲؛ ۱۸:۳۸؛ ۲۱:۲۶-۲۷-توا ۱:۷).

^۳ مطابق تصویر اسرائیلیان، کسی که خدا را ببیند، باید بپیرد، باید ببیند، پید ۳۲:۱۳؛ خروج ۶:۳؛ ۳۳:۲۰-۲۳؛ ۳۳:۶؛ اش ۵:۶).

^m جدعون این قربانگاه را «یهوه-آرامش» می‌نامد (ر.ک. توضیح ۱-باد ۵:۲۶)، و با این عمل، به وحی الهی مذکور در آیه ۲۲ واکنش نشان می‌دهد. نامگذاری قربانگاه همواره به معنی اعتراف ایمان می‌باشد. این عمل، تقدیس مکان مقدس را به پیان می‌برد. ر.ک. پید ۳۳:۲۰؛ ۲۵:۷؛ خروج ۱۵:۱۷؛ ۱۶:۷؛ یوشع ۲۲:۳۴).

ⁿ ماجراهی مذکور در آیات ۲۵-۲۶ احتمالاً شکل دیگری است از ماجراهی پیشین. هر یک از این دو، عمل جدعون را از طریق مکاشفه‌ای الهی انگیزش می‌بخشد. هر دو منتهی می‌شوند به بریایی قربانگاهی در عفره. اما همان گونه که مؤلفان ماجراهای جدعون نیز به خوبی احساس کرده‌اند، هر دو ماجرا به شکلی کامل به یکدیگر مرتبط می‌گردند: مبارزه در راه سزمین (آیات ۱۱-۲۴) مستلزم مبارزه در راه خداوند است (آیات ۲۵-۳۲)، زیرا سزمین را او به مالکیت اسرائیل در آورده است.

^o در متن عبری قرائت شده: «قوچی جوان»؛ ترجمه ما مبتنی است بر قرائت یونانی. در ضمن، متن عبری قرائت کرده: «قوچ دومی هفت ساله» که ما آن را حذف کرده‌ایم.

^p منظور قربانگاه خدای بعل است که در پرستشگاه محلی او واقع بود. ر.ک. توضیح ۱۱:۲. احتمالاً یوآش محافظ این پرستشگاه بوده است.

^q «تیر چوبی مقدس» (همان «اشیه») که تصویری از درخت مقدس است، نماد الهه اشیه می‌باشد. ر.ک. توضیح ۷:۳.

بیرون آور و بادا که بمیرد، زیرا قربانگاه بعل را در هم کوییده و تیر مقدسی را که در کنارش بود بريده است.»^{۱۳۱} اما یوآش به تمام کسانی که نزد او ایستاده بودند گفت: «آیا دفاع از بعل بر عهده شما است؟ آیا او را شما باید نجات دهید؟ هر که از او دفاع کند، پیش از صبحگاهان به مرگ سپرده خواهد شد^۱. اگر او خدا است، باشد که خودش از خود دفاع کند^۲، چرا که قربانگاهش را در هم کوییده‌اند.»^{۱۳۲} در آن روز، [جدعون] را یروُبَعْل^۷ نامیدند و گفتند: «بادا که بعل در برابر او از خود دفاع کند، زیرا قربانگاه او را در هم کوییده است!»^{۱۳۳}

آمادگی برای جنگ با میدان

۱۳۴ تمام میدیان، عمالیق و بنی مشرق با هم متحد شدند و [از اردن] عبور کردند و در دشت یزرعیل اردو زدند.^{۳۴} روح یهوه جدعون را پوشانید^۷ و او کرنا نواخت و ابیعزز در پس او گرد آمد.^{۱۳۵} او پیام آورانی

^{۲۶} برای یهوه، خدایت، در نوک این مکان حصاردار^۸، قربانگاهی کاملاً مرتب^۹ بنا خواهی کرد، و گوساله پرواری را برخواهی داشت و با چوبهای تیر مقدس که خواهی برید، قربانی سوختنی تقدیم خواهی داشت.»^{۱۳۶} جدعون ده مرد از میان خدمتگزارانش برداشت و مطابق آنچه یهوه به او گفته بود به عمل آورد؛ اما چون به سبب خاندان پدرش و مردم شهر می ترسید آن را به هنگام روز انجام دهد، آن را شبانگاه انجام داد.^{۱۳۷} چون مردمان شهر صبح زود برخاستند، اینک قربانگاه بعل در هم کوییده شده و تیر مقدسی که در کنارش بود بريده شده بود؛ و گوساله پرواری بر قربانگاهی که به تازگی ساخته بودند، همچون قربانی سوختنی تقدیم شده بود.^{۱۳۸} ایشان به یکدیگر گفتند: «چه کس چنین چیزی کرده است؟» ایشان تحقیق کردند و جستجو نمودند و گفتند: «این چیز را جدعون، پسر یوآش کرده است.»^{۱۳۹} مردم شهر به یوآش گفتند: «پسرت را

^{۱۲۵} «کاملاً مرتب» در تناقض آشکار با حکم مذکور در خروج ۲۵:۲۰ می باشد. در اینجا منظور این است که تضاد میان قربانگاه جدید خداوند و قربانگاه ویران شده بعل نمودار شود. با اینحال، ترجمه ما حالتی فرضی دارد. معنی تحتاللفظی این عبارت چنین است: «با نظم».

^{۱۳۰} متنظر مکانی است به غیر از آنچه که در آیه ۲۴ ذکر شده است.

^{۱۳۱} این جمله که ارتباطی به پاسخ طعنه آمیز یوآش ندارد، احتمالاً اثر دست یکی از شارحان متن می باشد.

^{۱۳۲} یوآش با توصل به طعنه و با انکا به یقینش به ناتوانی بعل، موفق می شود جان پسر خود را نجات دهد. همین طعنه و هجورا در گفتار ایلیا خطاب به انبیای بعل بر کوه کرمی مشاهده خواهیم کرد (۱-پاد ۲۷:۱۸).

^{۱۳۳} نام «یروُبَعْل» که معنای اولیه اش احتمالاً «بعل از خود دفاع می کند» می باشد، در اینجا در معنای معکوس به کار رفته است. زمینه چنین نامگذاری ای از سوی مردم، در آیه ۳۱ به واسطه سه بار استفاده از فعل «دفاع کردن» آماده شده است. بنا بر دلایلی، می توان تصور کرد که جدعون، مغلوب کننده میدیانیان، و یروُبَعْل، پدر ایبیملک (ر.ک.)، در اصل دو شخصیت متمایز بوده اند. از آنجا که هر دو آنان اهل عفره بودند، احتمالاً میان آن دو اشتباہی رخ داده است. در فصل ۹، فقط از یروُبَعْل سخن به میان می آید. با اینحال، نمی توان متن فصل های ۸-۶ را میان این دو سنت تقسیم کرد.

^{۱۳۴} در خصوص «روح یهوه»، ر. ک. توضیح ۱۰:۳ . عبارت «روح جدعون را پوشانید»، به این معنی است که روح او را همچون لیاس در بر گرفت. ر.ک. ۱-تو۹:۱۲؛ ۲-تو۹:۲۰؛ ۴-تو۹:۲۰.

انجام دهم: پس فقط روی پارچه خشک باشد و بر روی تمام زمین شبنم باشد.»^{۴۰} خدا آن شب چنین کرد: فقط روی پارچه خشک بود، و بر روی تمام زمین شبنم بود.^{۴۱}

نبرد جدعون در غرب رود اردن^b

۱) **بِرْوَيْلٍ** - یعنی جدعون- صبح زود
 ۲) برخاست، همچنین تمامی قومی که با وی بودند، و ایشان در عین- حَرُود^c اردو زندن. اردوگاه مَدیان در شمال اردوگاه او بود، در پای تپه موره^d، در دشت.
 ۳) یهوه به جدعون گفت: «قومی که با تو هستند بیشمارتر از آنند که من مَدیان را به دست ایشان تسلیم کنم: ممکن است اسرائیل خود را بر علیه من جلال دهد و بگوید: دست من بود که مرا نجات داد.^e-
 ۴) و بنا بر این، اگر این را به گوشهای قوم

را در تمام منسی فرستاد، و او نیز در پس او گردآمد. در اشیر، در زبولون و در نفتالی پیام آورانی فرستاد و ایشان به ملاقات وی برآمدند.^x

^{۳۶} جدعون به خدا گفت: «اگر مطابق آنچه فرمودی^y، می خواهی اسرائیل را به دست من نجات دهی،^{۳۷} بسیار خوب، من این پارچه پشمی را بر خرمتگاه خواهم گذارد؛ اگر شبنم فقط بر پارچه باشد و تمام زمین خشک باشد، خواهم دانست که تو اسرائیل را به دست من نجات خواهی داد، مطابق آنچه فرمودی.»^{۳۸} و همین طور شد: روز بعد، [جدعون] صبح زود برخاست و پارچه را فشد و از پارچه یک جام پر از آب بیرون تراوید.^{۳۹} جدعون به خدا گفت: «باشد که خشمت بر من افروخته نشود و بتوانم یک بار دیگر سخن گویم^z! اجازه بفرما آزمایش پارچه را برای آخرین بار

X) جنگ بر علیه مَدیان با شرکت گروه محدودی از قبایل صورت گرفت (نیز ر.ک. ۲۳:۷). امکان دارد که در اصل، در این سنت فقط طایفه ایبیزر در گیر ماجرا بوده باشد (ر.ک. ۲:۸).

Y) این اشاره ای است به آیات ۱۵-۱۶ (آیات ۳۶-۴۰)، آیات ۳۶-۴۰ احتمالاً مربوط می شود به سنتی مستقل از روایت دعوت جدعون (آیات ۱۱-۲۴). در واقع، در اینجا سخن از «خدا» به میان می آید، حال آنکه در سایر بخشهای این روایت، از «یهوه» یا «فرشته یهوه» سخن گفته شده است. درخصوص درخواست نشانه، ر.ک. توضیح آیه ۱۷. این شرح کوتاه قاعده‌تا بیانگر این است که جنگ با مَدیان در وله اول، عملی است الهی. و انگویی نشانه ای که جدعون طلب می کند، بیش از آنکه برای نفع خودش باشد، برای این است که این جنگ در نظر سپاهیانش نیز مشروعیت الهی داشته باشد.

Z) احتیاط جدعون در سخن گفتن، تداعی کننده احتیاط ابراهیم است در پید ۳۰:۱۸ و ۳۲.

a) اگر آزمایش اول به مصاب روال طبیعی امور گذاشته شود، آزمایش دوم امری است کاملاً معجزه آسا.

b) روایت بیروزی جدعون بر مَدیانیان در دشت بزرگی تاریخچه ادبی پیچیده ای دارد. این روایت در اصل، قطعاً باز می گردد به سنتی تاریخی که طایفه ایبیزر آن را منتقل ساخته اند. اما این سنت چندین بار مورد ویرایش قرار گرفته است.

c) معنی این نام، «چشممه لرزش» است که احتمالاً همان چشممه «عين جلود» در پای کوه جلیوع می باشد، در پانزده کیلومتری غرب بیسان.

d) یعنی «تپه غیب گو»، همان «جبل داهی» امروزی یا «حرمون کوچک»، که در پای آن، شهر شونم قرار داشت. در نظر راوی، ماجراهی کاهش تعداد لشکر جدعون (آیات ۷-۲)، هدفی الهیاتی دارد، به این معنا که جدعون با لشکری بسیار کوچک به جنگ خواهد رفت تا افخار پیروزی تنها نصب خدا گردد و انسان به قدرت خود نیالد (ر.ک. ث. ۱۷:۸-۱۸:۹؛ اش ۱۰:۱۳-۱۵؛ عا ۶:۱۳-۱۵). اما در عرصه تاریخی، احتمال دارد که این روایت کوشیده تا دو سنت متفاوت را به هم بیامیزد: طبق یک سنت، چندین قبیله (منسی، اشیر، زبولون و نفتالی، ر.ک. ۷:۲۳-۲۴؛ ۷:۳۵-۶؛ ۷:۲۲-۲۴) در شکست مَدیان دخیل بوده اند؛ طبق سنتی دیگر، تهاجم اصلی را تنها طایفه ایبیزر انجام داده است (ر.ک. ۷:۷ و ۱۶-۲۲).

دست تو خواهم سپرده؛ بقیه قوم هر یک به خانه خود برود.»^۸ [جدعون] از قوم خواست که سبوها و کرناها را برای او بگذارند، سپس تمام مردان اسرائیل را روانه ساخت، هر کس را به خیمه هایش، و فقط سیصد نفر را برای خود نگاه داشت. اردوگاه مَدیان، در دشت، زیر اردوگاه او بود.

^۹ باری، آن شب بِهْوَه به او گفت: «به پا خیز! به اردوگاه فرود آی، زیرا آن را به دست تو سپرده ام.^{۱۰} چنانچه می ترسی فرود آبی، با خدمتگزار، فوره بسوی اردوگاه فرود آی؛^{۱۱} به آنچه که می گویند گوش فرا ده، و پس از آن دستانت تقویت خواهند یافت و به اردوگاه فرود خواهی آمد.» او با خدمتگزار خود، فوره بسوی انتهای پیش قراولان اردوگاه فرود آمد.^{۱۲} مَدیان، عمالیق و تمامی بنی مشرق در دشت گسترده شده بودند، بیشمار همچون ملخان؛ شترانشان بیشمار بودند، به تعداد شنی که بر کناره دریا است.^{۱۳} چون

اعلام کن: هر که می ترسد و می لرزد^f، بادا که بر گردد.» جدعون ایشان را آزمایش کرد. از قوم، بیست و دو هزار مرد بر گشتند، و ده هزار نفر از ایشان باقی ماند.

^{۱۴} بِهْوَه به جدعون گفت: «قوم هنوز بسیار زیاد است. ایشان را بسوی آب فرود آور، و در آنجا ایشان را برای تو تصفیه خواهم کرد. آن کس که در باره اش به تو بگویم: با تو برود، او با تو خواهد رفت؛ و هر که در باره اش بگویم: با تو نزود، آن کس نخواهد رفت.»^{۱۵} جدعون قوم را بسوی آب فرود آورد، و بِهْوَه به او گفت: «همه آنانی که آب را با زبان بنوشد، آن سان که سگ می نوشد، ایشان را جدا قرار خواهی داد؛ و همه آنانی که برای نوشیدن زانو بزنند، ایشان را جدا قرار خواهی داد.^{۱۶}» تعداد کسانی که آب را با زبان نوشیدند^h، سیصد نفر بود؛ بقیه قوم برای نوشیدن زانو زده بودند.^{۱۷} بِهْوَه به جدعون گفت: «با این سیصد نفر که آب را با زبان نوشیدند،ⁱ شما را نجات خواهم داد و مَدیان را به

^f در عبری، کلمه ای که برای «می لرزد» به کار رفته، «حرَد» می باشد که اشاره ای است به «عين-حروف». حکم معافیت ترسوها که در تث ۸:۲۰ (ر.ک. ۱-۵۶:۳) آمده، مجرگی مذهبی دارد، زیرا ترس ناشی از بی ایمانی به خداوند است. چنین معافیتی برای حذف آنانی که ممکن است تیشه به ریشه ایمان لشکر بزنند، ضروری است.

^g ترجمه ما مبتنی است بر بخشی از نسخ خطی یونانی که اضافه کرده اند: «ایشان را جدا قرار خواهی داد». ^h تحتاللفظی: «به وسیله دستشان بردهان». پاره ای از نسخ خطی یونانی قرائت کرده اند: «با زبانشان» که ترجمه ما مبتنی بر آنها است.

ⁱ تعیین معنای دقیق این آزمایش دشوار است. راوی به دو گروه از سربازان اشاره می کند: بعضی ها زانو می زنند و در نتیجه می توانند آب را به راحتی به دهان ببرند، آن گونه که گاو یا اسب می کند؛ بعضی دیگر فقط به این آکتفا می کنند که اندکی آب را در گف دستشان به دهان ببرند و آن را مانند سگ بتوشنند. لذا به نظر می رسد که جدعون می خواسته بی باکترین افراد را انتخاب کند، آنانی را که سریع رفع تشنجی می کنند. در این صورت، ضابطه مشابه با ضابطه آیه ۳ خواهد بود. پاره ای از صاحب نظران بر این باورند که این ضابطه غیر متبادل می توانسته از پیش میان جدعون و مردان طافه ایزعر مورد توافق قرار گرفته بوده باشد. اما محتمل ترین توضیح این است که ضابطه انتخاب شده صرفاً قراردادی بوده و یگانه هدف این آزمایش، حذف تعداد کثیر افراد بوده است.

^j تحتاللفظی: «تا محدوده مردان مسلح که در اردوگاه بودند».

خواهید کرد.^{۱۸} من کرنا خواهم نواخت، من و تمام کسانی که با من خواهند بود؛ شما نیز کرنا خواهید نواخت، دور تا دور اردوگاه، و خواهید گفت: برای یهُوه و برای جدعون!^{۱۹}

^{۱۹} جدعون و آن یکصد نفری که با او بودند، در آغاز پاس میانی شبⁿ، به انتهای اردوگاه رسیدند، درست پس از آنکه قراولان را گماردند؛ ایشان کرنا را نواختند و سوهايی را که در دست داشتند شکستند.^{۲۰} آن سه دسته کرنا نواختند و سبوها را شکستند؛ در دست چپ مشعل ها را نگاه می داشتند، و در دست راست کرنا را تا بنوازنده، و فریاد برآوردند: «جنگ برای یهُوه و برای جدعون!^{۲۱}» و هر یک در جای خود، دور تا دور اردوگاه ایستادند. تمامی اردوگاه شروع به دویدن کردند؛ افراد فریاد بر می آوردنده و می گریختند!^{۲۲} در آن حال که آن سیصد نفر کرنا می نواختند، یهُوه کاری کرد که در اردوگاه افراد بر علیه یکدیگر شمشیر بکشند.^p اردو تا به بیت-ها-شَطَه، بسوی صریده^۹،

جدعون فرا می رسید، اینک مردی خوابی را برای رفیق خود بازگو می کرد؛ می گفت: «اینک خوابی دیدم، و اینک گلوله ای از نان جو در اردوگاه مَدیان می چرخید؛ به خیمه رسید و به آن برخورد و آن را زیر و رو واژگون ساخت^k.»^{۲۴} رفیق او رشته سخن را به دست گرفت و گفت: «این چیزی جز شمشیر جدعون، پسر یوآش^۱، آن مرد اسرائیلی، نمی تواند باشد؛ خدا مَدیان و تمام اردوگاه را به دست او سپرده است.»^{۲۵} پس چون جدعون داستان خواب و تعبیرش را شنید، سجده کرد؛ سپس به اردوگاه اسرائیل باز گشت و گفت: «به پا خیزید! زیرا یهُوه اردوگاه مَدیان را به دست شما سپرده است.»

^{۲۶} او آن سیصد مرد را به سه دسته تقسیم کرد^m. به همه آنان کرنا و سبوی خالی داد، همراه با مشعل هایی در سبوها.^{۱۷} به ایشان گفت: «نگاه خواهید کرد [که من چه می کنم]، و شما نیز چنان خواهید کرد. به محض اینکه من به انتهای اردوگاه برسم، آنگاه آن کاری که من می کنم، شما چنان

^k خیمه نماد مَدیانیان بیابان نشین است و نان جو، نماد اسرائیلیان استقراریافته. در خصوص سایر خوابهای نمادین و هشداردهنده، ر. ک. پید ۳۷:۵-۱۱؛ ۴۰:۴۱.

^۱ عبارت «جدعون، پسر یوآش» احتملاً توضیحی است متأخر.

^m اسرائیلیان شب را به سه پاس چهار ساعته تقسیم می کردند (ر. ک. خروج ۲۴:۱۴-۱-سمو ۱۱:۱۱). لذا حمله جدعون در

حوالی ساعت ۱۱ شب صورت گرفته است. یهودیان بعدها رسم رومیها را برای تقسیم شب به چهار پاس، در پیش گرفتند (ر. ک. مر ۴:۶-۱۱:۱۱ و ۱۷:۳-۱۱:۱۱)، بر همین تاکیک شهادت داده شده است.

ⁿ اسرائیلیان شب را به سه پاس چهار ساعته تقسیم می کردند (ر. ک. خروج ۲۴:۱۴-۱-سمو ۱۱:۱۱). لذا حمله جدعون در

توجه داشت که اسلحه اسرائیلیان هیچ نقشی در این ماجرا ایفا نمی کند.

^p اسرائیلیان بدون جنگ به پیروزی دست یافتند. صدای شکستن سبوها، نوای کرناها، فریاد جنگ، و درخشش مشعل ها کافی بود تا اردوی مَدیان برسیان شود (ر. ک. یوش ۶:۶)؛ و این خود خداوند است که دشمن را منهزم می سازد. یک بار دیگر، راوی بر شعار «جلال تنها برای خدا» تأکید می ورزد. ر. ک. توضیح ۷:۲.

^q قرائت عبری: «صریرت»؛ ترجمه ما حاوی اصلاحی است بر اساس ۱-پاد ۱۱:۲۶؛ این همان محل «صرْتان» می باشد. (ر. ک. یو ۳:۱۶) تمام محل هایی که در این آیه ذکر شده اند، ظاهرآ در منطقه بیسان قرار گرفته اند. مَدیانیان می کوشند مناطق اطراف رود اردن را به تصرف درآورند و از آن عبور کنند.

^۱ مردان افرايم به او گفتند: «چه کاري بود که با ما كردي که چون رفتی تا با مديان بجنگي، ما را احضار نكردي؟» و ايشان با او به سختي منازعه كردند.^۲ او به ايشان گفت: «من در مقاييسه با شما چه كرده ام؟ آيا خوشچيني افرايم بهتر از انگورچيني ابيعزز نويست؟^۳ خدا بزرگان مديان، غراب و ذئب را به دستان شما بود که سپرد. در مقاييسه با شما، من چه کار توانستم بكنم؟» آنگاه، چون اين سخن را گفت، تغيير ايشان بر عليه او فرو نشت.^۴

جنگ جدعون در شرق رود اردن^۵
^۴ جدعون به اردن رسيد، و از آن عبور كرد، او و آن سيصد نفری که با وی بودند، درمانده و گرسنه.^۶ او به مردمان

تا کناره آبل-محوله، در نزديکي طبات، گريختند.

^{۲۳} آنگاه مردان اسرائييل که از نفتالي، اشير و تمامي منسي^۷ آمده بودند، گرد آمدند، و مديان را تعاقب کردند.^{۲۴} جدعون پيکهاي به تمام کوهستان افرايم فرستاد تا بگويند: «به ملاقات مديان فرود آييد و آبها را پيش از ايشان، تا بيت-باره و اردن اشغال کنيد.» همه مردان افرايم گرد آمدند و آبها را تا بيت-باره و اردن اشغال کردند.^{۲۵} ايشان دو تن از بزرگان مديان را گرفتند، يعني غراب و ذئب را؛ غراب را در صخره غراب کشتند و ذئب را در چرخشت ذئب.^۸ سپس مديان را تعاقب کردند، و سرهای غراب و ذئب را از آنسوی اردن برای جدعون آوردند.

^۲ مشخص نیست که آيا منظور همان افرادي هستند که به خانه هايشان روانه شدند (آيات ۸-۳)، يا بسیج جدیدی مد نظر است. در مقاييسه با^۶ ۳۵:۶، باید توجه کرد که در اينجا ديگر به زبولون اشاره نشده است.

^۵ ماجراهي مذكور در آيات ۲۵-۲۴ که دستگيری و اعدام غراب (يعني كلاغ) و ذئب (يعني گرگ) را بر صخره هايي که مرتبط به نام ايشان می باشد شرح می دهد، احتمالاً باز می گردد به سنتي محلی که متشابه افرايمی دارد.

^۶ خوشچيني يعني چيدين خوشيه هاي باقی مانده پس از انگورچيني (ر.ک. ميك ۷:۱؛ در خصوص خوشچيني، ر.ک. اش ۱۷:۶). لذا پاسخ جدعون که ظاهری تمجیدآميز دارد (آيات a۳-۲)، طبعه ای است بوشیده: بدون انگورچيني ابيعزز، افرايم قادر به خوشچيني نمي بودند. اما افرايميان نكته اصلی طعن جدعون را درک نمي کردند (آيه b۳). ادعاهای افرايميان به برتری شهرت بسیار داشت (ر.ک. پيد ۴۸:۱۳-۲۰؛ داور ۱۲:۶-۲۰). آيات ۱-۳ نشان می دهند که مردم منسى چه قضاوتی در مورد اين ادعاهای داشتند.

^۷ نگارنده در ۴:۸، روایت نبرد ديگري از جدعون بر عليه مديانيان را عرضه می دارد که اين بار در شرق رود اردن جريان دارد. صاحب نظران امروز بر اين باورند که اين نبرد صرفاً دنباله تبردي نیست که در ۷:۱۰ تا ۳:۸ شرح داده شده است. در اين فصل ها، ما در مقابل دو سنت تاریخي متفاوت قرار داريم. واقعیت اين است که ماجراهي مذكور در ۸:۴-۳، مديانيان را در حالتی نشان نمي دهد که به تازگي متحمل شکست شده باشند (ر.ک. پاسخ هالي سوکوت و فتوغيل در آيات ۸-۶). به علاوه، بزرگان مديانيان همانها نیستند: به جاي غراب و ذئب که «بزرگان» مديانيان خوانده می شدند (۷:۲۵؛ ۳:۸)، در اينجا با «پادشاهان» سروکار داريم، يعني زیج و صلمون (۸:۵ و غيره). و بالاخره، جدعون در تعقیب اشکري شکست خورده نیست، بلکه هدف او، گرفتن انتقام خون برادرانش در کوه تابور می باشد (۸:۸-۱۷؛ ۱۹-۱۷:۸). شرحی که در ۸:۴-۲۱ آمده، حاوي آگاهی بسیار دقیق از جغرافیا شرق رود اردن می باشد (ر.ک. آيات ۱۰-۱۳) و ممکن است مبنی باشد بر سنتي که منشا آن مناطق شرق رود اردن می باشد.

^۸ متن عبری چنین قرائت می کند: «با اينکه درمانده بودند، تعقیب خود را ادامه دادند». برخی از ترجمه های قدیمی، به جای این عبارت، صرفاً همان عبارتی را به کار برده اند که ما در ترجمه خود آورده ايم. اين امر با مضمون اوليه و با دنباله ماجرا سازگارتر است.

^{۱۰} زَبَحْ وَ صَلَمُونَعْ با سِپاهِيَانشَان در قرقور^b بودند، در حدود پانزده هزار نفر، (يعنى) همه آنانی که از سپاه بنی مشرق باقی مانده بودند، زیرا یکصد و بیست هزار مرد شمشیرکش افتاده بودند.^c

^{۱۱} جدعون از راه آنانی که در خیمه‌ها ساکن اند^d برآمد، در شرق نوبَح و يجْبَهَاه^e، و سپاه را شکست داد، در آن حال که ایشان خود را در امنیت تصویر می‌کردند.

^{۱۲} زَبَحْ وَ صَلَمُونَعْ گریختند؛ او ایشان را تعقیب کرد و آن دو پادشاه میدیان، (يعنى) زَبَحْ وَ صَلَمُونَعْ را گرفت، و در تمام سپاه ایشان هراس افکند.^f

^{۱۳} جدعون، پسر یوآش، از طریق فراز حارس^g از نبرد باز گشت.

^{۱۴} او پسری را از میان مردمان سوکوت گرفت و او را مورد سؤال قرار داد، و وی نام بزرگان

سوکوت^w گفت: «خواهش می‌کنم به سپاهی که به دنبال من می‌آید، گرده‌های کوچک نان بدھید، زیرا درمانده هستند، و من در تعقیب زَبَحْ وَ صَلَمُونَعْ، پادشاهان میدیان، می‌باشم.»^x بزرگان سوکوت گفتند: «مگر کف دست زَبَحْ وَ صَلَمُونَع همین الان در دست تو است^y تا به لشکرت نان بدھیم؟»^z جدعون گفت: «بسیار خوب! وقتی یهُوه زَبَحْ وَ صَلَمُونَع را به دست من سپرد، گوشت شما را زیر خارهای صحرا و زیر خسکها لگدمال خواهم کرد.^z»^a او از آنجا به فنوعیل^a برآمد و همان سخن را به ایشان گفت. مردمان فنوعیل همان گونه به او پاسخ دادند که مردمان سوکوت پاسخ داده بودند.^a او به مردمان فنوعیل نیز گفت: «وقتی با آرامش باز گردم، این برج را در هم خواهم کوبید.»

^w سوکوت که متعلق به قبیله جاد بود (ر.ک. یوش ۱۳:۲۷)، شهری بود واقع در دره رود اردن، در شمال مصب یوپ.

^x «زَبَحْ» و «صلَمُونَعْ» که معنی آنها به ترتیب «قریانی» و «سایه برکشیده شده» می‌باشد، احتمالاً شکل تعییریافته و طعنه آمیز «پادشاهان» میدیانیان است؛ اما بیشتر احتمال می‌رود نامهای تخلیی باشند که ویراستاران بر اساس سرنوشت قریب الوقوع ایشان، به آنان داده‌اند.

^y بزرگان سوکوت که هیچ امیدی برای پیروزی جدعون نمی‌دیدند، از دادن توشه راه به سپاهیان منسی خودداری می‌کنند تا خود را از اقدامات تلافی جویانه میدیانیان در امان نگاه دارند. این نشان می‌دهد که ماجراهی مذکور در ۲۱:۴-۲۱:۸ حاکی از این است که میدیانیان هنوز شکست نخورده بودند.

^z ترجمه احتمالی دیگر: «شما را با خارهای صحرا و با خسک‌ها تازیانه خواهیم زد.»^a

^a فنوعیل شهری است واقع بر مسیر رود یوپ که معمولاً آن را با تأول‌الذهب امروزی یکی می‌دانند و در ۸ کیلومتری سوکوت واقع است. این شهر که معنی نامش «روی خدا» است، در پید ۳۲:۳۱-۳۲:۳۳-۳۴-۳۵:۱۲-۱ پاد ۲۵:۱۲ نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

^b این مکان ناشناخته است.

^c نیمه دوم این آیه، ارتباطی را با روایت مذکور در ۷:۱ تا ۸:۳ برقرار می‌سازد. این توضیحات دقیق که حاوی ارقامی مبالغه‌آمیز است، احتمالاً اثر دست ویرایشگران می‌باشد.

^d منظور قوم‌های چادرنشین و بیانگرد می‌باشد.

^e «نوبَح» در اعد ۴۲:۳۲ همچون نام طایفه و ناحیه‌ای از قلمرو منسی در شرق رود اردن مورد اشاره قرار گرفته است. «يجْبَهَاه» که در اعد ۳۲:۳۵ به عنوان شهری از قلمرو جاد ذکر شده، با «اجیبهات» امروزی، واقع در ۱۳ کیلومتری غرب عمان، در جاده الصَّلَت یکی انگاشته شده است.

^f ترجمه یونانی قرائت کرده: «تمام لشکر را نابود ساخت.»^g

^g محل این شهر نامشخص است.

چنانچه زندگی را برای ایشان باقی گذارد h بودید، شما را نمی کشتم.»^{۱۰} او به پتر، پسر ارشد خود گفت: «بر خیز! ایشان را بکُش.^{۱۱} اما آن پسر شمشیر خود را نکشید: او می ترسید زیرا هنوز جوان بود. ۲۱ زبَح و صَلْمَونَع گفتند: «خودت به پا خیز و ما را بزن: زیرا مرد هر گونه باشد، شجاعتش نیز همچنان است.^p» جدعون به پا خاست و زبَح و صَلْمَونَع را کشت؛ سپس هلال هایی را که بر گردشترانشان بود، بر داشت.

پایان دوره جدعون

^{۱۲} مردان اسرائیل به جدعون گفتند: «بر ما حکومت کن، تو، سپس پسرت، سپس پسر پسرت؛ زیرا ما را از دست مدیان نجات داده ای.^q»^{۲۳} جدعون به ایشان

سوکوت و مشایخش را به صورت نوشته به او داد، هفتاد و هفت مرد.^{۱۵} [جدعون] نزد مردمان سوکوت رفت و گفت: «اینک زبَح و صَلْمَونَع که در باره ایشان به من اهانت کردید و گفتید: مگر کف دست زبَح و صَلْمَونَع همین الان در دست تو است لتا به مردان درماندهات نان دهیم؟»^{۱۶} او مشایخ شهر را گرفت، و نیز خارهای صحرا و خسکها را، و آنها را به مردمان سوکوت شناساند.^k^{۱۷} همچنین برج فنوعل را در هم کویید و مردمان شهر را کشت.

^{۱۸} او به زبَح و صَلْمَونَع گفت: «مردانی که در تابور^{۱۸} کشتبید، چگونه بودند؟» ایشان گفتند: «ایشان مانند تو بودند، هر یک از ایشان مانند پسران پادشاه بود.^m»^{۱۹} [جدعون] گفت: «ایشان برادران من بودند، پسران مادرم.ⁿ به حیات یهوه!

^h این امر کمی تعجب آور است، چرا که این نوجوان می توانسته بنویسد: این نکته حاکی از آن است که کتابت که به شکل الفبایی در آمده بوده، مختص کاتبان نبوده است. ⁱ این رقم را که حالت مبالغه آمیز دارد، باید به شکل تحت لفظی برداشت کرد. ر. ک. پید: ۲۴:۴؛ مت: ۱۸:۲۲. در خصوص رقم «فهنا»، همچین ر. ک. داور: ۳۰:۳؛ پید: ۲۷:۴۶؛ ۲۹:۸؛ ۲۷:۲. پاد: ۱۰:۱. ز. ک. توضیح: ۸:۶.

^k متن مبهم است. ترجمه های قدیمی چنین قرائت کرده اند: «با آنها مردان سوکوت را لگدمال کرد». نیز ر. ک. توضیح آیه ۷. در مقایسه با مجازات زبَح و صَلْمَونَع در آیه ۲۱، مجازات اهالی سوکوت و فنوعل بسیار بی رحمانه است، زیرا امتعان کمک کردن از سوی اسرائیلیان سنگینتر است از اقداماتی که دشمن در جنگ انجام می دهد (ر. ک. داور: ۲۱:۸-۱۱). اما این امکان هم هست که در نظر راوی کتاب مقدس، انتقام جدعون بسیار سخت می نموده است.

^l جدعون به نبردی در کوه تابور اشاره می کند. این نبرد که در هیچ جای دیگری از کتاب مقدس به آن اشاره نشده، ظاهراً ارتباطی با جنگ فصل ۷ ندارد.

^m پاسخ پادشاهان مدیان الزاماً تملق آمیز نیست، بلکه بیشتر حاکی از سنتیزه جویی است. برادران جدعون به این سبب کشته شده بودند که جزو بزرگان قوم به حساب می آمدند. در مورد آنان، قوانین جنگی اعمال شده بود.

ⁿ در نظام تعدد زوجات، پسران مادری واحد پیوند مستحکم تری با یکدیگر دارند تا برادران ناتنی. ر. ک. پید: ۲۹:۴۳؛ تث: ۷:۱۳؛ غزل: ۱:۸.

^o پدر باید وظیفه مقدس انتقام خون را به پسر خود آموخت دهد. اما شاید هم منظور تحقیر پادشاهان مغلوب باشد که به دست یک نوجوان کشته شوند (ر. ک. ۵۴:۹). در دوران باستان، انتقام خون تعهدی تلقی می شد که کسی نمی توانست از آن شانه خالی کند. ر. ک. پید: ۱۴:۴ و ۱۵:۱۵ و ۲۴:۲۳؛ اعد: ۱۹:۱۹-۲۹؛ ۱۰:۱-۱۰؛ ۳:۱۰؛ پوش: ۱۰:۲-۲؛ ۲۷:۳ و ۳۰:۲۷؛ ۱۴:۷؛ ۱۱:۲۱.

^p این دو پادشاه با نقل ضرب المثلی متداول، جدعون را در مقابل پیش قرار می دهند و بدینسان نشان می دهند که برایشان ارجح است که به دست کسی کشته شوند که در نظر آنان، همridif پادشاه است (آیه ۱۸).

^q اسرائیلیان بی آنکه کلمه «پادشاه» را به کار ببرند، در واقع به جدعون پیشنهاد سلطنت موروثی می دهند.

^{۱۰} شترانشان بود.^{۱۱} ۲۷ جدعون از آنها ایفو دی ساخت که آن را در شهر خود، عُفره استقرار داد. تمام اسرائیل به آنجا رفت تا به دنبال آن روسپیگری کند، و آن تله ای شد برای جدعون و برای خاندانش.

^{۱۲} مديان در مقابل بنی اسرائیل پست شد و دیگر سر خود را بلند نکرد. سرزمین به مدت چهل سال، در روزگار جدعون، آرام بود.^{۱۳}

^{۱۴} یروبَّعل، پسر یوآش، رفت و در خانه خود باقی ماند.^{۱۵} ۲۰ جدعون هفتاد پسر داشت که از ران او بیرون آمده بودند^{۱۶}، زیرا او زنان بسیار داشت. ^{۱۷} متعه او که در شکیم بود، وی نیز پسری برای او زایید که او را ابیملک نام نهاد.^{۱۸} ۲۲ جدعون، پسر یوآش، در کهننسالی پرسعادت در گذشت، و در مقبره پدرش یوآش، در عُفر ابیعزز دفن شد.^{۱۹}

گفت: «من بر شما حکومت نخواهم کرد، و پسرم بر شما حکومت نخواهد کرد؛ بر شما یهوه حکومت خواهد کرد.^{۲۰}»

^{۲۱} ۲۴ جدعون به ایشان گفت: «بگذارید درخواستی از شما بکنم؛ هر یک از غنائم

خود انگشتربی به من بدهید.» - [مغلوب شدگان] در واقع انگشتربهای طلا

داشتند، زیرا ایشان اسماعیلی^{۲۲} بودند. -

^{۲۳} ایشان گفتند: «با کمال میل آنها را خواهیم داد.» او عبای خود را پنهن کرد، و ایشان هر یک، یک انگشتراز غنائم خود در آن انداختند.^{۲۴} وزن انگشتربهای طلا که او درخواست کرده بود، هزار و هفتصد [مشقال] طلا شد، بدون احتساب هلال‌ها، گوشواره‌ها و جاماهای ارغوانی که پادشاهان مديان بر تن داشتند، و نیز بدون احتساب گردنبندهایی که بر گردن

^{۲۵} همین استدلال بر علیه سلطنت، در ۱-سمو:۸ و ۱۲:۱۲ می‌توانند بیانگر الهیات نگارنده تنبیه‌ای باشند. اما این سؤال ممکن است مطرح شود که پاسخ جدعون آیا بیشتر پذیرشی است ممکن است امتناع از پذیرش آن. همه چیز حاکی از آن است که جدعون-یروبَّعل در عمل نقش پادشاه را ایفا کرد، حتی اگر چنین سلطنتی فقط بر اسرائیل در شکل جنبی اش اعمال شده باشد (یعنی اسرائیلی که احتمالاً فقط شامل منسی، افرايم، اشير و زبولون بود). ر.ک. ۲۷-۲۴:۸؛ ۲۱-۲۰:۲۷-۲۴:۸؛ ر.ک. ۲۸-۲۵:۳۷

^{۲۶} «اسماعیلی» ظاهرًا در اینجا همچون توصیفی عام برای مردمان بیابان نشین یا کاروان سالار به کار رفته است. ر.ک. پیدا شد.

^{۲۷} جدعون مانند هارون در خروج ۳-۲:۳۲ (نیز ر.ک. پیدا ۳۵:۴-۲)، از اسرائیلیان می‌خواهد تا جواهرات خود را به او بدهند تا بتواند با آنها شیءی مذهبی بسازد. آیا سنت اولیه، حرکت جدعون را همچون هدیه ای مشروع برای خداوند مشکل از بخشی از غنائم تلقی می‌کرده (ر.ک. اعد ۲۸:۳۱ و ۵۰:۲-۲۸:۳۱ و ۵۰:۸-۱۱:۱۲)؛ یا همچون عملی بتبرستانه و سزاوار نکوهش (ر.ک. خروج ۳۲)^{۲۸} به هر حال، نگارنده تنبیه‌ای شق دوم را مد نظر می‌گیرد (آیه ۲۷ b). به این ترتیب، پایان دوره خدمت جدعون در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد.

^{۲۹} «ایفو» در اینجا می‌تواند دلالت داشته باشد بر ظرفی برای قرعه مقدس که برای غیب‌گویی به کار می‌رفت، یا بر تمثالی از یک خدا. ر.ک. داور ۱۷:۱۷؛ ۱۸:۱۸؛ ۱۴:۲۰-۲۱؛ ۱-سمو:۲ و ۳:۱۴؛ ۱۰:۹؛ ۲۱:۳؛ ۶:۲۳؛ ۹:۷؛ ۳۰:۹؛ هو ۴:۳؛ وغیره. در تخصوص ایفو، ر.ک. توضیح خروج ۶:۲۸.

^{۳۰} این شکل بیان، همان نتیجه‌گیری تکرارشونده نگارنده تنبیه‌ای است. ر.ک. ۱۱:۳ و ۳۰:۵.

^{۳۱} آیات ۲۹-۳۱ که در باره یروبَّعل و پیسانش سخن می‌گوید، زمینه را برای روایت فصل ۹ آماده می‌سازد.

^{۳۲} در تخصوص این اصطلاح، ر.ک. پیدا ۴۶:۴۶ خروج ۵:۱.

^{۳۳} لا این نوعی ازدواج بوده که طبق آن، همسر با زن صیغه‌ای می‌توانست در خانه پدرش بماند. شوهرش می‌توانست گاه به گاه او را ملاقات کند. همچنین ر.ک. ازدواج شمشون در داور ۱۴.

^{۳۴} این نتیجه‌گیری کلاسیک «زندگی داور» می‌باشد. ر.ک. ۱۰:۲ و ۵؛ ۱۲:۱۲؛ ۱۲، ۱۰، ۷:۱۲؛ ۱۵، ۱۲:۱۶؛ ۳۱:۱۶.

حکومت کنند، یا اینکه یک مرد به تنها ی
بر شما حکومت کند؟ به یاد خواهد آورد
که من استخوانهای شما و گوشت شما
هستم.^c »^۳ برادران مادرش تمامی این
سخنان را در باره او به گوشهای تمامی
سروران شکیم باز گفتند، و دل ایشان به
جانب ابیملک متهمایل شد، زیرا به
یکدیگر می گفتهند: «این برادر ما است.»^d
^e ایشان هفتاد [متقال] نقره از خانه بعل -
بریت به او دادند، و ابیملک با آن،
مردمان بی ارزش و ماجراجویان را اجیر کرد
که به دنبال او به راه می افتادند.^f او به
خانه پدرش به عفره رفت، و برادران خود،^{۱۷:۱-۲}
^{۳-۱:۱۱} پسران یروبعل را کشت، هفتاد مرد را، بر
روی سنگ واحد.^g فقط یوتام، جوانترین
پسر یروبعل باقی ماند که خود را پنهان
ساخته بود.^{۱۰} همه سروران شکیم و تمام
بیت-ملو^h گرد آمدند و رفتند و در
نزدیکی درخت بلوطⁱ ستون سنگی که در

^{۳۳} پس چون جدعون در گذشت، بنی اسرائیل بار دیگر به دنبال بعل ها روپیگری کردند^j و بعل-بریت را خدای خود ساختند.^k و بنی اسرائیل دیگر یهوه، خدایشان را به یاد نیاوردن که ایشان را از دست تمامی دشمنان اطرافشان رهایی داده بود.^{۳۵} و ایشان در حق خاندان یروبعل-جدعون، پس از آن همه نیکوبی که به اسرائیل کرده بود، وفاداری نشان ندادند.

پادشاهی ابیملک^۱

^۱ ابیملک پسر یروبعل به شکیم،
نزد برادران مادرش رفت و این سخنان را به ایشان و نیز به تمام طایفه پدری مادرش خطاب کرد: «خواهش می کنم به گوشهای تمامی سروران^d شکیم بگویید: برای شما کدام بهتر است که هفتاد مرد، همگی پسران یروبعل بر شما

a در آیات ۳۵-۳۳، الهيات کاملاً شناخته شده نگارنده تثنیه ای را باز می یابیم. ر.ک. ۱:۱۳؛ ۱:۶؛ ۶:۶؛ ۱:۱۰؛ ۱:۴؛ ۱:۲؛ ۱:۳؛ ۱:۲؛ ۱:۱۷؛ ۱:۱۱

b «بعل-بریت» (ر.ک. ۴:۹) یا «ایل-بریت» (۴۶:۹)، خدای عهد یا سوگندها بود. احتمالاً منظور همان خدای «ایل» یا «بعل» است که اهالی شکیم به آن صفتی اضافه کرده بودند.

c ابیملک موفق خواهد شد خود را همچون پادشاه شکیم بر مردم تحمیل کند، اما این پادشاهی با شکست مواجه خواهد شد. این روایت که خصوصیت شدید با نظام پادشاهی در آن محسوس است، احتمالاً بازنایی است از محافل نبوی در مملکت آتنی اسرائیل.

d منظور از «سروران» (۰:۲۰-۱:۱-سمو ۲:۲۱-۱:۲-سمو ۲:۲۳) زمین داران بزرگ است. این نقشه تنها از رفاه برخوردار بودند، بلکه نقش اجتماعی مهمی نیز ایفا می کردند. ایشان در انتساب پادشاه نقش داشتند و دارای نفوذ سیاسی انکارنایذری بودند.

e این اصطلاح بیانگر خویشاوندی نزدیک است (ر.ک. توضیح پید ۱۴:۲۹). f بر اساس این توضیح می توان چیزی فرض کرد که خزنه ای در معبد وجود داشته است (ر.ک. یوش ۱۹:۶ و ۲۴:۹).

g اصطلاح عبری را در اینجا می توان «در آن واحد» نیز ترجمه کرد. این اصطلاح صرفاً شکلی از بیان است در زبان عبری که در ۱۸:۹ نیز تکرار خواهد شد (ر.ک. زک ۹:۳).

h این عبارت به معنی «خانه زمین مسطح» می باشد و قاعده ای است به دز شهر که در آیات ۴۶-۴۹، «مجدل-شکیم» نامیده می شود، یعنی «برج شکیم». این اصطلاحات باید بر محله ای حصاردار و ساکنیش دلالت داشته باشد.

i از آنجا که در عبری، نام درختان تقریباً مشابه می باشد، این درخت بلوط باید همان درخت سقراً باشد که یوش در نزدیکی آن، به هنگام انعقاد عهد شکیم، ستونی سنگی بر پا کرد (یوش ۲۶:۲۴).

^{۱۴} درختان جملگی به بوته خار گفتند:
تو بیا و بر ما حکومت کن!
^{۱۵} بوته خار به درختان گفت:
چنانچه براستی می خواهید مرا به
پادشاهی خود مسح کنید،
بیایید و در سایه من پناه گیرید.
و گرنه، بادا که آتشی از بوته خار بیرون
آید
و سدرهای لبنان را نابود سازد!
^{۱۶} و اکنون، چنانچه با وفاداری و
کاملیت عمل کرده و ابیملک را پادشاه
ساخته آید، چنانچه در حق یروبعل و
خاندانش درست رفتار کرده آید، چنانچه با
او مطابق عمل دستانش رفتار
نموده اید^k ... ^{۱۷} حال آنکه پدر من برای
شما جنگ کرد و جان خود را به خطر
انداخت و شما را از دست مدیان رهایی
داد، ^{۱۸} شما امروز بر علیه خاندان پدرم بر
خاسته اید، پس از این را کشته اید، هفتاد
مرد، بر روی سنگی واحد، و ابیملک پسر
کنیز او را بر سروران شکیم پادشاه
ساخته اید، از آن رو که برادر شما است!
^{۱۹} پس چنانچه امروز در وفاداری و کاملیت
در حق یروبعل و در حق خاندانش عمل
کرده اید، بادا که ابیملک شادی شما را
فرام سازد، و شما شادی او را فرام
سازید! ^{۲۰} و گرنه، بادا که آتشی از ابیملک
بیرون آید و سروران شکیم و نیر بیت-ملو
^{۴۹:۹}

شکیم است، ابیملک را پادشاه اعلام
کردن.

^۷ یوتام را اطلاع دادند و او رفت و بر قله
کوه جریزیم قرار گرفت و صدای خود را
بلند کرد و فریاد زد. به ایشان گفت: «ای
سروران شکیم، به من گوش فرا دهید، و
بادا که خدا به شما گوش فرا دهد!

^۸ روزی درختان رفتند
^۹ تا پادشاهی بر خود مسح کنند.
^{۱۰} به درخت زیتون گفتند: بر ما حکومت

کن!

^۹ درخت زیتون به آنها گفت:
آیا از روغنم چشم بپوش
که با آن خدایان و میرنگان تکریم
می شوند

تا بروم و بر فراز درختان بجهنم؟
^{۱۰} درختان به درخت انجیر گفتند:

تو بیا و بر ما حکومت کن!

^{۱۱} درخت انجیر به آنها گفت:
از شیرینی خود چشم بپوش

و از میوه لذیذ خود،

تا بروم و بر فراز درختان بجهنم؟

^{۱۲} درختان به مُ گفتند:

تو بیا و بر ما حکومت کن!

^{۱۳} مو به ایشان گفت:

از شراب تازه ام چشم بپوش
که خدایان و میرنگان را شاد می سازد

تا بروم و بر فراز درختان بجهنم؟

^{۱۴:۱۰}
^{۱۵:۱۰}
^{۱۶:۱۱}
^{۱۷:۱۲}
^{۱۸:۲۷}
^{۱۹:۳۱}
^{۲۰:۲۸}
^{۲۱:۲۹}

ز حکایتی که یوتام در خطابه اش به کار می برد، یکی از قدیمی ترین نمونه های ادبیات حکمتی اسرائیل است، ادبیاتی که از دوره سلیمان به بعد، شکوفایی بسیاری می یابد. در اینجا، گفتاری بسیار انتقادی در خصوص نهاد سلطنت مشاهده می کنیم، نهادی که به نظر بی فایده می آمد. k دنباله این جمله طعنه آمیز در آیه ۱۹ یافت می شود. آیات ۱۷-۱۸ توضیحی را تشکیل می دهند که واقعیت رویدادها را شرح می دهد.

خانه خدایشان شدند، خوردند و نوشیدند، سپس ابیملک را لعنت کردند.^{۲۸} جعل پسر عابد گفت: «کیست ابیملک و کیست شکیم تا او را خدمت کنیم؟ آیا پسر یروبعل و نایب او زبول، مردمان حمور پدر شکیم را خدمت نکردنده؟ⁿ اما ما چرا باید او را خدمت کنیم؟^{۲۹} آه، کاش که این قوم را در دست من می‌گذارند تا ابیملک را دور سازم! به ابیملک می‌گفتم: لشکر خود را افزایش بده و بیرون بیا!^o

^{۳۰} زبول، حاکم شهر، از سخنان جعل پسر عابد آگاهی یافت، و خشمش بر افروخته شد.^p او قاصدانی نزد ابیملک در ارومۀ فرستاد تا بگوید: «اینک جعل پسر عابد، و برادرانش به شکیم رسیده‌اند، و اینک ایشان شهر را بر علیه تو تحریک می‌کنند. ^{۳۲} پس شبانه حرکت کن، تو و سپاهی که با تو است، و در صحراء کمین کن؛^{۳۳} سپس بامدادان، به هنگام طلوع آفتاب، در ساعت اول، بر علیه شهر حرکت خواهی کرد؛ و چون [جعل] و سپاهی که با او است، بر علیه تو بیرون آیند، با او مطابق آنچه پیش می‌آید عمل خواهی کرد.»

^{۳۴} ابیملک شبانه حرکت کرد، همچنین تمام سپاهی که با او بود، و ایشان در چهار دسته، در نزدیکی شکیم کمین کردند.

را نابود سازد؛ و بادا که آتشی از سروران شکیم و بیت-ملو بیرون آید و ابیملک را نابود کند!»

^{۲۱} یوتام پا به فرار گذاشت. او گریخت و به بئیر^۱ رفت، و در آنجا از ترس ابیملک، برادرش، باقی ماند.^{۲۲} ابیملک به مدت سه سال بر اسرائیل اعمال قدرت کرد.

^{۲۳} سپس خدا روحی بد میان ابیملک و سروران شکیم فرستاد، و سروران شکیم نسبت به ابیملک بی وفا شدند،^{۲۴} تا

ستمی را که به هفتاد پسر یروبعل روا داشته شده بود، [بر او] وارد آورند، و خون آنان را بر برادرشان ابیملک که ایشان را کشته بود بگذارند، و نیز بر سروران شکیم که او را در کشتن برادرانش یاری داده بودند.^{۲۵} سروران شکیم بر قله‌های کوهها بر علیه او کمین کنندگانی گذاشتند که هر کس را که در راه از نزد ایشان می‌گذشت، غارت می‌کرددند.^m ابیملک از این امر آگاهی یافت.

^{۲۶} جعل پسر عابد با برادرانش از شکیم عبور می‌کرد، و سروران شکیم به او اعتماد کردند.^۷ آنان که به صحراء بیرون رفته بودند تا تاکستانهای خود را انگورچینی کنند، [انگور را] زیر پا له کردند و خوشگذرانی ترتیب دادند. ایشان وارد

۱ این محل که نام خود را در عربی به شکل «البئر» حفظ کرده، در قلمرو یساکار، در جنوب شرقی کوه تابور واقع می‌باشد. m هدف از استقرار این کمینها، محروم کردن ابیملک از حقوقی است که از کالاهایی که از شکیم رد می‌شد.

ⁿ جعل بادآوری می‌کند که اسرائیلیان روزگاری عهدی با حمور، رئیس حُوی شکیم منعقد کرده بودند (پید ۳۴)؛ در نتیجه، ایشان باید خود را رعایای مالکان شکیم تلقی کنند.

^o جعل که در مشروطخواری افراط کرده بود (آیه ۲۷)، سخنانی پر از نفرت در مورد ابیملک که کترل شهر را در دست داشت، بر زبان می‌آورد و از او دعویی تمام عیار به مبارزه به عمل می‌آورد.

^p باید توجه داشت که ابیملک ساکن شکیم نبی باشد و زبول، نایب او در شهر، دودوزه بازی می‌کند. او بی‌آنکه رو در رو با جعل مخالفت کند، مخفیانه ابیملک را از جریان باخبر می‌سازد.

دسته تقسیم کرد و در صحراء به کمین نشست. وقتی دید که قوم از شهر بیرون می‌آیند، بر علیه آنان جهید و آنان را شکست داد.^{۴۴} در آن حال که ابیملک و دسته‌ای که با او بود، حرکت می‌کردند و در ورودی دروازه شهر موضع می‌گرفتند، آن دو دسته دیگر بر علیه تمام آنانی که در صحراء بودند حرکت کردند و ایشان را می‌کشندند.^{۴۵} ابیملک در تمام آن روز بر علیه شهر جنگید؛ او شهر را گرفت و تمام جماعتی را که در آن بودند کشت؛ سپس شهر را ویران کرد و در آنجا نمک کاشت.^{۴۶}
 با این خبر، جمیع سروران مجلد-شکیم^۷ به سردار خانه ایل-بریت رفتند.^{۴۷} به ابیملک اعلام کردند که همه سروران مجلد-شکیم گرد آمده‌اند.^{۴۸} ابیملک بر کوه صلمون برآمد، او و تمام سپاهی که با او بود، ابیملک تبری به دست گرفت و شاخه درختی را برید و آن را بلند کرد و بر دوش خود گذاشت؛ سپس به سپاهی که با او بودند گفت: «آنچه دیدید که من کردم، بشتا بید و آن را مانند من انجام دهید.»^{۴۹} همه مردم نیز هر یک شاخه‌ای بریدند و به دنبال ابیملک به راه افتادند؛ ایشان

^{۳۵} جعل پسر عابد بیرون آمد و بر ورودی دروازه شهر ایستاد؛ ابیملک و سپاهی که با او بود، از کمین بر جستند.^{۳۶} جعل با دیدن سپاه، به زبول گفت: «اینک سپاهی از قله‌های کوهها فرود می‌آید.» زبول به او گفت: «سایه کوهها را با انسان‌ها اشتباه می‌گیری.»^{۳۷} جعل باز گفت: «اینک سپاهی از ناف زمین^۹ بیرون می‌آید، در حالی که دسته دیگری از راه درخت بلوط غیب گویان^{۱۰} می‌آید.»^{۳۸} زبول به او گفت: «پس زبانت^۸ کجا است، تو که می‌گفتی: ابیملک کیست که او را خدمت کنیم؟ مگر همین سپاه نبود که تحقیرش می‌کردی؟ پس اکنون بیرون برو و بر علیه او بجنگ.»^{۳۹} جعل در رأس سروران شکیم بیرون آمد و با ابیملک جنگید.^{۴۰} ابیملک او را تعاقب کرد؛ [جعل] از برابر او گریخت، و مجروحان بسیاری تا به ورودی دروازه افتادند.^{۴۱} ابیملک به اروم^{۱۱} باز گشت، و زبول، جعل و برادرانش را که نتوانستند در شکیم بمانند، دور کرد.

^{۴۲} باری، روز بعد، قوم به صحراء بیرون رفتند و این را به ابیملک اعلام داشتند.^{۴۳} او سپاه خود را برداشت و آن را به سه

۹ نام تپه‌ای در نشیبهای یکی از کوههای اطراف شکیم. این نام را در حرق ۱۲:۳۸ باز می‌یابیم.
 ۱۰ درختی که می‌توان آن را با بلوط موره یکی دانست (پید ۱۲:۶؛ ثت ۳۰:۱).

۸ تحت‌اللقظی: «دهانت کجا است؟»

۱۱ محلی در نزدیکی شکیم، در خربت‌الارمه.

۱۰ از آنجا که نمک نماد بی‌حაصلی است، این عمل در واقع زمین شکیم را لعنت می‌کند. چنین نتیجه‌گیری‌ای در خصوص سرنوشت شهر، زمینه را برای ماجراهی بعدی آماده می‌کند که طی آن، می‌بینیم که ساکنان دز، شهر را ترک می‌کنند تا در مکانی مقدس پناه گیرند.

۱۱ در خصوص «مجلد-شکیم»، ر.ک. توضیح آید.^۶ سردار معبد ایل-بریت نمی‌توانست در داخل شهری باشد که شرح ویرانی اش پیش از این داده شده، بلکه باید در نشیب کوه عیبال باشد که نامش صلمون است (آید ۴۸). از آنجا که این مکانی مقدس بود، ساکنان شهر تصویر می‌کردند که بتوانند از حق پناهجویی که خاص پرستشگاهها بود، بهره مند شوند. حیله ابیملک این امر را میسر ساخت که بدون تجاوز به این حق، به مقصود خود دست یابد.

دیدند که ابیملک مرده است، هر یک به خانه خود رفتند.
^{۵۶} خدا بدی ای را که ابیملک با کشتن هفتاد برادر خود، در حق پدر خود کرده بود، بر او وارد آورد، ^{۵۷} و تمام شرارت مردمان شکیم را خدا بر سرشان آورد. بدینسان لعنت یوتام پسر برو بعل بر ایشان وارد آمد.

۶. تولع

^{۱۰} ^۱ پس از ابیملک، تولع پسر فوآه^z پسر دودو، مردی از یساکار، که در شامیر^a در کوهستان افراییم ساکن بود، برخاست تا اسرائیل را نجات دهد. ^۲ او به مدت بیست و سه سال اسرائیل را داوری کرد. او در گذشت و در شامیر دفن شد.

۷. یائیر

^۳ پس از او یائیر^b جلعادی بر خاست. او ^۱ تو۱:۲۱-۲۱:۲۳ به مدت بیست و دو سال اسرائیل را داوری کرد. ^۴ او سی پسر داشت که برسی کرده‌ایگ سوار می‌شدند و سی شهر^c داشتند که آنها را تا به امروز «قصبه‌های یائیر»^d می‌نامند، در سرزمین جلعاد.^e یائیر در گذشت و در قامون دفن شد.

[شاخه‌ها را] بر سردار گذاردند و سردار را بر سر همه [آنانی که در آنجا بودند] به آتش کشیدند. بدینسان، ایشان نیز مردند، ^{۲۰:۹} جمیع مردمان مجدل-شکیم، حدود هزار نفر، مرد و زن.

مرگ ابیملک

^{۱۵} ابیملک بسوی تاباچ^w حرکت کرد و آن را به محاصره در آورد و آن را گرفت.
^{۱۶} در وسط شهر برجی حصاردار بود و همه مردان و همه زنان و همه سروران شهر در آن پناه گرفتند؛ ایشان [دوازه را]^x به روی خود بستند و بر بام برج برآمدند.
^{۱۷} ابیملک تا به برج رسید و به آن حمله برد. او تا به ورودی برج پیش رفت تا آن را به آتش بسوزاند، ^{۱۸} اما زنی سنگ سمو ۲۱:۱۱ آسیابی^y بر سر ابیملک پر کرد و جمجمه او را شکست. ^{۱۹} او شتابان پسری را که سمو ۴:۳۱ سلاح او را حمل می‌کرد صدا زد و به او گفت: «شمیزیر را بکش و مرا بکش، مبادا در باره من بگویند: او به دست یک زن کشته شد!» سپردارش^z او را سوراخ کرد و او مرد. ^{۲۰} چون مردان اسرائیل

^w نام این شهر امروز توابع است و در چند کیلومتری شمال شرقی شکیم قرار دارد.
^x از کلمه عبری چنین بر می‌آید که منظور سنگ متخرک آسیابی کوچک و خانگی است.

^y تحت‌اللفظی: «مرد جوانی که سلاحش را حمل می‌کرد».

^z «تولع» و «فوآه» نامهای طوایفی از قبیله یساکار هستند؛ ر. ک. پید ۱۳:۴۶؛ اعد ۲۳:۲۶؛ ۱:۷-۱:۱۳.

^a محل «شامیر» مشخص نیست. کوه افراییم در اینجا عنوانی است جغرافیایی، ر. ک. یوش ۷:۲۰. قبیله افراییم نام خود را از منطقه‌ای اخذ کرده که در آن مستقر شد.

^b «یائیر» نام طایفه‌ای است از قبیله منسی که در سرزمین جلعاد مستقر بود؛ ر. ک. اعد ۳۲:۴۱؛ ثث ۱:۱۴؛ ۱:۱-۱:۳-۴.

^c متن عربی این کلمه را «کرده‌ایگ» قرائت کرده، اما ترجمه‌های قدیمی کلمه «شهر» را به کار برده اند که با متن سازگارتر است.

^d قصبه‌ها دلالت دارند بر تجمع خیمه‌هایی که مردمان نیمه بیان نشین برای می‌کردند. در خصوص «قصبه‌های یائیر»، ر. ک. یوش ۱۳:۳۰ و متنونی که در توضیح آیه ۳ ذکر شده. قصبه‌های یائیر که تعدادشان سی قصبه بود، نیمی از کنفراسیون

«ارجوب» را تشکیل می‌دادند که مردمانش احتمالاً غیر اسرائیلی بودند (اثت ۱۴:۳).

^e این همان «قامن» امروزی است که در نیمه راه مین دریاچه کیرت و راموت-جلعاد قرار دارد.

۸. یفتاح حمله عّمّونی‌ها به اسرائیل

شما ستم می‌رانند و شما بسوی من فریاد برآوریدید، مگر شما را از دست ایشان نجات ندادم؟^{۱۳} اما شما مرها ساختید و خدایان دیگر را خدمت کردید؛ به همین سبب، دیگر شما را نجات نخواهیم داد.^{۱۴} بروید و بسوی خدایانی که برگزیده اید از فریاد برآورید؛ شما را ایشان نجات دهند، در زمان پریشانی تان!^{۱۵} بنی اسرائیل به یهوه گفتند: «ما گناه کرده ایم؛ در هر چیز آن سان که تو را پسند آید با ما رفتار کن؛ فقط لطف بفرما که ما را در این روز رهایی دهی.»^{۱۶} ایشان از نزد خود، خدایان بیگانه را برداشتند و یهوه را خدمت کردند. و جان او در برابر رنج اسرائیل بی تاب گردید.^{۱۷}

بنی عّمون گرد هم آمدند و در جلعاد اردو زدند. بنی اسرائیل جمع شدند و در مصفه اردو زدند.^{۱۸} قوم، بزرگان جلعاد، به یکدیگر گفتند: «چه کسی جنگ بر علیه بنی عّمون را بر عهده خواهد گرفت؟ او بزرگ^{۱۹} تمامی ساکنان جلعاد خواهد شد.»

۱۱ یفتاح جلعادی جنگاوری دلیر بود. عبر ۱۱:۲۲
او پسر یک زن روسپی بود، و
جلعاد^{۲۰} یفتاح را تولید نموده بود. ^{۲۱} اما زن

^۶ بنی اسرائیل بار دیگر شروع کردند به انجام آنچه در نظر یهوه بد است؛ ایشان ^{۱۱:۲} بعل‌ها و عشتاروت‌ها، خدایان آرام، خدایان ^{۱۲:۴} صیدون، خدایان موآب، خدایان بنی عّمون ^{۱۳:۲} و خدایان فلسطینیان را خدمت کردند؛ ایشان یهوه را رها ساختند و او را خدمت نکردند. ^۷ خشم یهوه بر اسرائیل بر افروخته شد، و ایشان را به دست فلسطینیان^f و به دست بنی عّمون فروخت.^۸ آنان از آن سال به بعد، به مدت هجده سال^۹، بنی اسرائیل را له کردند و با ایشان بدرفتاری نمودند، با تمام بنی اسرائیل که در آنسوی اردن بودند، در سرزمین اموریان جلعاد.^۹ بنی عّمون از اردن عبور کردند تا با یهودا، بنیامین و خاندان افراطیم نیز بجنگند، و اسرائیل به پریشانی عظیمی گرفتار آمد.^{۱۰} بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد بر آوردند و گفتند: «ما در حق تو گناه کرده ایم، زیرا خدای خود را رها ساختیم و بعل‌ها را خدمت کردیم.»^{۱۱} یهوه به بنی اسرائیل گفت: «آن هنگام که مصریان، اموریان، بنی عّمون، فلسطینیان، ^{۱۲} صیدونیان، عمالیقیان و مَدیانیان^h بر

f این اشاره نایه‌جا است، زیرا در دنباله متن، دیگر اشاره‌ای به فلسطینیان نشده است.
g متن میهم است. یکی از این دو اشاره تاریخی ثانوی است، یا در جای مناسب خود قرار ندارد.
h متن عربی این کلمه را «عّمون» قرائت کرده که نام شهری است. با استفاده از حروف صداداری اندکی متفاوت، می‌توان نام قومی را یافت (ر. ک. ۲-نوا ۷:۲۶) که در جنوب، بین ادومیان و فلسطینیان زندگی می‌کردند. ترجمه‌های یونانی یا «کنعان» قرائت کرده‌اند، یا «مدیان».

i تحت‌اللفظی: «و جان او در برابر رنج اسرائیل کوتاه شد».
j زاین تصویر مطلقاً با آنچه که در بی می‌آید سازگار نیست (ر. ک. ۱۱:۱۱). این ممکن است توضیحی متأخر باشد.
k این اصطلاح معنایی نظامی دارد (ر. ک. ۸:۱۱، ۹:۱۱). نیز ر. ک. ۱-سمو ۱۷:۱۵ و ۲-سمو ۸:۲۳، ۱۲، ۱۳، ۱۸.
l «جلعاد» اغلب اوقات نام یک منطقه است، اما در داور ۱۷:۵ قطعاً به یک قبیله اشاره دارد. این امر در اینجا نیز صدق می‌کند زیرا یفتاح کسی تلقی شده که از نیای تمامی ساکنان جلعاد به دنیا آمده است.

بزرگ ما خواهی شد، بزرگ تمامی ساکنان جلعاد.»^۹ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «اگر مرا برای جنگ با بنی عمون باز می‌گردانید و اگر یهوه ایشان را به دست من بسپارده، من بزرگ شما خواهم شد.»^{۱۰} مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «یهوه میان ما شاهده^۹ باشد اگر مطابق سخن تو عمل نکنیم!»^{۱۱} یفتاح با مشایخ جلعاد رفت؛ قوم او را بزرگ و سردار خود ساختند، و یفتاح تمامی این سخنان را در مصفه، در حضور یهوه باز گفت.^{۱۲}

مذاکره با عموّنیان

^{۱۲} یفتاح قاصدانی را نزد پادشاه بنی عموّن فرستاد تا بگوید: «از من چه می‌خواهی که بر علیه من آمده‌ای^۵ تا با سرزمین من بجنگی؟»^{۱۳} پادشاه بنی عموّن به قاصدان یفتاح گفت: «از این رو که ^{۷۳:۱۷-۲۳} اسرائیل، هنگامی که از مصر بر می‌آمد، سرزمین مرا به تصرف در آورد، از ارنون تا بیوق واردن. و اکنون آن را به میل خود به

جلعاد برای او پسرانی زاید، و پسران این زن چون بزرگ شدند، یفتاح را بیرون راندند؛ ایشان به او گفتند: «تو در خانه پیدا^{۱۰:۲۱} پدر ما میراث نخواهی برد، زیرا پسر زنی دیگر هستی.»^{۱۳} یفتاح از مقابل برادرانش گریخت و در سرزمین طوب^m ساکن شد. مردمان بی ارزش گرد او جمع شدند، و به همراه او به تاخت و تاز پرداختند.ⁿ ^۴ باری، مدتی پس از آن، بنی عموّن^۰ با اسرائیل جنگ کردند. پس چون بنی عموّن با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد به جستجوی یفتاح در سرزمین طوب بر آمدند.^۶ ایشان به یفتاح گفتند: «بیا؛ تو سردار^p ما خواهی شد، و ما با بنی عموّن خواهیم جنگید.»^۷ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «مگر شما نبودید که به من کینه ورزیدید و مرا از خانه پدرم راندید؟ پس چرا بسوی من آمده‌اید، حال که در پریشانی هستید؟»^۸ مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «بسیار خوب! اکنون بسوی تو باز گشته ایم؛ با ما بیا؛ تو با بنی عموّن خواهی جنگید و

m این مکان امروز «الطبيه» نامیده می‌شود و در منتهای الیه شمالی جلعاد واقع است (ر. ک. ۲-۶:۱۰).

n تحتاللفظی: «بیرون رفتد». این کلمه، در معنای مطلق آن، مربوط به واژگان فنی جنگ می‌باشد، اما در اینجا منظور لشکری منظم نیست. می‌توان مفهوم «غارت کردن» را از این اصطلاح برداشت کرد.

۰ عموّنیان در شرق قلمرویی که به دست قبایل اسرائیل اشغال شده بود، در شرق رود اردن ساکن بودند و پایتختشان شهر ربه بود، همان عمان امروزی. ایشان جزو دشمنانی بودند که خدا بر علیه اسرائیل بر می‌انگیخت (داور ۷-۶:۱۰).

p در عبری، این اصطلاحی است فنی برای اشاره به فرمانده نظامی. ر. ک. آیه ۱۱، یوش ۲۴:۱۰-۱۱؛ دان ۱۸:۱۱.

q تحتاللفظی: «گوش کننده». خدا سخنان عهد را می‌شنود و چنانچه یکی از طرفین به تعهد خود وفا نکند، مداخلت خواهد کرد.

r توافقی که میان یفتاح و مشایخ جلعاد منعقد شد، به شکلی رسمی در پرستشگاه مورد تأیید قرار گرفت. خدا آن کسی است که بر وفاداری طرفین توافق دیدبانی می‌کند. در واقع، مصنه به معنی برج دیدبانی است (ر. ک. پیدا ۴۹:۳۱) و این اسم عام اغلب به شکل «مصطفه جلعاد» تصریح شده است (۲۹:۱۱).

s این اصطلاحی است سامی به معنی اختلاف نظر میان دو شخص، و حتی نوعی خصومت میان آنان (ر. ک. ۲-۶:۱۰:۱۶). ۱-پاد:۲۱:۱۷؛ ۲-پاد:۱۸:۱۷؛ ۳-پاد:۲۱:۳۵). این نخستین باری است که در عهدتیق به پادشاهی از عموّنیان اشاره می‌شود؛ اما یفتاح طوری با این پادشاه سخن می‌گوید که گویی پادشاه موآب باشد، و مضمون متن نیز چنین برداشتی را به دست می‌دهد (ر. ک. توضیح آیه ۲۴).

جنگیدند.^{۲۱} یهُوه، خدای اسرائیل، سیحون و تمامی سپاهیانش را به دستان اسرائیل سپرد تا ایشان را شکست دهد؛ و اسرائیل تمام سرزمین اموریان را که در این دیار ساکن بودند، اشغال کرد.^{۲۲} ایشان تمام قلمرو اموریان را از ارنون تا بیوق، و از بیابان تا اردن، اشغال کردند.^{۲۳} و اکنون که یهُوه، خدای اسرائیل، اموریان را در مقابل قومش اسرائیل خلع ید کرده، آیا تو می‌خواهی وی را خلع ید کنی؟^{۲۴} مگر آنچه را که کموش^۷، خدایت، به مالکیت تو بخشیده، مالکش نیستی؟ به همان سان، هر آنچه را که یهُوه، خدای ما، از آنانی که در برابر ما مالکش بودند برداشته، ما مالک آن می‌باشیم.^{۲۵} آیا تو از بالاق^۸ پسر صفور، پادشاه موآب، برتری؟ آیا او جرأت کرد با اسرائیل منازعه کند؟ آیا جرأت کرد بر علیه او بجنگد؟^{۲۶} سیصد سال است^۹ که اسرائیل در حشبون و در «دخترانش»^۹، در عزیر و «دخترانش»، و نیز در تمامی شهرهایی که بر کارهای اردن هستند، مستقر شده است؛ چرا آنها را در آن زمان باز نستاندید؟^{۲۷} این من نیستم که در حق تو گناه کرده ام، بلکه این تو هستی که با جنگیدن با من، در حق من بدی می‌کنی. باشد که یهُوه، آن داور، امروز میان

من باز ده.»^{۱۰} یفتاح باز قاصدانی دیگر نزد پادشاه بنی عمون فرستاد،^{۱۱} و به او گفت: «یفتاح چنین سخن می‌گوید: اسرائیل نه سرزمین موآب را تصرف کرده و نه سرزمین بنی عمون را.^{۱۲} اسرائیل وقتی از مصر بر می‌آمد، به واقع در بیابان حرکت کرد تا دریای نیزارها، و به قادش رسید.^{۱۳} اسرائیل قاصدانی نزد پادشاه ادوم فرستاد تا بگوید: خواهش می‌کنم مرا اجازت ده تا از سرزمین تو بگذرم؛ اما پادشاه ادوم نزد پادشاه موآب فرستاد که او رد کرد؛ و اسرائیل در قادش ماند.^{۱۴} آنگاه راه بیابان را در پیش گرفت و سرزمین ادوم و سرزمین موآب را دور زد و به مشرق سرزمین موآب رسید. ایشان در آنسوی ارنون اردو زدند، و وارد قلمرو موآب نشدند، زیرا ارنون سرحد موآب تث:۲۶-۲۷ است.^{۱۵} اسرائیل قاصدانی نزد سیحون، پادشاه اموریان، پادشاه حشبون، فرستاد و اسرائیل به او گفت: خواهش می‌کنم ما را اجازت ده تا از سرزمین تو عبور کنیم، تا به مکانی که به آن می‌روم.^{۱۶} اما سیحون امتناع کرد که اجازه دهد اسرائیل از قلمرو او بگذرد؛ سیحون همه سپاهیانش^۷ را گرد آورد و در یاهُص اردو زند و با اسرائیل

^t استقرار در قادش و امتناع ورزی پادشاه ادوم به گونه‌ای مبسوط در اعد ۱۴-۲۱، ۲۰-۲۱ شرح داده شده است.

^{۱۱} یعنی «تا مقصد». تمام این بخش مستقیماً از اعد ۲۱-۲۶، ۲۱-۲۲ اخذ شده است.

^۷ ر. ک. اعد ۲۱-۲۲.

^۷ «کموش» در واقع خدای موآب است (ر. ک. اعد ۲۱-۲۰). بدینسان، موجودیت خدایان ملت‌ها و نیز قدرتشان مورد تصدیق قرار می‌گیرد.

^۸ در مورد «بالاق»، ر. ک. اعد ۲۲-۲۱.

^۹ ر. ک. یوشع ۱۳-۲۵.

^Z چنین توضیح تاریخی ای بعدها به روایت اضافه شده و مشکل بتوان از آن استفاده کرد.

- بنی عمّون در برابر بنی اسرائیل پست شدند.^a چون یفتاح به خانه خود رسید، در مصفه، اینک دخترش با طبل و رقص^c به ملاقات او بیرون آمد. او یگانه فرزند او بود: به غیر از او، وی نه پسری داشت و نه دختری.^d پس چون او را دید، جامه های خود را پاره کرد^e و گفت: «آه، دخترم، چه سان مرا درمانده ساختی!^f این تو هستی که بر من مصیبت وارد می سازی! اما من دهان خود را برای یهوه گشودم!^g نمی توانم سخن اعد:۳۰:۵-۳:۵ را بپرسمود!
- نذر یفتاح^{۲۹} روح یهوه بر یفتاح آمد و او جلعاد و منسی را پیمود، از مصفه جلعاد عبور کرد. از مصفه جلعاد نزد بنی عمّون عبور کرد. ۴۵-۴۴:۱۴ یفتاح نذری^a برای یهوه کرد؛ گفت: «چنانچه لطف بفرمایی که بنی عمّون را به دستان من بسپاری، آن کس که از در خانه من به ملاقات من بیرون آید، آن هنگام که در آرامش از نزد بنی عمّون باز می گردم، آن شخص از آن یهوه خواهد بود، و من او را همچون قربانی سوختنی تقدیم خواهم کرد.^b» ۳۲ یفتاح نزد بنی عمّون عبور کرد تا با ایشان بحنگد، و یهوه ایشان را به دستان او سپرد.^c او ایشان را از عروغیر تا به حوالی^b متنیت شکست داد - بیست شهر - و تا به آبیل - کرامیم: شکستی عظیم!
- a** یفتاح با نذری که کرد، به خدا قول داد که چنانچه بر عموّنیان پیروز شود، شخصی را برای او قربانی کند. وقتی نذری را ادا می کردند، نمی توانستند آن را پس بگیرند؛ یفتاح نیز علی رغم شرایط، فکر می کرد نمی تواند از آن شانه خالی کند. اما راوی چیزی در باره جنبه اخلاقی این نذر بیان نمی کند، حال آنکه قربانی کردن انسان در اسرائیل ممنوع بود. شدت و حدت نذر که در اینجا تخطی ناپذیر به نظر می رسد، در اثر زمان کاهش می یابد (ر.ک. لاو ۱:۲۷ - ۲:۲۵). قربانی کردن انسان رسمی مذهبی بود که از دیرباز نزد سامیان، و نیز نزد هندو- اروپاییان مرسوم بود. اسرائیلیان از آن مستثنی نبودند (بید ۱:۱۹ - ۲:۲۲؛ پاد ۳:۱۶ - ۱۷:۱۷؛ میک ۷:۶)، و نه همسایگانشان (۱- پاد ۳:۳۴ - ۲:۲۷). انبیا با این رسم به مبارزه برخاستند (ار ۳:۳۱ - ۵:۱۹؛ حرق ۱:۱۶ - ۲:۲۰؛ شریعت نیز آن را منع کرد (تث ۱:۱۲ - ۳:۳۹)؛ لاو ۲:۲۰ - ۵:۲-۲:۲۰).
- b** تحتاللغظی: «تا رسیدن به...»
- c** همین اصطلاح در خروج ۱:۲۰ به کار رفته است. این بازنمودهای شادمانی، پس از کسب پیروزی، امری طبیعی بود (ر.ک. ۱-سمو ۱۸:۶).
- d** این نشانه سوگواری است (ر.ک. توضیح یوشع ۷:۶).
- e** تحتاللغظی: «تو مرا به زانو می افکنی».
- f** تحتاللغظی: «دهان خود را کاملاً باز کردم» (ر.ک. آیه ۳۶ و ایوب ۳:۳۵). شاید منظور این باشد: «گرافه گوبی کردم».
- g** در آن روزگار، برای یک زن کسر شان بود که ازدواج نکند، و خصوصاً فرزندی به دنیا نیاورد. برخورداری از نسل، برکتی الهی تلقی می شد.

انداختم^k و بر علیه بنی عمون حرکت کردم، و یهوه ایشان را به میان دستان من سپردم. پس چرا امروز بر علیه من برآمده اید تا با من بجنگید؟»^۱ یفتاح تمامی مردان جلعاد را گردآورد و با افراییم جنگید. مردان جلعاد افراییم را شکست دادند، زیرا ایشان می‌گفتند: «شما ای جلعادیان، در میان منسی، فراریان جنگی افراییم هستید!».^۲ جلعاد گدارهای^۳ اردن را بر علیه افراییم اشغال کرد. پس چون یکی از رهایی‌یاران افراییم می‌گفت: «بگذار عبور کنم»، مردان جلعاد به او می‌گفتند: «آیا از افراییم هستی؟» اگر می‌گفت: «نه»،^۴ به او می‌گفتند: «بسیار خوب! بگو شیبولت». او می‌گفت: «شیبولت^m»، زیرا قادر نبود درست سخن بگوید. اورا می‌گرفتند و در نزدیکی گدارهای اردن گلو می‌بریدند. در این زمان، چهل و دو هزار مرد از افراییم افتادند.^۵ یفتاح به مدت شش سال اسرائیل را داوری کرد؛ سپس یفتاح جلعادی در گذشت و در شهر خود در جلعادⁿ دفن شد.

^۶ او گفت: «برو»، و او را گذارد تا برای دو ماه ببرود. او رفت، وی و یارانش، و بر کوهستانها بر بکارت خود گرسست.^۷ پس از دو ماه، بسوی پدر خود بازگشت، و او نذری را که کرده بود، در حق اوی به عمل آورد. اوی مردی را نشناخته بود! و این قاعده‌ای در اسرائیل شد:^۸ سال به سال، دختران اسرائیل می‌رونند و برای دختر یفتاح جلعادی سوگواری می‌کنند^۹، چهار روز در سال.

مشاجره با افراییمیان

^{۱۰} مردان افراییمی^{۱۰} گردآمدند و [از اردن]^{۱۱} به سمت صفون^{۱۲} عبور کردند و به یفتاح گفتند: «چرا عبور کردی تا با بنی عمون بجنگی، بدون اینکه ما را احضار کنی تا با تو بروم؟ ما خانه ات را به آتش خواهیم سوزاند، و تو را با آن.»^{۱۳} یفتاح به ایشان گفت: «من منازعه‌ای عظیم داشتم، من و قوم، و بنی عمون به سختی با من بدرفتاری کردند؛ من شما را فرا خواندم، اما شما مرا از دست ایشان نجات ندادید.^{۱۴} چون دیدم که کسی مرا نجات نمی‌دهد، زندگی خود را به خطر

^h همین اصطلاح در ۱۱:۵ به کار رفته است. اما ترجمه‌های قدیمی فعل «سوگواری کردن» را به کار برده‌اند.
ⁱ پیروزی یفتاح حساسیت افراییمیان را بر می‌انگیرد، قبیله‌ای نیرومند که می‌خواهد برتری خود را بر قبیله‌های دیگر حفظ کند (ر.ک. ۱:۸).

^j بر اساس یوش ۱۳:۲۷، این شهری است متعلق به جاد که در شمال سوکوت، در نزدیکی مصب بیوق، واقع می‌باشد.

^k تحت‌اللفظی: «جان خود را در دست خود گرفتم».

^l این عبارت حالتی معمانگونه دارد. ظاهراً افراییمیان قبیله یفتاح را سرزنش می‌کنند که چرا خود مختار شده است، حال آنکه قبل از خاندان یوسف، خصوصاً به قبیله منسی وابسته بود (ر.ک. ۲۶:۲۹).

^m تفاوت در تلفظ این کلمه که به معنی خوش‌گندام است، بیانگر تفاوت‌هایی است که در گویشهای موجود در میان قبایل وجود داشته است.

ⁿ متن عبری چنین فرائت کرده است: «در شهرهای جلعاد». ترجمه‌ما مبتنی است بر متن یونانی و ترجمه‌های قدیمی.

۹. ابصان

^۸ پس از او، ابصان از بیت لحم^۰ اسرائیل را داوری کرد.^۹ او سی پسر و سی دختر داشت. او دختران خود را به خارج به زنی داد، و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد. او به مدت هفت سال اسرائیل را داوری کرد.^{۱۰} ابصان در گذشت، و در بیت لحم دفن شد.

۱۰. ایلوون

^{۱۱} پس از او، ایلوون زبولونی اسرائیل را داوری کرد. او به مدت ده سال اسرائیل را داوری کرد.^{۱۲} ایلوون زبولونی در گذشت و در ایلوون^۹، در سرزمین زبولون دفن شد.

۱۱. عبدون

^{۱۳} پس از او، عبدون، پسر هیلیل^۱ فرعونی^۵ اسرائیل را داوری کرد.^{۱۴} او چهل پسر و سی نوه داشت که بر هفتاد کره الاغ^۶ سوار می شدند. او به مدت هشت

^۰ منظور بیت لحم در زبولون است (ر.ک. یوش ۱۵:۱۹)، واقع در شمال غربی ناصره.

^p سیاست وصلت با افراد بیرون از قبیله به گسترش نفوذ داور کمک می کرد. در ضمن، توضیحاتی که در باره داوران کوچک داده شده، اغلب بر تعداد زیاد فرزندان تأکید می گذارد (۱۰:۴-۱۲).

^q «ایلوون» در آن واحد، هم نام شهری است و هم نام طایفه ای در زبولون (پید ۱۴:۴۶؛ اعد ۲۶:۲۶).

^r در ترجمه یونانی، این نام به شکل «سلم» قرائت شده است.

^s همان «فرعنون» امروزی است که در جنوب غربی نابلس واقع می باشد (ر.ک. ۱-۵۰:۹).

^t ر.ک. ۱۰:۴. بر اساس ۵:۱۰، کره الاغ گویا مرکب بزرگان بوده است.

^u متن عبری چینی قرائت کرده است: «در سرزمین افراییم، در کوهستان عمالیقیان». ترجمه ما مبتنی است بر چند نسخه خطی یونانی (ر.ک. ۱-۳:۹).

^v فصل های ۱۳-۱۶ کتاب داوران بازگشته ماجراهای شمشون است: در این بخش، نیروی این مرد در نقطه مقابل ناتوانی اش در برابر زنان ظاهر می گردد. همه این روایات داستانهای مردم پسندی هستند که آنکه از طنز و هجو دشمن فلسطینی می باشند. جنبه مذهبی روایات نیز بسیار چشمگیر است، زیرا نیروی شمشون ناشی از خدا است؛ حتی ولادت او نیز عطیه ای الهی است.

^w این محل که طبق یوش ۱۹:۴۱ به دان نسبت داده شده، پس از مهاجرات دانی ها بسوی شمال (دار ۱۷-۱۸)، جزو قلمرو قبیله یهودا به شمار خواهد آمد (یوش ۱۵:۳۳).

«اینک مردی که آن روز بسوی من آمد، بر من ظاهر شده است.»^{۱۱} مانوح حرکت کرد و در پی زن خود رفت و بسوی آن مرد آمد و به او گفت: «آیا تو آن مردی هستی که با این زن سخن گفته است؟» گفت: «منم.»^{۱۲} مانوح گفت: «هنگامی که سخنست واقع شود، قاعده این پسر چه خواهد بود و چه باید بکند؟»^{۱۳} فرشته یهُوه به مانوح گفت: «خود را از هر آنچه که به این زن گفتم نگاه دارد»^{۱۴}: از هر آنچه که از تاک شراب می‌آید نخورد، شراب یا مسکرات ننوشد، و چیزی ناپاک نخورد؛ هر آنچه را که به این زن امر کردم رعایت کند.»^{۱۵} مانوح به فرشته یهُوه گفت: «اجازه بده که تو را نگاه داریم و برایت بزغاله ای آماده سازیم».^{۱۶} بزیرا مانوح نمی‌دانست که او فرشته یهُوه می‌باشد.^b ^{۱۶} الف فرشته یهُوه به مانوح گفت: «حتی چنانچه مرا نگاه داری، از خوراکهای تو نخواهم خورد؛ اما چنانچه قربانی سوختنی ای به جا می‌آوری، آن را به یهُوه تقدیم کن.»^{۱۷} مانوح به فرشته یهُوه گفت: «نامت چیست؟ چون سخنست واقع خروج ۱۳:۱۳-۱۳:۱۵

زایید. تیغ بر سر او نخواهد گذشت^x: زیرا آن پسر از بطن [مادر] نذیره خدا^a خواهد بود، و هم او است که شروع خواهد کرد به نجات دادن اسرائیل از دست فلسطینیان. آن زن رفت و به شوهر خود گفت: «یک مرد خدا بسوی من آمد؛ جلوه یک فرشته خدا را داشت، بسیار هراس انگیز. از او نیرسیدم که از کجا است، و او از نام خود مرا آگاه نساخت.»^۷ به من گفت: اینک باردار شده، پسری خواهی زایید. اما از این پس، نه شراب بنوش و نه مسکری، و چیز ناپاک مخور؛ زیرا آن پسر از بطن [مادر] تا روز مرگش، نذیره خدا خواهد بود.»

^۸ مانوح از یهُوه استدعا کرده، گفت: «خداؤندم، لطف بفرمای تا آن مرد خدا که فرستادی، باز بسوی ما بیاید و ما را آموزش دهد که با پسری که زاده خواهد شد چه باید بکنیم.»^۹ خدا صدای مانوح را شنید، و فرشته خدا بار دیگر بسوی زن آمد، در آن حال که او در صحراء نشسته بود و شوهرش، مانوح، با او نبود.^{۱۰} آن زن شتابان دوید تا شوهر خود را اطلاع دهد؛ به وی گفت:

x این دستورالعمل باید در خصوص شخص نذیره به جا آورده شود، یعنی کسی که به طور خاص برای خدا تقدیس شده است (در خصوص موضوع نذیره، ر.ک. اعد ۱:۶-۸). در اینجا، ممتویت متعلق به نذیره در خصوص پرهیز از نوشیدن مسکرات، به مادر نیز تعلق می‌یابد، احتمالاً به این منظور که نشان دهد که کودک از بطن مادر، تقدیس شده می‌باشد.

y تقدیس شمشون مرتبط است با یک رسالت، رسالت پس راندن فلسطینیان؛ اما روایات بیانگر این است که هدف این رسالت، بیشتر ضرباتی است که به دست تنها یک شخص نیرومند و زیرک بر آنان وارد می‌آید، تا رهایی واقعی یک قبیله از یوغ فلسطینیان. در معنایی دقیق، شمشون نه داور است و نه حتی یک رهایی دهنده.

Z در اینجا دستورهایی که قبلاً به زن داده شده بود (آیه ۴)، تکرار می‌شود، اما با تأکیدی بیشتر در مورد هر آنچه از تاک به دست می‌آید (ر.ک. اعد ۶:۴).

a خوراکی که مانوح می‌خواهد تقدیم کند، یادآور خوراک جدعون است (۶:۱۹-۲۲)؛ در اینجا، مانند آن ماجرا، این خوراک تبدیل به قربانی می‌شود.

b این توضیح که در اصل در انتهای آیه آمده بود و ما آن را جایه جا کرده ایم، این گفتگوی غریب را روشی می‌سازد. مانوح هویت ملاقات کننده را نمی‌داند، اما می‌کوشد آن را کشف کند.

همه این چیزها را به ما نشان نمی‌داد، و
هم اکنون همان چیزها را به ما
نمی‌شونانید.»^a

۲۴ آن زن پسری زایید و اورا شمشونⁱ عبر ۱۱:۳۲
نام نهاد. پسر بزرگ شد و یهُوهُ او را برکت
داد. ^j ۲۵ روح یهُوهُ شروع کرد به حرکت دادن ۱۸:۱۲
او در مَحَنَه-دان^k، بین صرُعه و اشتائق.^l ۱۹:۱۲ یوش

ازدواج شمشون

۱۴ شمشون به تمنه^m فرود آمد و در

تمنه زنی را از میان دختران
فلسطینیان ملاحظه کرد. ⁿ ۱۰ او برآمد و پدر و
مادر^o خود را از آن آگاه ساخت و گفت:

«زنی را در تمنه، از میان دختران

فلسطینیان ملاحظه کرده‌ام: پس او را برای بید ۳۴:۴
من به زنی بگیرید.» ^p پدرش به او گفت،
و نیز مادرش: «مگر در میان دختران
برادران و در تمام قومت^q، زنی نیست بید ۳۴:۳-۴؛
که بروی از نزد فلسطینیان، این ۱۳:۷-۴؛
نخ ۱۳:۲۷-۲۳.

شود، می‌خواهیم تو را تکریم کنیم.»^r

۱۸ فرشته یهُوهُ به او گفت: «چرا نام مرا
می‌پرسی، حال آنکه آن اسرارآمیز
است؟» ^s ۱۹ مانوح بزغاله و هدیه آردی^t را
گرفت، و قربانی سوختنی را بر صخره^{۱۹}، به
یهُوهُ «که به گونه‌ای اسرارآمیز عمل
می‌کند» ^{۲۰} تقدیم داشت. مانوح و زنش
می‌نگریستند^g. ^{۲۰} باری، چون شعله از روی
قربانگاه بسوی آسمان بلند شد، فرشته
۲۴:۹ یهُوهُ در شعله قربانگاه بالا رفت، در مقابل
چشمان مانوح و زنش، و ایشان روی بر
زمین افتادند. ^{۲۱} و از آن پس، فرشته یهُوهُ
دیگر به مانوح پدیدار نگشت، و نه به
زنش. آنگاه مانوح دانست که او فرشته
یهُوهِ بود، ^{۲۲} و مانوح به زن خود گفت:
«به یقین خواهیم مرد، چرا که خدا را
بید ۳۲:۳۲؛ ^{۲۰} دیدیم.» ^{۲۳} زنش به او گفت: «اگر یهُوهُ
خروج ۳۳:۲۶-۲۴؛ ^{۲۵} می‌خواست ما را بمیراند، قربانی سوختنی
و هدیه آردی را از دست ما نمی‌پذیرفت، و

۲ فرشته از ذکر نام خود سر باز می‌زند. پاسخی برای این سؤال وجود ندارد (ر. ک. پید ۳۲:۳۰). این نام اسرارآمیز است،
خصوصیتی که یادآور عنوان «مشاور-شگفت‌انگیز» است که به مسیح موعود داده شده است (اشعیا ۹:۵).

d ر. ک. ۶:۱-۲.

e این صحنه که می‌باشد معروف بوده باشد، همچون قربانگاه مورد استفاده بوده است، همانند ماجراهی جدعون (۲۰:۶).

f این عبارت که مرتبط است با آیه ۱۸، ممکن است نام قربانگاه بوده باشد، همان‌گونه که قربانگاه جدعون «یهُوه-آرامش» نامیده می‌شد (۲۴:۶).

g این تصریح باید بعد اضافه شده باشد، زیرا همین اصطلاح در قسمت دوم آیه ۲۰ به کار رفته است.

h بدین خدا، مطابق احساس مذهبی آن روزگار، متراff بود با قرار گرفتن در معرض مرگ (ر. ک. ۲۲:۶-۲۳).

i «شمشون» اسم خاصی است و از کلمه‌ای عربی به معنی «خورشید» مشتق شده است. شهر بیت-شمش، یعنی «خانه خورشید»،
فاصله چندانی از صرעה ندارد و می‌توان تصور کرد که نام شمشون در آن منطقه کاملاً متأول بوده است.

j معنی این نام، «اردوگاه دان» می‌باشد و ممکن است مربوط باشد به دوره‌ای که دان هنوز مکان ثابتی نداشت (ر. ک. ۱۸:۱).

k همان «خبریت تمنه» امروزی، در نزدیکی بیت-شمش. «تمنه» که شهری بود متعلق به قبیله دان (یوش ۱۹:۴۳)، در نزدیکی
قلمرو یهودا (یوش ۱۵:۱۰)، می‌باشد در روزگار شمشون در دست فلسطینیان بوده باشد.

l اشاره به پدر و مادر شمشون در آیات ۲، a^۳، ۴، باعث تعجب است و ممکن است تحت تأثیر فصل ۱۳ اضافه شده باشد. در آیه
b^۳، شمشون فقط پدر خود را مخاطب قرار می‌دهد (ر. ک. توضیح بعدی).

m متن عبری قرائت کرده: «قوم». اگر فرض را براین بگیریم که فقط پدر شمشون سخن می‌گوید (ر. ک. توضیح قبلی)، این
قرائت مناسب به نظر می‌رسد. ترجمه ما مبتنی است بر ترجمه‌های قدیمی.

ایشان از آن خوردند؛ اما برای ایشان بازگو نکرد که عسل را از تن شیر برکنده بود.
^۹ او نزد آن زن فرود آمد؛ و در آنجا برای شمشون ضیافتی هفت روزه برپا کردند، زیرا مردان جوان چنین می‌کنند.
^{۱۰} اما از آنجا که از او می‌ترسیدند، سی تن رفیق^{۱۱} برداشتند تا با او بمانند.

طرح معماهی برای فلسطینیان

^{۱۲} شمشون به ایشان گفت: «بگذارید معماهی برای شما بیان کنم. چنانچه ^۱ یا ^۲: ^{۲۰} حرق ^۲: ^{۱۷} بتوانید در طول این هفت روز ضیافت، آن را برای من شرح دهید، سی جامه کتان و سی دست رخت به شما خواهم داد؛ ^{۱۳} اما اگر نتوانید آن را برایم شرح دهید، سی جامه کتان و سی دست رخت را شما به من خواهید داد.» ایشان به او گفتند: «معما را طرح کن تا آن را بشنویم.» ^{۱۴} ایشان را گفت:

«از آن کس که می‌خورد، آن بیرون آمده که خورده می‌شود، و از قدرتمند، شیرینی بیرون آمده است»

نامختونان^{۱۵}، زن بگیری؟» شمشون به پدرش گفت: «او را برای من بگیر، زیرا هم او است که مرا پسند آمده است.» ^{۱۶} پدر و مادرش نمی‌دانستند که این از یهوه می‌آید که در جستجوی فرستی بود برای منازعه‌ای که از فلسطینیان بیاید؛ زیرا در این زمان، فلسطینیان بر اسرائیل سلطه می‌رانند.

^{۱۷} شمشون به تمنه فرود آمد.^{۱۸} چون به تاکستانهای تمنه رسید، اینک شیر جوانی، غرّان، به ملاقات او آمد.^{۱۹} آنگاه روح یهوه^P بر او فرو ریخت، و شمشون بی‌آنکه چیزی در دست داشته باشد، [شیر را]^{۲۰} پاره کرد، آن سان که بزغاله را پاره می‌کنند؛ اما آنچه را که کرده بود، نه به پدر خود بازگو کرد، و نه به مادر خود.^{۲۱} شمشون فرود آمد، و با آن زن سخن گفت، و آن زن او را پسند آمد.

^{۲۲} مدتی پس از آن، او باز آمد. او دوری زد تا لشه شیر را ببیند، و اینک در تن شیر دسته‌ای زنبور و عسل بود. آن را بر دستان خود برکنند و در راه، از آن خورد. چون نزد پدر و مادر خود رسید، از آن به ایشان داد و

^{۱۴} در عهدتیق، این لقب فلسطینیان بود (ر.ک. ۱۸:۱۵؛ ۱:۱۵؛ ۱۴:۱؛ ۱:۱۵؛ ۱۴:۱؛ ۲:۳۱؛ ۳۶:۶؛ ۱۷:۲۶؛ ۱:۲۰؛ ۱:۲۰؛ ۱:۱۰-توا ۴:۱)، زیرا رسم ختنه نه تنها در میان اسرائیلیان، بلکه نزد اقوام مجاور نیز متداول بود، جزو نزد فلسطینیان.

^{۱۵} متن عبری چنین قرائت می‌کند: «شمشون با پدر و مادر خود به تمنه فرود آمد». اشاره به پدر و مادر شمشون باید اضافه‌ای متأخر باشد بر اساس مضمون پیشین متن، اما با آیه ۶ در تناقض است.

^{۱۶} «روح» خدا (ر.ک. ۱۳:۲۵؛ ۱۴:۱۵؛ ۱۹:۱۴) که شمشون را پوشانید، عامل اصلی قدرت او بود. شمشون در پایان زندگی خود تصدیق کرد که منشأ قدرت او خدا می‌باشد (۲۸:۱۶).

^{۱۷} متن عبری چنین قرائت می‌کند: «سپس پدرش نزد آن زن فرود آمد و شمشون ضیافتی در آنجا برپا کرد...». ما کلمه «پدرش» را حذف کرده‌ایم چرا که با متن سازگار نیست. در ضمن، فاعل فعل «بر پا کردن ضیافت» را نیز بر اساس ترجمه هفتادنام اصلاح کرده‌ایم.

^{۱۸} ازدواج شمشون از آن نوعی بود که در آن، زن می‌توانست به زندگی در خانواده پدرش ادامه بدهد: شوهر ملزم به دادن مهره نبود، اما هرگاه به دیدن همسرش می‌آمد، می‌بایست برای او هدیه‌ای بیاورد (۱:۱۵). در ضمن، این ضیافت در خانه زن برگزار شد و یارانی که برای احاطه زوج انتخاب شدند، همه فلسطینی بودند.

۱۹ آنگاه روح یهوه بر او فرو ریخت؛ او به اشقلون فرود آمد و سی مرد را در آنجا زد و غنائم ایشان را برگرفت و دسته های رخت را به آنانی داد که معمرا را شرح داده بودند. سپس خشمی بر افروخته شد و به خانه پدرش برآمد.^{۲۰} اما زن شمشون به رفیقی تعلق یافت که ساقدوش بود.

انتقام شمشون

۱۵ ^۱ باری، مدتی بعد از آن، در ایام دروگندم، شمشون مجهز به یک بزرگاله، به ملاقات زن خود رفت. او گفت: «می خواهم نزد زن خود بروم، در اتاق خواب.» اما پدر آن زن نگذاشت که او داخل شود.^۲ پدر گفت: «به خود گفتم که از او بیزار شده ای، و اورا به رفیق تو دادم.^۷ آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؟ وی به جای او زن تو باشد!»^۳ شمشون به ایشان گفت: «این بار، اگر به فلسطینیان بدی برسانم، در حق ایشان بیگناه خواهم بود.»^۴ شمشون رفت و سیصد شغال گرفت. مشعل هایی برداشت و [شغالها] را دم به دم برگرداند، و مشعلی میان دو دم گذاشت، در وسط.^۵ او مشعل ها را افروخت و [شغالها] را در خرم من

اما به مدت سه روز ایشان نتوانستند معما را شرح دهند.^{۱۵} باری، روز چهارم،^۶ ایشان به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را با ناز و عشه بفریب تا معما را برای تو شرح دهد؛ و گرنه، تو را به آتش خواهیم سوزاند، تو و خاندان پدرت را. آیا برای خلع ید کردن ما است که ما را به اینجا دعوت کرده اید؟»^{۱۶} زن شمشون در آغوش او بسیار گریست و گفت: «تنها چیزی که نسبت به من داری، کینه است، و مرد دوست نمی داری. تو معما را برای پسران قوم طرح کرده ای، و آن را برای من شرح نداده ای!» او وی را گفت: «من آن را نه برای پدرم شرح داده ام و نه برای مادرم، و حال آن را باید برای تو شرح دهم؟»^{۱۷} او به مدت هفت روزی که ضیافت به درازا انجامید، در آغوش او گریه بسیار کرد، و روز هفتم، وی شرح را به او داد، زیرا او وی را به ستوه آورده بود. آن زن معما را برای پسران قوم خود شرح داد.^{۱۸} روز هفتم، پیش از آنکه وارد اتاق خواب شود^۱، مردان شهر به او گفتند:

«چیست شیرین تراز عسل،
و چیست قدر تمدنتر از شیر؟»
او به ایشان گفت: «اگر با گوساله ماده^{۱۹}
من شخم نزد بودید، نمی توانستید معمای
مرا ببایدی.»

^۸ متن عبری قرائت کرده: «روز هفتم»؛ این امر باعث اختشاش در روایت می گردد (ر.ک. آیه ۱۷). ترجمه ما مبتنی است بر ترجمه های قدیمی.

^۹ متن عبری قرائت کرده: «پیش از آنکه آفتاب غروب کند»؛ اما با اصلاحی مختصر و با توجه به ۱:۱۵، آن را می توان آن گونه قرائت کرد که در ترجمه ما آمده است.

^{۱۰} شمشون با استفاده از این استعاره، تذکر می دهد که بدون وساطت زنش، میهمانان قادر نمی بودند معما را حل کنند. در نامه های «الآمارنا» مکرراً این کلمه قصار بر می خوریم: «مزروعه من مانند زنی است بی شوهر، زیرا شخم زده شده است».

^{۱۱} پدرزن شمشون به اتفاقاتی اشاره می کند که در طول مراسم ازدواج رخ داده بود (۱۶:۱۴)، اما شمشون هنوز نمی داند که زنش به شخص دیگری داده شده است. این شخص یکی از رفیقانی است که زن و شوهر را همراهی می کردد، آن که به طور خاص مسؤول نظارت بر اجرای درست جشن بود؛ در چین مقامی، او را ساقدوش می خوانندند (۱۴:۲۰؛ ۱۵:۲۰؛ ر.ک. بو ۲۹:۳).

گفتند: «مگر نمی‌دانی که فلسطینیان سروران ما هستند؟ با ما چه کرده‌ای!» به ایشان گفت: «آن سان که به من عمل کردند، همان سان با ایشان عمل کردم.»^{۱۲} به او گفتند: «برای محکم بستن تو است که فرود آمده‌ایم تا تو را به دستان فلسطینیان بسپاریم.» شمشون به ایشان گفت: «برای من سوگند یاد کنید که خودتان مرا نخواهید زد.»^{۱۳} به او گفتند: «نه، می‌خواهیم فقط تو را محکم ببندیم و تو را به دستان [فلسطینیان] بسپاریم، اما نمی‌خواهیم تو را بمیرانیم.» ایشان او را با دو طناب نو محکم بستند و او را از صخره برآوردند.

^{۱۴} چون به لحی می‌رسید، فلسطینیان با فریادهای شادی به ملاقاتش آمدند. آنگاه روح یهوه بر او فرو ریخت: طناب‌هایی که بر بازویان داشت همچون کتان سوخته به آتش شد، و بندهایش از روی دستانش فرو افتاد.^{۱۵} و فک کاملاً تاز الاغی یافت و دست خود را پیش برد و آن را برداشت و هزار مرد را زد.^{۱۶} شمشون گفت:

«با فک الاغی مرده ایشان را خوب کوفتم^a،
با فک الاغی مرده هزار مرد را زدم.»

فلسطینیان رها کرد، و گندم آسیاب و گندم سر پا را به آتش کشید، حتی تاکستانها و درختان زیتون را.

^۶ فلسطینیان گفتند: «چه کس این کار را کرده است؟» گفتند: «شمشون است، داماد آن مرد اهل تمنه، زیرا او زن وی را از وی گرفته و به رفیقش داده است.» فلسطینیان برآمدند و آن زن را به آتش سوزانند، وی و خاندان پدرش را.^w

^۷ شمشون به ایشان گفت: «از آنجا که اینچنین عمل می‌کنید، بسیار خوب! تا انتقام خود را از شما نگیرم، نخواهم آسود.»^x او ایشان را در هم کوبید^x و شکست عظیمی بر ایشان وارد آورد، و فرود آمد تا در شکاف صخره ایتمام^y ساکن شود.

شمشون و فک الاغ

^۹ فلسطینیان برآمدند و در یهودا اردو زدند و در جانب لحی^z پخش شدند.

^{۱۰} مردان یهودا گفتند: «چرا بر علیه ما بر آمده‌اید؟» گفتند: «برای محکم بستن شمشون است که برآمده‌ایم تا با او آن سان عمل کنیم که او با ما عمل کرده است.»^{۱۱} سه هزار مرد از یهودا به شکاف صخره ایتمام فرود آمدند و به شمشون

^w تهدیدی که در ۱۵:۱۴ بیان شده بود، در اینجا جامه عمل می‌پوشد، اما به شکلی غیرمنتظره. عبارت «و خاندان پدرش را» در قرائت عبری نیامده و ما آن را بر اساس ترجمه‌های قدیمی اضافه کرده‌ایم. این عبارت احتمالاً تحت تأثیر ۱۵:۱۴ به متن اضافه شده است.

^x تحت‌اللفظی: «ایشان را ران بر تھیگاه زد».

^y محلی است مرتضع در قلمرو یهودا (آیه ۹).

^z محلی است نزدیک قلمرو فلسطینیان (ر. ک. ۲-سمو ۲۳: ۱۱) که معنی آن «فک» است؛ این امر زمینه را برای دنباله روایت آماده می‌سازد.

^a تحت‌اللفظی: «یک توده، دو توده» (ر. ک. خروج ۸: ۱۰)؛ معنی این عبارت مشخص نیست. ترجمه‌ها متکی است بر قرائت یونانی.

بازوی آنها گرفت و آنها را از جا کند، و نیز کشوبی^f آنها را، و آنها را بر دوش خود گذارد و تا قله کوهی که رو بروی حبرون^g است برد.

دلیله و دستگیری شمشون

^hباری، پس از این، او در دره سورق زنی را دوست داشت به نام دلیله.⁵ سروران فلسطینیان بسوی آن زن برآمدند و او را گفتند: «او را به ناز بفریب و ببین که قدرتش در اثر چه اینچنین عظیم است، و چگونه می‌توانیم بر او مسلط شویم تا او را محکم بیندیم و سرکوب نماییم؛ و هر یک از ما به تو هزار و صد [مثقال] نقره خواهیم داد.»

⁶ دلیله به شمشون گفت: «برای من مشخص کن که در اثر چه قدرت اینچنین عظیم است، و با چه می‌باشد تو را بست تا تو را تحت سلطه در آورد.»⁷ شمشون به او گفت: «اگر مرا با هفت طناب تازه کمان که خشک نکرده باشند بینندند، ناتوان خواهم شد و مانند هر مرد دیگری خواهم بود.»⁸ سروران فلسطینیان برای [دلیله] هفت طناب تازه که خشک نکرده بودند بر آوردهند، و او وی را با این [طناب‌ها] محکم بست. ^۹ اما آن زن مردانه را داشت که در اتاق در کمین نشسته بودند. او وی

^{۱۷} پس چون از سخن گفتن فارغ شد، فک را از دست خود انداخت و آن مکان را رَمَتْ لِحَى^b نامید.^{۱۸} چون بسیار تشنه بود، یهُوهَ را خواند و گفت: «تو بودی که به دست خدمتگزارت، این پیروزی عظیم را ارزانی داشتی، و آیا اکنون باید از تشنجی بمیرم و به دستان نامختونان بیفتم؟»^c ^{۱۹} خدا ملاطی را که در لحی هست، شکافت و از آن آب ببرون آمد. [شمشون] نوشید و روحش [به او] برگشت و حیات را باز یافت. به همین سبب است که [آن چشم] را عین-ها-قوری^c نامیدند؛ آن تا به امروز در لحی وجود دارد.
^{۲۰} [شمشون] در روزگار فلسطینیان، ۳۱:۱۶ به مدت بیست سال اسرائیل را داوری کرد.

کار بزرگ دیگری از شمشون

^{۱۶} ^۱ شمشون که به غزه^d رفته بود، در آنجا روسپی ای دید و نزد او وارد شد.^e به مردم غزه اعلام کردند: «شمشون به اینجا آمده است.» ایشان گشتند و در دروازه شهر در کمین او نشستند. ایشان تمام شب را آسوده ماندند و می‌گفتند: «صبر کنیم تا صبح بدمد؛ آنگاه او را خواهیم کشت.»^۳ شمشون تا نیمه شب خوابیده باقی ماند، و چون در نیمه شب بر خاست، لنگه‌های دروازه شهر را با دو

^b محلی است به معنی «بلندی فک».

^c این نام که به آیه ۱۸ اشاره می‌کند، به این معنی است: «چشمکسی کسی که دعا می‌کند».

^d غزه یکی از پنج شهر بزرگ فلسطینیان بود (ر. ک. یوش ۳:۱۳).

^e این اصطلاح می‌تواند اشاره‌ای باشد به برقراری راطه جنسی (ر. ک. توضیح یوش ۳:۲).

^f منظور تیری چوبی است که آن را شبها به طور افقی پشت دروازه می‌گذاشتند تا بسته بمانند. می‌توان پشت بند نیز ترجمه کرد.

^g حبرون در ۷۰ کیلومتری شرق غزه واقع است؛ چنین فاصله‌ای بسیار چشمگیر است.

^h این دره کوچکی است در غرب صرعره.

هفت گیس سرش را با تار پارچه‌ای بافت^{۱۴} و میخ را فرو کرد. سپس به او گفت: «شمشون، فلسطینیان بر تو (آمدند)!» او از خواب بیدار شد و میخ^k و پارچه را بر کنده. و [راز] قدرتش را نشناختند.^{۱۵}

آن زن به او گفت: «چگونه می‌توانی بگویی: تو را دوست دارم! حال آنکه دل تو با من نیست؟ اینک سه بار است که مرا مسخره کرده‌ای و برایم مشخص نساخته‌ای که در اثر چه، قدرت ایعچنین عظیم است.»^{۱۶} باری، چون او را هر روز با سخنانش به ستوه می‌آورد و مزاحم او می‌شد، او تا سرحد مرگ بی‌تاب گردید.^{۱۷} او تمام دل خود را برای وی گشود و به وی گفت: «تبغ هرگز بر سر من نگذشته است^m، زیرا من از بطن مادرم نذیره خدا هستم. اگر تراشیده شوم، قدرتم از من دور خواهد شد و ناتوان خواهم گشت و مانند همه مردم خواهم شد.»^{۱۸} دلیله دید که او تمام دل خود را برای وی گشوده؛ و فرستاد و سروران فلسطینیان را فرا خواند و گفت: «این بار برآیید، زیرا تمام دل خود را برای من گشوده است.» سروران فلسطینیان، نقره بر دست، بسوی او برآمدند.^{۱۹} او وی را بر زانوان خود خوابانید و مردی را صدا کرد تا هفت گیس

را گفت: «شمشون، فلسطینیان بر تو (آمدند)!» وی طناب‌های کمان را گستیست، آن سان که نخ الیاف کنان به مجرد برخورد با آتش می‌گسلد. و [راز] قدرت او را نشناختند.

^{۱۰} دلیله به شمشون گفت: «تو مرا تمسخر کرده و به من دروغ گفти. اکنون برایم مشخص کن که با چه باید تو را بست.»^{۱۱} او به وی گفت: «اگر مرا با طناب‌های تازه که استفاده نکرده باشند محکم بینندن، ناتوان خواهم شد و مانند هر مرد دیگری خواهم بود.»^{۱۲} دلیله طناب‌های تازه برداشت و با آنها او را محکم بست. سپس به او گفت: «شمشون، فلسطینیان بر تو (آمدند)!» اما افرادی بودند که در اتاق کمین کرده بودند. او [طناب‌ها] را مانند نخ، از روی بازویان خود گست.

^{۱۳} دلیله به شمشون گفت: «تا به حال مرا تمسخر کرده‌ای و به من دروغ گفته‌ای. برایم مشخص کن که با چه باید تو را بست.» به او گفت: «اگر هفت گیس سرمⁱ را با تار پارچه بیافی، و اگر میخ فرو کنی^j، ناتوان خواهم شد و مانند هر مرد دیگری خواهم بود.» آن زن او را خواب کرد و

^۱ با این صحنه، طی روندی تدریجی، به نتیجه‌های جراحت شمشون نشانه تقدیس او است (ر.ک.).

^۲ متن عبری در وضعیت خوبی حفظ نشده است. ما آیات ۱۳-۱۴ را به کمک ترجمه‌های قدیمی بازسازی کرده‌ایم.

^۳ در عبری، برای کلمه «میخ» واژه‌ای به کار رفته که می‌تواند شانه نساجی نیز معنی دهد.

^۴ عبارت اخیر در متن عبری نیست و ما آن را بر اساس قرائت یونانی اضافه کرده‌ایم (ر.ک. آیه ۹).

^۵ شمشون تقدیس خود را در قالب اصطلاحاتی بیان می‌کند که تداعی کننده شرایط ولادتش می‌باشد (۱۳:۱۳).

هم او که سرزمینمان را ویران می ساخت و مردگان ما را فزونی می داد. »^{۲۵} پس چون دلشان خوش شد، گفتند: «شمشون را صدا کنید و بادا که ما را سرگرم سازد.» شمشون را از زندان فرا خواندند، او در برابر ایشان بازی می کرد؛ سپس او را در میان ستونها قرار دادند. ^{۲۶} شمشون به پسری که دست او را می گرفت گفت: «بگذار ستونهای را که بنا بر آن قرار دارد لمس کنم و به آنها تکیه دهم.» ^{۲۷} و آن بنا پر از مرد و زن بود. در آنجا جمیع سوران فلسطینیان بودند، و بر بام، حدود سه هزار مرد و زن (بودند) که سرگرمی ای را که شمشون می داد نگاه می کردند. ^{۲۸} شمشون یهوه را فرا خواند و گفت: «ای خداوند یهوه، لطف بفرما مرا به یاد آور و لطف بفرما مرا نیرومند ساز، فقط این بار، ای خدا، تا با یک انتقام، انتقام دو چشم خود را از فلسطینیان بگیر!» ^{۲۹} شمشون دو ستون وسطی را که بنا بر آن قرار داشت لمس کرد، و بر آنها فشار وارد ساخت، بر یکی با [بازوی] راست، بر دیگر با [بازوی] چپ. ^{۳۰} شمشون گفت: «ای جان من، با فلسطینیان بمیر!» او با تمام نیروی خود فشار داد و بنا بر سوران و

سرش را بتراشد.ⁿ وی شروع کرد به ناتوان شدن^۰ و قدرتش از او دور شد. ^{۲۰} سپس آن زن گفت: «شمشون، فلسطینیان بر تو (آمدند)!» وی از خواب بیدار شد و به خود گفت: «مانند دفعات قبل از مخصوصه بیرون خواهم آمد و خود را رهایی خواهم داد.» اما نمی دانست که یهوه از او دور شده است. ^{۲۱} فلسطینیان او را گرفتند و چشمانش را در آوردن؛ سپس او را به غزه فرود آوردهند و با زنجیر دولای مفرغی او را محکم بستند. و او آسیاب را در زندان می چرخاند. ^{۲۲} اما گیسوانش، پس از آنکه تراشیده شده بود، شروع به رویدن کرد.

آخرین انتقام شمشون و مرگ او

^{۲۳} سوران فلسطینیان گرد آمدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، داجون^P انجام دهند، و به خوشگذرانی بپردازنند. می گفتند:

«خدای ما به دستان ما سپرده

شمشون، دشمنمان را.»

^{۲۴} به محض اینکه مردم او^۹ را دیدند، خدای خود را ستایش کردند. گفتند:

«خدای ما به دستان ما سپرده

شمشون، دشمنمان را،

ⁿ متن عبری ضمیر مؤنث را برای این فعل به کار برد و خواننده فکر می کند دلیله خودش سر او را تراشیده. اما ترجمه های قدیمی صمیر مذکور به کار بردۀ اند که طبیعی تر به نظر می رسد. ^۰ در اینجا نیز متن عبری ضمیر مؤنث به کار برد که می توان آن را چنین ترجمه کرد: «آن زن شروع کرد به ناتوان ساختن او». بر اساس چنین قراتی، گویی دلیله از شمشون انتقام می گیرد، اما ترجمه های قدیمی ضمیر مذکور را به کار بردۀ اند که ارجح می باشد.

^P «داجون» خدایی است که در اصل مورد پرسش اموریان بود، اما عبادت او در تمام کنعان رواج یافته بود (ر.ک. یوش ۴۱:۱۹؛ ۲۷:۱۹). فلسطینیان نیز او را خدای خود تلقی می کردند (ر.ک. ۱-سمو ۲۵:۷-۸).

^۹ متن چندان روش نیست، زیرا نمی دانیم منظور از «او» کیست. اگر منظور شمشون باشد، باید توجه داشت که او را هنوز از زندان به آنجا نیاورده بودند (ر.ک. آیه ۲۵). پاره ای از صاحب نظران معتقدند که منظور شاید تمثال خدایشان باشد که طی رژه ای به نمایش گذاشته شده بود، اما متن چنین چیزی نمی گوید.

ایشان او را برآوردند و دفن کردند، بین صرعه و اشتائق، در آرامگاه مانوچ، پدرش.
او اسرائیل را به مدت بیست سال داوری کرده بود.^۵

بر تمام مردمی که در آنجا بودند فرو ریخت. و مردگانی که در مرگ خود میرانید، زیادتر بود از آنانی که در زندگی خود میرانده بود.^۶ برادرانش و تمامی خاندان پدرش فرود آمدند و او را بردنده؛

قبیله دان^۷

آن را من برداشتم.» مادرش گفت:
«مبارک باشد پسرم از جانب یهوه!^۸!» او آن هزار و صد [مقتال] نقره را به مادر خود باز گرداند و مادرش گفت: «من از جانب خودم^۹ این نقره را با تشریفات به یهوه تقاضی کرده بودم تا از آن برای پسرم تمثالی و بتی از فلز ذوب شده^{۱۰} بسازم؛ اما

پرستشگاه میخا

۱۷ ^{۱:۲۷؛ ۳:۵؛ ۴:۱۰} مردی بود از کوهستان افرايم که میخایه^t نام داشت.^{۱۱} او به مادرش گفت: «آن هزار و صد [مقتال] نقره که از تو گرفته‌ام و [در مورد آن] لعنی بر زبان آوردم- آن را حتی در گوش من نیز گفتی^{۱۲}- بسیار خوب! من این نقره را دارم؛

^۲ این تکرار نکته‌ای است که قبل از ۲۰:۱۵ آمده بوده است.

^۵ فصل‌های ۱۸-۱۷ و ۲۱-۱۹ ضمایه هستند بر کتاب داوران. این دو روایت در واقع در باره سنتی خارجی سخن نمی‌گویند و از هیچ «نجات دهنده‌ای» قابل قیاس با «داوران بزرگ» مذکور در فصل‌های ۱۶-۳ سخن به میان نمی‌آورند. این فصل‌ها در دوره بعد از تبعید، به دست ویراستاری که هوادار سلطنت است. هدف چنین اقدامی احتمالاً به تصویر کشیدن هرج و مرجی بود که پیش از استقرار سلطنت بر قوم حاکم بود (ر. ک. ۱:۱۹؛ ۱:۱۸؛ ۱:۱۷؛ ۱:۱۶؛ ۲:۲۵)؛ این ویراستار همچنین می‌کوشد پلی بزنند میان حمامه داوران و ماجراهای مربوط به آغاز سلطنت که در کتاب‌های سموئیل ذکر شده است.

روایت نخست (فصل‌های ۱۸-۱۷) به شرح مهاجرت قبیله دان از قلمرو اصلی اش، واقع در غرب بنیامین، بسوی قلمرو جدیدش در شمال، در دره هولع می‌پردازد (ر. ک. توضیح ۱:۱۸). روایت از طریق این امر، عمدتاً توجه دارد به ریشه‌های پرستشگاهی که دانی‌ها بینان گذاشتند، و نیز به نظام کهانت آن. نمی‌دانیم که آیا روایت اولیه نسبت به دان و پرستشگاه ایشان نظری مساعد داشته باشد. در هر صورت، ویراستار متعلق به دوره پس از تبعید، از این روایت برای مقاصد جدلی بر علیه هرج و مرج و اختلاط مذهبی بهره جسته است. اما از آنجا که این روایت به سنتی متعلق به دانی‌ها مرتبط است، می‌توانسته در اصل مفهومی مثبت تر داشته باشد.

^t نام «میخایه» که از آیه ۵ به بعد در شکل مختصرش، یعنی میخا، ظاهر می‌گردد، به معنی «کیست مانند یهوه؟» می‌باشد. میخا همان نام نی ای است که آن را «میکاه» می‌نویسم.

^{۱۱} به نظر می‌رسد که مادر میخا لعنی را بر علیه دزد بیان کرده، بی‌آنکه شک کند که مجرم پسر خودش بوده است.
^۷ مادر با برکت دادن پسرش، می‌خواهد لعنی را که بر دزد نقره اش فرستاده، باطل یا دست کم، خنثی سازد (ر. ک. خروج ۷:۱۲-۱:۲۱؛ ۲:۳۲-۲:۳؛ ۱:۲-۱:۲۴-۴۵).

^w تحتاللفظی: «از دست خودم».

^x «تمثال و بتی از فلز ذوب شده»: «تمثال» (که معمولاً بر بتی دلالت دارد که از چوب یا سنگ ساخته می‌شود) و «بتی از فلز ذوب شده» (تحتاللفظی: «تصویر ذوب شده»)، در اینجا، مانند ثبت ۷:۲۷ در کنار یکدیگر قرار داده شده‌اند. اما امکان دارد که متن اولیه فقط به یک تمثال اشاره کرده بوده و منظورش «بتی از فلز ذوب شده» بوده باشد. اصطلاح «بت فلزی» که

۱:۱۸ اسرائیل نبود؛ هر کس هر چه او را پسند ۱:۱۹ می‌آمد، انجام می‌داد.
۲:۲۱

۳:۷ مرد جوانی بود از بیت لحم یهودا^۶، از طایفه یهودا، که لاوی^۷ بود و در آنجا تث ۴:۱۸ همچون بیگانه اقامت داشت.^۸ این مرد شهر بیت لحم یهودا را ترک کرد تا در هر جا که بیابد، اقامت گزیند. در راه، در کوهستان افراییم، به خانه میخرا رسید.
۵:۹ میخا به او گفت: «از کجا می‌آیی؟» وی ۶:۱۸ را گفت: «من یک لاوی از بیت لحم یهودا

۷:۱۸ اکنون آن را به تو باز می‌گردانم.»^۹ او نقره را به مادرش باز گرداند، و مادرش دویست [مثقال]^{۱۰} نقره برداشت و آن را به فلزکار داد؛ وی از آن تمثالی و بتی از فلز ذوب شده درست کرد که در خانه میخایه و [قرار داده] شد.^{۱۱}

۸:۱۸ این مرد، (یعنی) میخا^{۱۲}، خانه خدای^a داشت؛ او ایفود^b و ترافیمی^c ساخت و یکی از پسران خود را منصوب کرد^d وی کاهن او شد.^{۱۳} در آن ایام، پادشاهی در

در ۱۸:۲۱-۲۰ نیامده و در ۱۸:۱۷ نیز جایه جا شده، می‌تواند تصریحی ثانوی باشد تا نشان دهد که این بت دقیقاً با آن دویست مثقال نقره ای ساخته شده که مادر میخایه و فلزکار داده بوده است. این اصطلاح مرکب می‌تواند همچنین دلالت داشته باشد بر بتی چوبی که با پوششی نقره ای پوشانده شده بوده. بت که در این روایت امری قابل مسامحة به نظر می‌رسد، در شریعت الهی ممنوع شده است (ر.ک. خروج ۴:۲۰).
۱۵:۲۷

۱۶:۲۰ لامتن عربی برای آیات ۴-۲ مغفوش است و به همین دلیل، اغلب مورد اصلاح قرار گرفته است. ترجمه ما، ترتیب و شکل متن عربی را حفظ کرده است. از متن چینین بر می‌آید که مادر میخایه و تصمیم گرفته بوده که تمام نقره دزدیده شده یا بخشی از آن را، در صورت پیدا شدن، به خدا وقف کند.

^e در خصوص «میخا»، ر.ک. توضیح آیه ۱.

۱۷:۲۷ اصطلاح عربی ای که در اینجا به کار رفته، «بیت الوهیم» می‌باشد که می‌توان آن را «خانه خدایان» یا «خانه خدا» ترجمه کرد. این اصطلاح احتمالاً به پرستشگاهی خصوصی اشاره نمی‌کند، گرچه اغلب متربجمین چینین برداشتی کرده اند؛ بلکه منظور سنتوی سنگی است که تداعی کننده حضور الهی است. همین مفهوم را در «بیت الوهیم» در پید ۱۷:۲۸، ۲۲ و در کتبیه های آرامی اسفیره مشاهده می‌کنیم.

^f در خصوص «ایفود»، ر.ک. توضیح آیه ۶.

۱۸:۲۷ ^g در خصوص «ترافیم» یا «ترافیم ها» بنهایی خانگی بودند (ر.ک. پید ۳۱:۳۱-۳۵:۱۹). ترافیم و نیز ایفود و «بیت الوهیم» (ر.ک. پید ۲۸:۲۲)، برای غیب گویی مورد استفاده قرار می‌گرفتند (ر.ک. ۱-سمو ۱۵:۲۳؛ هو ۳:۲۶:۲۱؛ زک ۲:۱۰). ترافیم ها که ابتدا مورد مدارا قرار داشتند (ر.ک. ۲۰، ۱۴:۱۸)، سرانجام ممنوع شدند (ر.ک. ۱-سمو ۱۵:۲۳-۲:۲).

۱۹:۲۸ ^h تحت اللفظی: «دستش را پر کرد»؛ همین امر در آیه ۱۲ نیز صدق می‌کند (ر.ک. خروج ۴:۲۸-۶:۲۹). این اصطلاح متدال دارد بر آینین تقدیس که شامل این می‌شد که بخشی از حیوان قربانی را به کاهن جدید می‌دادند (ر.ک. خروج ۲۶:۲۱؛ ۲۴:۲۹؛ ۲۲:۲۶؛ ۱۵:۴۰؛ لاو ۸:۲۷). انتصاب عضوی از خانواده خود شخص، شاید در این دوره امری غیر معمول نبوده است، اما آیه ۱۳ حاکی از آن است که میخا نیز خودش نسبت به اعتبار کهانت پسرش دچار تردید بوده است. در آیه ۵، وسائل مورد نیاز برای عبادت خداوند بر شمرده شده است، آن گونه که در آن روزگار، در بیانها متدال بوده است. چینیں عبادتی گرچه در روایت اولی داور ۱۷:۱۸ به معنی اختلاط مذهبی تلقی نشده، اما آشکارا از سوی ویراستار دوره بعد از تبعید نکوهیده شمرده شده است (ر.ک. آیه ۶). ر.ک. ۱-پاد ۳۱:۱۲.

۲۰:۱۲ ⁱ تصریح شده که این بیت لحم در یهودا واقع شده تا با بیت لحم زبولون اشتباہ نشود (یوش ۱۵:۱۹؛ داور ۸:۱۲).

۲۱:۱۸ ^j در آیه ۷، اطلاعات زیادی ذکر شده. مشکلی که عبارت «از طایفه یهودا» به وجود می‌آورد، لایحل باقی مانده است. گفته شده که این جوان «لاوی» بوده، شاید به این سبب که یکی از اتفاقات قبیله لاوی بوده (ر.ک. ۳۰:۱۸)، یا اینکه تعلق داشته به طبقه ای از لاویان سیار. او در هر حال، مخصوص عبادت و غیب گویی است و همچون «بیگانه» نزد طایفه ای در بیت لحم مستقر بوده است. ر.ک. تث ۱۲:۱۲-۱۸-۱۹. جالب توجه است که لاوی مذکور در داور ۱۹ نیز به بیت لحم مرتبط شده است.

دانی‌ها در جستجوی قلمرو از

۱۸ ^{۶:۱۷} در آن ایام، پادشاهی در اسرائیل نبود. و همچنین در آن ایام، قبیله ^{۶:۱۷} دانی‌ها برای خود به دنبال میراثی می‌گشتند تا در آن سکونت گزینند، زیرا تا آن روز، در میان قبیله‌های اسرائیل برای ایشان چیزی به میراث نرسیده بود. ^۲ بنی دان پنج مرد از نزد خود، از طایفه شان، مردانی دلیر از صرّعه و اشتائقوں، فرستادند تا سرزمین را تجسس کنند و آن را باز شناسند. به ^{۲:۱۳} ایشان گفتند: «بروید و سرزمین را شناسایی کنید^k». ایشان در کوهستان افراییم، به خانه میخا رسیدند و شب در آنجا گذراندند. ^۳ چون نزدیک خانه میخا بودند، صدای ^۱ لاوی جوان را شناختند و از

هستم، و در هر جا که بیابان اقامت خواهم گزید. »^{۱۰} میخا به او گفت: «با من بمان؛ برای من پدر^g و کاهن بشو، و من به تو ده [متقال] نقره در سال خواهم داد، علاوه بر یک دست جامه و خوراکت. » و او به لاوی اصرار کرد.^{۱۱} لاوی راضی شد که نزد این مرد بماند، و این مرد جوان برای او مانند یکی از پسراش گردید.^{۱۲} میخا لاوی را منصوب کرد؛ آن مرد جوان کاهن او شد، و در خانه میخا ساکن گردید.^{۱۳} میخا گفت: «اکنون می‌دانم که یهُوه به من نیکی خواهد کرد، زیرا این لاوی کاهن من شده است^۱. »

g در خصوص «پدر»، ر. ک. ۱۹:۱۸. کهانت ابتدا در دست پدر خانواده است (ر. ک. آیه ۵: ۳۹-۳۱:۱۱). عنوان «پدر» بعدها تبدیل شد به لقب افتخاری برای مقامات مذهبی (۲-پاد ۱۲:۲-۱۳:۵؛ ۲۱:۶؛ ۱۳:۵)، یا حتی برای مقامات غیر مذهبی (پید ۸:۴۵ - سمو ۱۲:۲۴) که به گونه‌ای خاص مورد احترام بودند. کاربرد این عنوان مانع از آن نمی‌شود که میخا بعد این لاوی را همچون یکی از «بسران» خود تلقی نکند (آیه ۱۱).

h عبری، به جای این عبارت، چنین قرأت می‌کند: «لاوی رفت»؛ ترجمه ما مبتنی است بر چندین ترجمه قدیمی. ^۱ میخا فکر می‌کند که اکنون تمام امکانات را برای برخورداری از برکت خداوند در اختیار دارد (ر. ک. ۲-سمو ۶:۲). اما همانگونه که خواننده از هم اکنون احساس می‌کند، حضور این لاوی هیچ موهبتی برای میخا به همراه نمی‌آورد. ز بر مهاجرت دان در یوش ۴۰-۴۸: نیز شهادت داده شده است. این مهاجرت قطعاً رویدادی تاریخ بوده است. دانی‌ها موفق نشده بودند در قلمرو خود که در غرب بنیامین بود مستقر شوند، زیرا اموریان ایشان را بسوی کوهستان عقب می‌رانندند (ر. ک. داور ۳۴:۱). این مهاجرت می‌بایست خیلی زود صورت گرفته باشد، زیرا حضور دان در قلمرو جدیدش نه فقط در پید ۱۷:۴۹ و تث ۳۳، بلکه در داور ۱۷:۵ نیز مفروض واقع شده است. مشخص نیست که این مهاجرت آیا شامل تمام قبیله دان می‌شده، یا فقط بخشی از این قبیله. در هر صورت، به نظر می‌رسد که دان چنان قبیله کوچکی بوده که در ۱۸:۲، ۱۱:۲؛ ۱۹:۲، «طایفه» نامیده شده است (ر. ک. پید ۲۳:۴۶). بر اساس ۱۸:۱۱، ۱۷، ۱۶، ۱۵، این طایفه توانست ۶۰۰ مرد جنگی را حاضر سازد، و این امر بیانگر این واقعیت است که ارقام مذکور در اعد ۳۹:۳؛ ۳۹:۱؛ ۴۲:۲۶-۱۰-تووا ۳۶:۱۲-بسیار مبالغه‌آمیز می‌باشد. حتی اگر بخش عمده قبیله بسوی شمال مهاجرت گرده باشد، دست کم تعدادی از خانواده‌های دانی در قلمرو قدیمی شان باقی مانده بوده اند. شاهد این واقعیت، ماجراجوی شمشون دانی است. این ماجرا با اینکه متعلق به زمانی بعد از مهاجرت دانی‌ها می‌باشد (زیرا فلسطینیان در آنجا جای اموریان را به عنوان دشمنان دانی‌ها گرفته اند)، اما کماکان در منطقه صرעה و اشتائقوں و محنه-دان رخ داده است (۳۱:۱۶؛ ۲:۲۵).

k جنگهای بزرگ برای تصرف سرزمین، اغلب بعد از اغزام تجسس گران یا جاسوسان صورت می‌گرفته است (ر. ک. اعد ۱۳: ۱۴؛ یوش ۲).

^۱ به نظر می‌رسد که جاسوسان آن لاوی را می‌شناخته اند. اما بیشتر احتمال دارد که لهجه او را تشخیص داده باشند.

داشتند^P، و از صیدونیان دور بودند و با ارامیان^۹ ارتباطی نداشتند.^۸ ایشان بسوی برادران خود رفتند، به صرّعه و استثنوی، و برادرانشان به ایشان گفتند: «چه گزارشی آورده اید؟»^{۱۰} گفتند: «برخیزید و بر علیه آنان برآیم^{۱۱}: زیرا سرزمین را دیدیم و عالی است. و شما خاموش نشسته اید! تردید نکنید و به راه بیفتید تا بروید و سرزمین را برسید، به قومی مطمئن خواهید رسید، و سرزمین در هر سو گستره است. آری، خدا آن را به دستان شما سپرده است، این مکان را که از هر آنچه که بر روی زمین هست، چیزی کم نیست.»^{۱۲}

۱۳ آنگاه از آنجا از طایفه دانی‌ها، از صرّعه و استثنوی، ششصد مرد مجهر به

آن سوروانه شدند. به او گفتند: «چه کس تو را به اینجا آورده است؟ در این مکان چه می‌کنی، و چه چیز را در اینجا داری؟»^{۱۳} به ایشان گفت: «میخا برای من فلان و فلان کار را کرده؛ او مرا به مزد گرفته و من کاهن او شده‌ام.»^{۱۴} به او گفتند: «پس از ۱۵:۱۰-۱۲ سؤال کن تا بدانیم سفری که در پیش گرفته ایم، موفق خواهد شد.»^{۱۵} کاهن خروج^{۱۶:۱۸} به ایشان گفت: «در آرامش بروید؛ سفری ۱۷:۱۸-۱۲ سمو خدا^m سوال کن تا بدانیم سفری که در پیش گرفته اید، تحت نظر یهوه می‌باشد.»

۱۸ آن پنج مرد رفتند و به لاییشⁿ رسیدند. دیدند که مردمانی که در آنجا بودند، در امنیت سکونت داشتند، به شیوه صیدونیان^{۱۹}، آسوده و مطمئن، و چیزی در سرزمین کم نبود، و ثروت‌های عظیم

m مشورت با منبع وحی جزء تخصص کاهنان، خصوصاً لاویان، بود (ر.ک. تث ۳۳:۸). اسباب لازم برای این امر در اختیار آن لاوی قرار داشت (ر.ک. توضیح ۵:۱۷).

n شهر «لاییش» (که در پوش ۴۷:۱۹ «لشم» نامیده شده)، در منابع خارج از کتاب مقدس نیز مورد اشاره قرار گرفته است. لاییش یعنی شیر، و این امر توجیه کننده بازی کلماتی است که در تث ۲۳:۲۲ صورت گرفته است. دانی‌ها آن را دان خواهند نامید (یعنی «داور»؛ ر.ک. پوش ۴۷:۱۹). ظاهراً این عنوان در نام امروزی این محل حفظ شده؛ امروزه آن را «قل القاضی» می‌خوانند (یعنی «تبه داور»). این شهر در نزدیکی یکی از سرچشمه‌های رود اردن واقع است، در ۵ کیلومتری غرب بنیاس (همان قیصری فیلیپ).

۲۰ ساکنان لاییش مانند فنیقی‌ها، به تجارت اشتغال داشتند و جماعتی صلح جو بودند. لاییش احتمالاً با صیدون روابط بازرگانی و سیاسی داشت؛ در این صورت، این امر می‌تواند توجیه کننده توضیح مذکور در آیه b۷ باشد.

p متن عبری چنین قرائت کرده: «کسی نبود که صاحب قدرت را ملأت کد؛» ما بر اساس هفتادتنان اصلاح کرده‌ایم. در هر صورت، این جمله بسیار دشوار است. چنانچه متن بر این نظر قرار دهیم، شاید بتوانیم حدس بزنیم که منظور این است که مرجعی نبوده تا سپاهی را بسیج کند. تصرف لاییش یکی از نادرترین روایات عهدتیق است که درخصوص تصرف شهری، به هیچ پادشاهی اشاره نمی‌کند.

q قرائت متن عبری: «با هیچ آدمی ارتباط نداشتند»؛ باید توجه داشت که در عبری، کلمات «آدم» و «ارام» خیلی شبیه یکدیگر نوشته می‌شوند و بارها در متن عهدتیق میان آنها اختلاط رخ داده است. ترجمه ما می‌بینی است بر متن یونانی که با شرایط تاریخی و جغرافیایی این شهر سازگارتر است. لاییش جزو دولتی کوچک از دولتهای آرامی بود، اما چون از شهرهای اطراف دور بود، نمی‌توانست روی کسی حساب کند؛ لذا طعمه‌ای راحت به شمار می‌آمد.

r ظاهراً مردم چندان در شوق و ذوق تجسس گران سهیم نشدند (ر.ک. آیه ۶؛ ر.ک. اعد ۱۴:۴). در ترجمه یونانی این جمله اضافه شده است: «زیرا ما رفته‌ایم و سرزمین را تا لاییش بیموده‌ایم و جماعت را دیده‌ایم که در اطمینان کامل در آن ساکن اند، به شیوه صیدونیان. ایشان از صیدون دور می‌باشند و هیچ ارتباطی با سوریه ندارند».

مدخل در با آن ششصد مرد مجهرز به سلاح‌های جنگی ایستاده بود.^{۱۸} چون ایشان وارد خانه میخا شده بودند و تمثال و ایفود و ترافیم‌ها و بت فلز ذوب شده را برداشته بودند، کاهن به ایشان گفت: «چه می‌کنید؟»^{۱۹} به او گفتند: «خاموش باش؛ دست خود را بر دهان خود بگذار^{۲۰} و با ما بیا و برای ما پدر و کاهن باش. برای تو بهتر است که فقط کاهن خانه یک مرد باشی با کاهن یک قبیله و یک طایفه اسرائیل؟»^{۲۱} دل کاهن شاد شد؛ او ایفود و ترافیم‌ها و تمثال را برداشت و به میان سپاه آمد.^{۲۲}

^{۲۱} ایشان مسیر خود را در پیش گرفتند و رفتند، در حالی که زنان و کودکان^{۲۳} و گله‌ها و بار خود را در رأس قرار داده بودند.^{۲۲} ایشان دیگر از خانه میخا دور بودند که میخا و مردمانی که در خانه‌های مجاور خانه میخا زندگی می‌کردند، ازدحام کردند و به تعاقب بینی دان پرداختند.^{۲۳} چون ایشان از پس بینی دان فریاد پیدا کردند، ایشان برگشتند و به میخا

سلاح‌های جنگی حرکت کردند.^{۲۴} ایشان برآمدند و در قریة-یعاریم^t در یهودا اردو زدند؛ به همین سبب است که این مکان را تا به امروز مَحْنَه-دان^{۲۵} می‌نامند؛ آن در غرب قریة-یعاریم می‌باشد.^{۲۶} از آنجا به کوهستان افراییم عبور کردند و به خانه میخا رسیدند.

^{۲۴} آن پنج مردی که برای تجسس سرزمین لاییش رفته بودند، رشته سخن را به دست گرفتند و به برادران خود گفتند: «آیا می‌دانید که در این خانه‌ها، ایفود و ترافیم‌ها و تمثال و بتی از فلز ذوب شده هست؟ و اکنون بدانید که چه باید بکنید.»^{۲۷} ایشان به آن سمت حرکت کردند و وارد خانه لاوی جوان، خانه میخا، شدند و او را تحیت گفتند.^{۲۸} در آن حال که آن ششصد مرد مجهرز به سلاح‌های جنگی شان در مدخل در ایستاده بودند، آن پنج مرد که برای تجسس سرزمین رفته بودند، برآمدند و به داخل وارد شدند و تمثال و ایفود و ترافیم‌ها و بت فلز ذوب شده را گرفتند، حال آنکه کاهن در

^t «قریة-یعاریم» (یعنی شهر جنگلها)، امروزه «ابو-جوش» نام دارد و در پانزده کیلومتری غرب اورشلیم واقع می‌باشد. ر.ک. سمو ۲۱:۶؛ ۱:۷-۲:۶-۲:۶-۱.

^{۲۵} «محنَه-دان» یعنی «اردوگاه دان». ر.ک. ۲۵:۱۳.

^{۲۶} آیات ۱۶-۱۸ حاوی نکاتی تکراری است و مطلب چندان روش نیست. برخی از ترجمه‌های یونانی آیه b۱۷ با آیات a۱۸ را حذف کرده‌اند. مشخص نیست که اسباب مذهبی را آن پنج تجسس گر برداشتند یا همه دانی‌ها. معلوم نیست چه کسی در مدخل در ایستاده است. پاره‌ای از صاحب نظران کوشیده‌اند این عدم انسجام را به حساب وجود دو منبع مختلف بگذارند، اما به نتیجه مشخصی نرسیده‌اند. مطابق منطق روایت، احتمال دارد که اسباب مذهبی را تجسس‌گران برداشته باشند. ایشان از طریق بلکان بیرونی به طبقه اول رفته‌اند. وقتی با دست پر به پایین باز می‌گردند، کاهن که برآستانه در، در کنار بقیه دانی‌ها ایستاده بوده، ایشان را مخاطب قرار می‌دهد.

^{۲۷} منظور رعایت سکوت است. ر.ک. میک ۱۶:۷؛ ایوب ۵:۲۱؛ ۵:۲۹؛ ۹:۲۹؛ ۴:۴۰؛ امث ۳۲:۳۰؛ حک ۱۲:۸.

^{۲۸} راوى به هیچ وجه نکوشیده بربی و فایی و فرصت طلبی کاهن سریوش بگذارد.

^{۲۹} در متن عبری، اصطلاحی به کار رفته که بر افراد غیر جنگی دلالت دارد و می‌تواند شامل کودکان، زنان و سالخوردگان باشد. این اقدام دانی‌ها یا به عمل تحرک کنند افراد غیر نظامی بوده، یا به این علت که آنان را از خطر انتقام جویی میخوا در امان نگاه دارند.

علیه قومی آسوده و مطمئن؛ ایشان آن را از دم تیغ گذراندند و شهر را به آتش سوزانند.^a کسی برای رهایی دادن آن نبود، زیرا از صیدون دور بود و ایشان با ارامیان رابطه‌ای نداشتند. آن در دره بیت-رِحوب بود. ایشان شهر را بازسازی اعد ۲۱:۱۳

را دان نام نهادند، به نام پدرشان دان، که بوش ۴۷:۱۹ ایشان شهر کردند و در آن مستقر شدند.^b ایشان شهر از اسرائیل زاده شده بود؛ اما در ابتدا نام شهر لایش بود.

^c بینی دان تمثال را برای خود بربا کردند. یهوناتان پسر جرشوم، پسر موسی^b، و سپس پسرانش برای قبیله دانی‌ها کاهن بودند تا به روزگار تبعید سرزمین.^c

^d ایشان برای خود تمثالی را که میخواسته بود برقرار کردند، و در تمام زمانی که خانه خدا در شیلوه^d بود، [آن آنجا باقی ماند].

گفتند: «تورا چه شده که ازدحام به راه انداخته‌ای؟»^e گفت: «خدایی را که برای خود ساخته بودم^f، آن را برداشته اید، و نیز کاهن را و به راه افتاده اید. برایم چه باقی مانده؟ پس چگونه می‌توانید بگویید: تورا چه شده؟»^e بنی دان به او گفتند: «دیگر صدای خود را به ما نشوان، مبادا مردانی که در جانشان تلخی هست بر شما بیفتدند و تو زندگی خود و زندگی خانواده ات را از دست بدھی!»^e بنی دان به راه خود رفتند، و میخا که می‌دید ایشان از او نیرومندترند، از آنجا بازگشت و به خانه خود رفت.

تصرف لایش. بنیانگذاری شهر

دان و پرستشگاه آن^{۲۷}
اما آنان آنچه را که میخواسته بود، و نیز کاهنی را که او برای خود داشت، بر داشتند و بر علیه لایش حرکت کردند، بر

^a واژه عبری را می‌توان این گونه نیز ترجمه کرد: «خدایی که برای خود ساخته بودم». هیچیک از این اتفاقات با مداخلت یا تأیید الهی صورت نگرفت. سبک این آیه به روشنی حالت طعن تحقیرآمیز را در مورد دانی‌ها منعکس می‌سازد، خصوصاً در ابتدای آیه که می‌گوید: «آنچه را که میخواسته بود» که با این گفته، به بتها اشاره می‌کند! راوى بالحنی تند در مورد مذهب دان و خدمتگزاران آن سخن می‌گوید. ویران سازی شهری منزوی و قتل عام جماعت آسوده و مطمئن آن قطعاً عملی قهرمانی به حساب نمی‌آید.

^b متن عبری قرائت کرده: «منسی»؛ اما حرف «ن» این نام را بالای خط قرار داده، طوری که اگر آن را مد نظر قرار ندهیم، همان «موسی» خوانده می‌شود. نسخه برداران که تصور کاهنی بتپرست از نسل موسی را اهانت آمیز می‌دانستند، این حرف «ن» را اضافه کرده‌اند تا «منسی» خوانده شود (همانند شود؛ بادشاه بی‌دین؛ ر.ک. ۲-باد ۲۱)، نه «موسی». ترجمه ما مبتنی است بر ترجمه‌های قدیمی. - برای نخستین بار، نام این لاوی جوان را که در ۱۷:۱۳-۷:۱۳، ۶-۳:۱۸ به او اشاره شده، مشاهده می‌کیم («یهوناتان»، یعنی «یهوه داده است»). او نه فقط لاوی است، بلکه از تبار موسی نیز می‌باشد. ر.ک. خروج ۱:۳؛ ۲:۲؛ ۲:۱۸؛ ۲:۲۲؛ ۲:۱۵-۱:۲۳ توا ۱:۱۵.

^c احتمالاً منظور تبعید ایشان در زمان تغلت-فلادر سوم، به سال ۷۳۴ ق.م. می‌باشد. ر.ک. ۲-پاد ۱:۱۵-۲:۱۵. ^d پرستشگاه شیلوه احتمالاً به دست فلسطینیان در نبرد این-عزر ویران شد (۱-سمو ۴:۱۱؛ ر.ک. ار ۷:۱۲؛ ۶:۲۶، ۹:۶). اما شاید این نام را بهتر باشد «لایش» خواند. در هر صورت، منظور این نیست که پرستشگاه دان همزمان با پرستشگاه شیلوه از میان رفت، بلکه منظور این است که آن دو به طور همزمان وجود داشتند.

قبیله بنیامین^e

گرداند؛ او خدمتگزار و دو لاغ همراه خود

داشت. چون به خانه پدر آن زن جوان می‌رسید، وی او را دید و شادمانه به ملاقاتش رفت.^۴ پدرزن او، پدر آن زن جوان، او را نگاه داشت و او سه روز نزد وی ماند؛ در آنجا خوردن و نوشیدن و شب را گذرانیدند.^۵ باری، روز چهارم، صبح زود بر خاستند، و چون او برای حرکت آماده می‌شد، پدر آن زن جوان به داماد خود پیدا^۶ ۵:

جنایت در جمعه

۱۹

باری، در آن ایام- پادشاهی در اسرائیل نبود^f- لاوی ای که در انتهای کوهستان افراییم زندگی می‌کرد، زنی را از بیت لحم یهودا^g همیجون مُتعه برای خود گرفت.^۷ متعه او با او قهر کرد^h و از نزد او به خانه پدرش، در بیت لحم یهودا، رفت و مدتی در آنجا ماند، چهار ماه.^۸ شوهرش حرکت کرد و به جستجوی او رفت تا با دل او سخن گویدⁱ و او را باز

^e فصل‌های ۲۱-۱۹ که دومین «ضمیمه» کتاب داوران را تشکیل می‌دهد (ر. ک. فصل ۱۷، توضیح^۸)، به شرح جنگ با قبیله بنیامین، و دلایل و پیامدهای آن می‌پردازد. این روایت شامل سه بخش می‌گردد: ۱) انگیزه جنگ؛ جنایت در جمعه (فصل ۲۰^۹؛ ۲) پیامدهای جنگ؛ احضار قبیل و عملیات نظامی، یعنی اقدامات مقاماتی، کمین و پیروزی نهایی اسرائیلیان (فصل ۲۱)؛ و ۳) پیامدهای جنگ؛ تصمیم اسرائیلیان به احیای بازماندگان بنیامینی و تأمین همسر برای ایشان (فصل ۲۲). این روایت از تاریخچه ادبی پیچیده‌ای برخوردار است که در بسیاری از موارد مهم است. به نظر می‌رسد که روایت اولیه که موضوع «مردان اسرائیل» را بر جسته می‌ساخت، به دست ویراستاری بسط داده شده که از «بنی اسرائیل» سخن می‌گوید. در ضمن، روایت مورد ویراشتهای مهم واقع شده، که اشاره به پرستشگاه بیت‌ئیل در ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴-۲۵ و ۲۸-۲۶ از مهم ترین آنها است. از این رو است که این فصل‌ها حالتی نسبتاً غعشوش دارند. تکرارهای متعدد به وضوح متن لطمه زده است. این روایت در شکل نهایی اش، احتمالاً بسیار متأخر است. در آن، اسرائیل همچون «جماعتی» مذهبی معرفی شده (۱:۲۰:۱۱، ۱۰:۱۱، ۱۳، ۱۶)، یا همچون یک «مجموع» (۰:۱۱:۲۰، ۵:۱۱، ۸)، حال آنکه این اصطلاحات فقط در دوره تبعید یا پس از تبعید پدیدار می‌گردند. وحدت اسرائیلیان حالتی آرمانی شده دارد، و ارقام مذکور آشکارا تخيلى می‌باشد (۰:۲۰، ۱۰:۲۱، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۳۱، ۳۹، ۱۶:۲۰، ۱۱:۱۹، ۱۵:۱۹، ۲۵:۱۹) یادآور پیدا^{۱۰} ۱۱-۲۰:۲۰ می‌باشد؛ ۱۸:۲۰ مشابه ۱:۱ می‌باشد؛ و ۴۳-۲۹:۲۰ ۲۵:۳-۸ قرابت دارد؛ اما نمی‌توان همواره دید که این تأثیرپذیری در کدام جهت صورت پذیرفته است. با وجود تمام این نشانه‌های حاکی از کار ویراستاران، روایت جنگ با جمعه یقیناً به سنت تاریخی اصیلی باز می‌گردد. به نظر می‌رسد که هوش از جنایت جمعه آگاه بوده است (هو ۹:۹، ۱۰:۱۰). اما مفسران در خصوص گسترده‌ای که می‌توان برای این رویدادها قائل شد، اتفاق نظر ندارند. به عنوان مثال، نمی‌دانیم جنگ با جمعه، آیا سبب افول قبیله بنیامین شده، یا بر عکس، موجب آزادی و استقلال آن گردیده است (ر. ک. پیدا^{۱۱}:۳۵-۱۶:۲۰).

نقش مهمی که بنیامین در دوره شانوی ایفا می‌کند، در هر صورت با اندیشه تعضیف دائمی این قبیله سازگار نیست.

^f این جمله توضیحی است از سوی ویراستاری که بعد از دوره تبعید آن را به متن افزوده است. ر. ک. ۱:۱۷.

^g لاوی مذکور در این روایت، همانند لاوی مذکور در ۷:۱۷، با بیت لحم یهودا مرتبط شده است. ر. ک. توضیح ۷:۱۷.

^h قطعاً مشاجره‌ای میان لاوی و زنش رخ داده. او با رفتن به بیت لحم، بخشی از مسؤولیت خود را در این اختلاف می‌پذیرد و برای مصالحه با زنش، قدمی بر می‌دارد.

ⁱ منظور این است که با عشق و محبت، می‌کوشد با او گفتگو کند یا اورا تسلی دهد. ر. ک. خصوصاً توضیح هو ۲:۱۶؛ پیدا^{۱۲}:۳:۳۴؛ ۲۱:۵۰؛ روت ۲:۱۳:۲؛ اش ۲:۴۰.

زمیهمن نوازی در مشرق زمین، آن گونه که در آیات ۹-۳ ذکر شده، هنوز نیز در میان مردمان آن دیار مرسوم است. این صحنه با آنچه که در آیات ۱۵-۲۶ آمده و در آن رسوم میهمان نوازی به طور کامل لگدمال شده، در تضاد آشکار قرار دارد.

آن مرد نخواست که شب را بگذراند؛ او بر خاست و حرکت کرد. به مقابله یموس رسید - یعنی اورشلیم^m - و آن دو الاغ پالان شده و متعه را همراه داشت.

۱۱ وقتی نزدیک یموس بودند، روز بسیار پایین آمده بود. خدمتگزار به اربابش گفت: «خواهش می‌کنم بیا بسوی این شهر یموسیان منحرف شویم و شب را در آنجا خواهیم گذراند.»^{۱۲} اربابش به او گفت: «بسوی شهری از بیگانگان منحرف خواهیم شد که از بنی اسرائیل نیستند؛ تا جبⁿ پیش خواهیم رفت.»^{۱۳} سپس به خدمتگزارش گفت: «بیا و به یکی از این محل‌ها نزدیک شویم؛ شب را در جبⁿهه یا در رامه^۰ خواهیم گذراند.»^{۱۴} ایشان پیشتر رفته‌است و حرکت کردن، و چون در کنار جمعه بنیامین^p بودند، خورشید غروب می‌کرد. ایشان به این سمت منحرف شدند تا بروند و شب را در جبⁿهه بگذرانند. [آن لاوی] وارد شد و در میدان شهر^۹ نشست، اما هیچکس ایشان

گفت: «دل خود را با تکه‌ای نان تقویت کن، و بعد حرکت خواهید کرد.^k»^{۱۵} چون نشستند، هر دو با هم خوردند و نوشیدند. آنگاه پدر آن زن جوان به آن مرد گفت: «خواهش می‌کنم رضایت بدنه تا شب را بگذرانی و دلت شاد باشد!» آن مرد بر می‌خاست تا برود، اما پدرزنش اصرار کرد، آن سان که او تغییر عقیده داد و شب را در آن مکان گذرانید.

^۸ روز پنجم، صبح زود برخاست تا برود، اما پدر آن زن جوان گفت: «بیا و دل خود را تقویت کن»؛ ایشان تا افول روز تأخیر کردند^{۱۶}، و هر دو خوردند. آن مرد بر می‌خاست که برود، او، متعه‌اش و خدمتگزارش؛ اما پدرزنش، پدر آن زن جوان، به او گفت: «اینک روز بسوی شامگاه ناتوان می‌شود؛ پس شب را بگذرانید؛ اینک روز به پایان می‌رسد؛ شب را در اینجا بگذران، و دلت شاد یوشع^{۴:۲۲} باشد! فردا، صبح زود، به راه خواهید افتاد، و به خیمه خود خواهی رفت.»^{۱۰} اما

^k در مشرق زمین، میزان همیشه می‌کوشد رفتن میهمانان خود را به تعویق بیندازد. این امر معمولاً منجر به تعارفات طولانی می‌گردد. ر. ک. پید ۲۴:۵۴-۵۵؛ ۳۳:۱۷-۱۲؛ ۳۳:۵۹-۵۴. اما در این مورد شاید بتوان گفت که پدرزن لاوی به نوعی مصیبتی را پیش‌بینی می‌کرده است. با اینحال، دقیقاً همین تأخیرها است که سبب می‌شود لاوی و متعه‌اش شب را در جبⁿهه بسر بربرند.

^۱ برخی از مترجمین چنین ترجمه می‌کنند: «بیا و دل خود را تقویت کن و تا افول روز تأخیر کنید؛ ایشان هر دو خوردند». ^m سفر از بیت‌لحم تا اورشلیم با الاغ حدود دو ساعت طول می‌کشد. نام یوس (ر. ک. ۲-۸:۵-۶؛ ۱۱-۱۱:۸-۴) ظاهراً از سوی اسرائیلیان به اورشلیم که متعلق به کنعانیان بود و جماعتی یموسیان بودند، داده شده است (ر. ک. ۱:۱؛ ۲۱:۱؛ ۲۸:۸؛ ۱۸:۱۶). درست است (ر. ک. آیه ۱۲) که این شهر تا زمان سلطنت داود، کنعانی باقی ماند (۲-۶:۵-۶)، اما دست کم از سده نوزدهم ق.م.، این شهر نام اورشلیم (اوروسالیم) را بر خود داشته است.

ⁿ «جبهه» (یعنی تپه) که «جبهه بنیامین» (۱-۲:۲۱-۱۱) یا «جبهه شائلو» (۱-۲:۳-۲) نیز نامیده شده، به گمان باستان شناسان، همان «تل الفول» امروزی است، واقع در ۶ کیلومتری شمال اورشلیم. جبهه را نباید با جایع (یوشع ۱:۱۸؛ ۲:۲۰-۵:۱۴) و با جبعون (یوشع ۹:۱۷) وغیره) اشتباه کرد.

^۰ «رامه» (یعنی بلندی)، که امروزه «الرام» نامیده می‌شود، در ۳ کیلومتری شمال جبهه، بر سر راه اورشلیم-بیت‌ئیل-شکیم واقع شده است (ر. ک. ۲۱:۲۹).

^p غروب آفتاب، انتخاب محل اقامت را تعیین می‌کند. پس از آغاز شب، ادامه سفر امکان‌پذیر نیست. ر. ک. پید ۲۸:۱۱.

^۹ میدان شهر که محل حیات اجتماعی مردم بود، در ورودی دروازه اصلی شهر قرار داشت.

خانه خود داخل ساخت و به الاغها علوفه داد؛ ایشان پایهای خود را شستند، سپس پیدا ۴:۱۸
خوردند و نوشیدند.
 ۲۲ در حالی که ایشان دل خود را شاد می ساختند^۴، اینک مردان شهر، افراد بی ارزش واقعی، خانه را احاطه کردند^۷ و در را محکم می کوبیدند و به صاحب خانه، به آن پیرمرد گفتند: «مردی را که به خانه ات وارد شده، بیرون آور تا او را بشناسیم^۷.»^{۲۳} صاحب خانه بسوی ایشان بیرون آمد و گفت: «نه، ای برادران، نه، لطفاً بدی مکنید؛ پس از آنکه این مرد وارد خانه من شده، این دیوانگی را مکنید^۸.»
 ۲۴ اینک دختر من که باکره است‌لا؛ پس او را بیرون می آورم. از او سوء استفاده کنید و با او هر طور که شما را پسند می آید عمل کنید؛ اما در حق این مرد این دیوانگی را مرتکب نخواهید شد.»^۵ آن مردان نخواستند به او گوش دهند. آن مرد متعه خود را گرفت و او را برای ایشان بیرون آورد^۹. ایشان او را شناختند و تمام شب را

را به خانه خود نپذیرفت تا شب را بگذرانند.^{۱۰}

^{۱۶} پیرمردی سر رسید که شب از کار خود در مزارع باز می گشت. او مردی بود از کوهستان افرايم که در جبعته سکونت داشت، در حالی که مردمان آن مکان از بنیامینیان بودند^۸.^{۱۷} چون چشمان خود را بلند کرد، در میدان شهر، آن مرد را دید، مسافر را. پیرمرد گفت: «کجا می روی و از کجا می آیی؟»^{۱۸} به او گفت: «ما از بیت لحم یهودا تا انتهای کوهستان افرايم عبور می کنیم، و من از آنجا هستم. من تا بیت لحم یهودا رفتم و به خانه خود رهسپارم؛ و کسی نیست که مرا به خانه خود بیزیرد.^{۱۹} اما کاه و علوفه برای الاغها بمان پیدا ۲۴:۲۴ دارم، همچنین نان و شراب برای خود، برای کنیزت و برای پسری که همراه خدمتگزارانت هست، دارم؛ چیزی کم نداریم.»^{۲۰} پیرمرد گفت: «خوش آمدی! بگذار همه نیازهایت را برآورده سازم؛ فقط شب را در میدان مگذران.»^{۲۱} او وی را به

^۲ در روزگاری که مهمانسرايی وجود نداشت، اسکان مسافران رهگذر همچون وظیفه اولیه هر صاحب خانه ای تلقی می شد. با این آیه، شباht های متعدد با ماجراهای دیدار فرشتگان از سدوم آغاز می شود. ر.ک. پیدا ۲:۱۹.
 ۸ مانند پیدا ۱۹، در اینجا نیز کسی که مهمان نوازی می کند، از اهالی بومی شهر نیست. میزان یکی از هموطنان لاوی است (ر.ک. آیه ۱).

^t برخی ترجمه می کنند: «به خانه خدا رفت و آمد دارم».

^{۱۱} همین اصطلاح در آیات ۶ و ۹ به کار رفته است. منظور خوردن و نوشیدن و استراحت کردن است.

^۷ ر.ک. ۴:۱۹. «افراد بی ارزش» در شکل تحت اللفظی اش، «مردان بنی بلعیل» می باشد. ر.ک. تث ۱۴:۱۳-۱-سمو ۱۶:۱؛ ۱۲:۲؛ ۱۶:۱؛ ۲۷:۱۰؛ ۱-پاد ۱۰:۲۱.

^W منظور از این دعوت کاملاً آشکار است. مانند پیدا ۱۹:۵، فعل «شناختن» در معنای برقرار ارتباط جنسی به کار رفته است.

^X پیرمرد به رسم مهمان نوازی اشاره می کند. ر.ک. پیدا ۸-۶:۱۹.

^۶ متن عبری چینی اضافه کرده: «اینک دختر من که باکره است و متعه این مرد». پیرمرد مانند لوط (ر.ک. پیدا ۸:۱۹)، حاضر است پرازشترین مال خود را بدهد تا مهمان خود را رهایی بخشد.

^Z از نقطه نظر خواننده امروزی، رفتار لاوی شرم آور است. اما این امکان هست که لاوی با دادن متعه خود، می کوشد پیش از هر چیز، آن مرد افرايمی و دخترش را رهایی دهد. این دو مرد بی احترامی به رسوم مهمان نوازی را وخیم تراز تجاوز به یک زن تلقی می کردند. با اینحال، بیامد مهلک این تجاوز، مستلزم انتقام خون می باشد (ر.ک. ۲۰:۲۹-۲۹:۱۹).

مردانی که فرستاد این دستور را داد: «این است آنچه به تمامی مردان اسرائیل خواهد گفت: از روزی که بنی اسرائیل از سرزمین مصر برآمده‌اند، تا به امروز، آیا چیزی شبیه این رخ داده است؟^e در این مورد بیندیشید، مشورت کنید و سخن بگویید.» و تمام کسانی که این را می‌دیدند، می‌گفتند: «از روزی که بنی اسرائیل از سرزمین مصر برآمده‌اند تا به امروز، هرگز چیزی شبیه این، نه رخ داده و نه دیده شده است!»

جنگ تنبیه‌ی علیه بنیامین^f

۲۰ جمیع بنی اسرائیل بیرون آمدند، و جماعت همچون مردی واحد، از دان تا بعرشیع^h، از جمله سرزمین جلعاد، نزد یهوه در مصافهⁱ گرد آمدند.^g سنگهای

تا صبح با او خوش گذرانیدند؛ به هنگام پیگاه او را پس فرستادند.

^{۲۶} با نزدیک شدن صبح، آن زن رفت و در مدخل خانه مردی افتاد که اربابش نزد او بود: [او] تا روشن شدن هوا [در آنجا ماند]^a.^{۲۷} اربابش صبح بر خاست و چون در خانه را باز کرد، بیرون می‌آمد تا به راه خود ادامه دهد؛ و اینک آن زن، متوجه اش، در مدخل خانه در غلتیده بود و دستانش بر آستانه بود!^{۲۸} به او گفت: «بر خیز! برویم!» اما پاسخی نبود^b... او وی را بر الاغ خود برداشت، سپس آن مرد حرکت کرد و به خانه خود رفت.

^{۲۹} چون وارد خانه خود شد، چاقور را بر داشت و متوجه خود را گرفت و او را اندام به اندام به دوازده قطعه تکه کرد، و آن^c را به تمامی قلمرو اسرائیل فرستاد.^{۳۰} به

^a شامگاه پیشین به نظر می‌رسید که تمامی ندارد (آیات ۹، ۱۱، ۱۴)، اما راوی اکنون این احساس را ایجاد می‌کند که روز به این زودهها فرانسی رسید (آیات ۲۷، ab۲۶، b۲۵).

^b متن یونانی این عبارت را اضافه کرده: «زیرا مرده بود». راویان عموماً از هر نوع تفسیری در خصوص احساسات شخصیت‌هایشان اجتناب می‌کنند، اما صرف اشاره به واقعیت‌ها به اندازه کافی روشن است.

^c یعنی قطعه‌ها را. ر.ک. ۶:۲۰.

^d آیینی مشابه، یعنی ارسال دوازده قطعه یک جفت گاو تکه شده، در ۱-سمو ۷:۱۱ به دست شائل انجام شد که آن نیز در جمعه صورت گرفت.

^e این عبارت که می‌گوید: «به مردانی که فرستاد این دستور را داد... آیا چیزی شبیه این رخ داده است» اشتباه‌ی از متن عبری حذف شده است. ما آن را بر اساس ترجمه یونانی بازسازی کرده‌ایم.

^f ر.ک. توضیح ۱:۱۹.

^g ویراستاری که بعد از تبعید بر روی این کتاب کار کرده، و سبک او به طور خاص در آیات ۱-۲ آشکار است، اسرائیل را «جماعتی» مذهبی تلقی می‌کند. این اصطلاح فقط بعد از تبعید کاربرد پیدا کرده است (ر.ک. خروج ۱۲:۳؛ ۱۶:۱؛ ۱۳:۴؛ ۱۳:۸؛ ۵:۳؛ ۵:۱۶؛ ۲:۱۹؛ ۲:۱۹؛ ۵:۱۶؛ ۱۷:۲۷؛ ۹:۱۶؛ ۱۷:۱؛ ۱۸:۱؛ ۱۶:۳؛ ۱۶:۳؛ ۱۶:۳؛ ۱۸:۹؛ ۱۸:۲۲؛ ۱۸:۹). در واقع

جنگ با بنیامین احتمالاً فقط از سوی گروه محدودی از قبیله‌ها صورت گرفته، یا شاید حتی فقط از سوی قبیله افراییم.

^h از دان تا بعرشیع اصطلاحی است قراردادی برای اشاره به تمام گستره قلمرو اسرائیل. ر.ک. ۱-سمو ۳:۲۰؛ ۲-سمو ۱۱:۱۷.

ⁱ «نزد یهوه در مصافه» یعنی در پرستشگاه خداوند در مصافه. «مصطفه» (یعنی کمن) بنیامین (ر.ک. آیه ۳:۲۱؛ ۱:۵؛ ۱-سمو ۷:۵؛ ۱۰:۱۷؛ ۱۰:۱-مک ۳:۴۶)، امروز «تل النصبة» نام دارد و در ۱۳ کیلومتری شمال اورشلیم واقع می‌باشد. آن را نباید با مصافه جلعاد اشتباه کرد (۰:۱۱؛ ۱۷:۱۰، ۱۱:۱۱؛ ۳:۳۴؛ پید ۴۹:۳۱).

نخواهد رفت، و هیچیک از ما به خانه اش باز نخواهد گشت.^۹ و اکنون، این است آنچه با جبعه خواهیم کرد؛ بر حسب قرعه بر علیه آن برویم!^{۱۰} ده مرد از صد از تمامی قبیله‌های اسرائیل بر خواهیم گرفت، سپس صد از روی هزار، و هزار از روی ده هزار، تا معیشت لشکر را تأمین کنیم، برای آنانی که خواهند رفت تا با جبعه بنیامین مطابق تمام دیوانگی ای که در اسرائیل مرتكب شده، رفتار کنند.^{۱۱} بدینسان همه مردان اسرائیل که همچون مردی واحد گرد آمده بودند، بر علیه شهر متخد شدند.

^{۱۲} قبیله‌های اسرائیل مردانی را به تمامی قبیله بنیامین فرستادند تا بگویند: «این چه جنایتی است که نزد شما ارتکاب یافته است؟ⁿ پس اکنون این مردان را تحويل دهید، این اشخاص بی ارزش را که در جبعه هستند؛ ما ایشان را به مرگ خواهیم سپرد و بدی را از اسرائیل بیرون خواهیم رفت.^۰» اما بنی بنیامین نخواستند به دعوت برادرانشان، بنی اسرائیل، گوش فرا دهند.^p

^{۱۳} بنی بنیامین شهرهای خود را ترک گفتند و در جبعه گرد آمدند تا برای جنگ

زاویه^j تسامی قوم و همه قبیله‌های اسرائیل در مجتمع قوم خدا حضور یافتند؛ چهارصد هزار^k مرد پیاده و شمشیرکش.^۳ بنی بنیامین آگاه شدند که بنی اسرائیل به مصنه برآمده اند...

بنی اسرائیل گفتند: «سخن بگویید؛ این جنایت چگونه ارتکاب یافته است؟»^۴ آن لاوی، شوهر زنی که کشته شده بود، رشته سخن را به دست گرفته، گفت: «من وارد جبعه بنیامین شدم، من و متعه ام، تا شب را بگذرانیم.^۵ سروران جبعه بر علیه من بر خاستند و در طول شب، خانه را بر علیه من احاطه کردند. ایشان قصد داشتند مرا بکشنند؛ اما در خصوص متعه ام، ایشان او را مورد سوء استفاده قرار دادند، و او مرده است.^۶ متعه ام را برداشت و او را تکه تکه کردم و آن را در تمامی صحراei میراث اسرائیل فرستادم؛ زیرا ایشان در اسرائیل، رسوایی و دیوانگی مرتكب شده بودند.^m ^۷ اینک همه شما، ای بنی اسرائیل اینجا هستید؛ با یکدیگر سخن بگویید و همینجا جا مشورت کنید.»

^۸ تمامی قوم مانند مردی واحد بر خاستند و گفتند: «هیچیک از ما به خیمه اش

۱۳:۱۹-۱۴:۳۸-۱۳:۱۹. این مظلو بزرگان قوم است. ر.ک. ۱-سمو ۱۳:۱۴-۱۳:۱۹.

^k مانند آیات ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۳۴، ۴۵، ۳۵، ۳۶، این ارقام تخیلی می باشند. اسناد قدیمی ارقام کوچکتری را ارائه می دهند. ر.ک. ۸:۵؛ ۱۶:۷؛ ۱۱:۱۸؛ ۱۱:۲۰؛ ۱۶:۲۰؛ ۳۹، ۳۱، ۲-سمو ۱۵:۱۸.

^{۱۹} ۱-ر.ک. ۲۸-۲۲:۲۹. «ایشان قصد داشتند مرا بکشنند»؛ این نکته در روایت فصل ۱۹ ذکر نشده است.

^m «رسوایی در اسرائیل»، یعنی بزهکاری جنسی یا موهن به مقدسات که می توانست خود جماعت مقدس را زیر سؤال ببرد. ر.ک. ۲۴:۱۹؛ ۱۱:۲۰؛ پید ۷:۳۴؛ تث ۲۱:۲۲؛ یوش ۱۵:۷؛ ۲-سمو ۱۳:۱۲.

ⁿ تجمع و گردهم آیی مصنه (آیات ۱۱-۱) ظاهرا راه حل مسالمت آمیزی را در نظر نگرفته بود. لذا آیات ۱۲-۱۳ ممکن است بعد اضافه شده باشد.

^۰ این فرمول خاص کتاب تثنیه و ویراستاران محفل تثنیه ای می باشد. ر.ک. تث ۱۷:۱۷؛ ۱۲:۱۹؛ ۱۳:۱۹.

^p عمل بنیامینیان حتی امروز نیز جزو رسوم عرب های بدوى است. شیخ قبیله اجازه ندارد عضوی از قبیله خود را، حتی زمانی که وی مجرم شناخته شده، تحويل دهد. همبستگی «خونی» قوی تراست از الترامات عدالت.

اسرائیل برای نبرد با بنیامین حرکت کردند، و مردان اسرائیل بر علیه آنان بسوی جمعه برای جنگ صفات آرایی نمودند.^{۲۱} بنی بنیامین از جمعه بیرون آمدند، و در آن روز، به بیست و دو هزار مرد اسرائیل خاک خوراندند.^{۲۲} بنی اسرائیل به بیت ظیل برآمدند و در حضور یهوه^۷ تا شامگاه گریستند؛ سپس به این مضمون از یهوه سؤال کردند: «آیا باید بار دیگر با برادرم، بنی بنیامین درگیر جنگ شوم؟» یهوه گفت: «بر علیه او بر آید». ^{۲۳} لشکر مردان اسرائیل شجاعت را باز یافتند، و بار دیگر برای جنگ صفات آرایی کردند، در همان جایی که روز اول صفات آرایی کرده بودند.^{۲۴} بنی اسرائیل روز دوم به بنی بنیامین نزدیک شدند.^{۲۵} اما در این روز دوم، بنیامینیان از جمعه به ملاقات ایشان بیرون آمدند و باز به هجده هزار مرد از بنی اسرائیل خاک

با بنی اسرائیل حرکت کنند.^{۲۶} بنی بنیامین که از شهرها آمده بودند، در آن روز خود را سرشماری کردند: بیست و شش هزار مرد شمشیرکش^۹، بدون احتساب ساکنان جمعه.^{۱۶} در تمامی این لشکر، هفتصد مرد نخبه بودند که دست راستشان معلوم بود^۸: هر یک از آنان می‌توانست از سنگ قلاب خود سنگی به طرف موبی پرتاب کند، بی‌آنکه خطأ کند.

^{۱۷} مردان اسرائیل نیز خود را سرشماری کردند: ایشان بدون احتساب بنیامین، چهارصد هزار مرد شمشیرکش بودند، همگی مردان جنگی.^{۱۸} ایشان به راه افتادند و به بیت ظیل^t برآمدند و از خدا سؤال کردند: گفتند: «کدامیک از ما اول به نبرد با بنی بنیامین برخواهد آمد؟»^{۲۷:۲۰} یهوه گفت: «اول یهودا برخواهد آمد».^{۱۹} بنی اسرائیل از صبح به راه افتادند و در مقابل جمعه اردو زدند.^{۲۰} مردان

^۹ این ارقام بر حسب منابع متفاوت است. پاره‌ای از نسخ خطی یونانی، سریانی و لاتین، عدد ۲۵۰۰۰ را ارائه داده اند، و برخی دیگر و همچنین یوسقوس، عدد ۲۳۰۰۰ را. طبق آیه ۳۵، تعداد کشته شدگان از بنیامین ۲۵۱۰۰ نفر است، و طبق آیه ۴۶، همین افراد ۲۵۰۰۰ نفر تعیین شده است. مطابق آیه ۴۷، ظاهراً ۶۰۰ نفر جان سالم به در برندند.^۲ در انتهای این آیه، متن عبری اضافه می‌کند: «و نیز هفتصد مرد نخبه سرشماری شدند». از آنجا که این عبارت مشخصاً از آیه بعدی گرفته شده، ما آن را حذف کرده ایم.^۸ ر. ک. توضیح ۱۵:۳.

^t «بیت ظیل» (ر. ک. آیات ۲۶-۲۱؛ ۲۸:۲؛ ۲۶:۴-۳)، «بیتین» امروزی، در ۱۷ کیلومتری شمال اورشلیم، بر سر راه شکیم قرار دارد. عهدتعیین خاطره یعقوب پاتریارخ را به بیت ظیل مرتبط می‌سازد (پید ۲۸:۱۰-۱؛ ۲۲:۱؛ ۳۱:۲؛ ۳۵:۱؛ ۱۵:۱). یربعام در آنجا یکی از گوسله‌های طلایی خود را بر پا خواهد داشت (۱-باد ۲۸:۱۲-۳۳). عاموس و هوشع مذهب بیت ظیل را محاکوم می‌سازند (عام ۳:۱۴؛ ۴:۵؛ ۵:۶-۷؛ هو ۱۰:۱۵). این پرستشگاه سرانجام به دست یوشیا در سال ۶۲۲ ق. م. ویران خواهد شد (۲-پاد ۱۸-۱۵:۲۳).

^{۱۱} در اسرائیل، کلا مانند دنیای باستان، امری عادی بود که پیش از درگیر شدن در جنگ، از وحی الهی مشورت بطلبند (ر. ک. داور ۱:۲؛ ۲:۲۰؛ ۲:۲۸، ۲:۲۳؛ ۱:۱۴؛ ۵:۷-۵:۱؛ ۱۲:۴؛ ۳:۷؛ ۲:۲۳، ۱۴:۱؛ ۱۲-۹؛ ۴، ۲:۲۳؛ ۲:۷-۳:۰؛ ۱:۱۰؛ ۸-۷:۳۰؛ ۲:۸-۲:۲؛ ۱:۵؛ ۱:۲-۱؛ ۲:۴-۲:۳، ۱۹:۵؛ ۱:۲؛ ۲:۴-۲:۳). سؤالی که اسرائیلیان مطرح می‌سازند، در مضمون متن معنایی ندارد، و پاسخی نیز که دریافت می‌دارند، نتیجه‌ای در دنیاله عملیات به همراه ندارد. لذا به نظر می‌رسد که این آیه که اثر دست ویراستاری اهل یهودا بعد از دوره تبعید باشد، تحت تأثیر داور ۱:۱-۲ قرار دارد.

^۷ ر. ک. توضیح آیه ۱۸. این بار، سؤالی که طرح می‌شود، معنایی دارد. برای درک بهتر متن، جای آیات ۲۲ و ۲۳ را عرض کرده ایم.

ملاقات با سپاه بیرون آمده بودند، خود را واگذاشتند تا به دور از شهر کشانده بیوش^۸:۱۶،۶ شوند. ایشان مانند دفعات دیگر، شروع کردند به قربانی گرفتن از میان سپاه، بر راههای که بر می آیند، یکی به بیت ئیل و دیگری به جبعون^۹، در صحراء: حدود سی مرد از اسرائیل. ^{۳۲} بنی بنیامین به یکدیگر گفتند: «اینک ایشان مانند گذشته در مقابل ما شکست می خورند!» اما بنی اسرائیل به خود گفته بودند: «خواهیم گریخت و ایشان را بر راهها، به دور از شهر خواهیم کشید.» ^{۳۳} و جمیع مردان اسرائیل مواضع خود را ترک کردند و [برای نبرد] در بعل-تمار صفات آرایی کردند، در آن حال که کمین نشینان اسرائیل از موضع خود در غرب جبعه^b، بیرون می آمدند؛ ^{۳۴} بدینسان ده هزار مرد نخبه از جمیع اسرائیل، به مقابل جبعه رسیدند. جنگ سخت شد، و [بنیامینیان] نمی دانستند که مصیبت به ایشان می رسد. ^{۳۵} یهوه بنیامین را در مقابل اسرائیل در هم کوبید، و در آن

خواندند، که همگی مردان شمشیرکش بودند.

^{۲۶} جمیع بنی اسرائیل و تمامی قوم بر آمده، به بیت ئیل آمدند؛ در آنجا در حضور یهوه نشستند و گریستند؛ آن روز را تا ^{۴:۲۱} شامگاه روزه گرفتند^x و قربانی های سوختنی و قربانی های آرامش به حضور یهوه تقدیم کردند. ^{۲۷} بنی اسرائیل از یهوه سؤال کردند - صندوق عهد خدا در آن روزها در آنجا بود؟ ^{۲۸} و فینحاس، پسر العازار، پسر هارون، در آن روزها در حضور آن می ایستاد-؛ گفتند: «آیا باید باز برای جنگ با برادرم، بنی بنیامین شروع به حرکت کنم، یا اینکه باید اجتناب کنم؟» یهوه گفت: «برآیید، زیرا فردا او را به دستان شما خواهم سپردم.»

^{۲۹} اسرائیل سپاهیانی در پیرامون جبعه در کمین گذارد^۲، ^{۳۰} و روز سوم، بنی اسرائیل بر علیه بنی بنیامین برآمدند و مانند دفعات دیگر، [برای جنگ] بسوی جبعه صفات آرایی کردند. ^{۳۱} بنی بنیامین که برای

X نشستن بر زمین برای گریستن (ر.ک. اش:۳:۲۶؛ ۱:۱؛ ایوب:۱۳:۲؛ مز:۱۳:۱؛ عز:۳:۹) و برای روزه گرفتن (ر.ک. ۱-۲:۶؛ سمو:۱۶:۱۲)، نشانه های سوگواری و فروتنی است.

Y توضیح مذکور در آیات a۲۸-b۲۷، که به حضور «صندوق عهد» در بیت ئیل و کهانت «فینحاس» اشاره می کند، احتمالاً بعد اضافه شده است. در نظر ویراستاران بعد از تبعید، تقديم قربانی، پیش از بنای معبد اورشلیم، فقط می توانست در مقابل صندوق عهد تقديم شود. لذا به نظر می رسد که این توضیح اضافه شده تا به قربانی های مذکور در آیه ۲۶ مشروعت داده شود. در واقع، صندوق عهد در دوره داوران، در پرستشگاه شیلوه قرار داده شده بود (ر.ک. یوش:۱:۱؛ ۱:۱۸؛ سمو:۱:۴). فینحاس، پسر العازار (ر.ک. خروج:۲۵:۶؛ اعد:۲:۲۵؛ ۷:۱۱؛ ۳:۳۱؛ ۲۲:۲۲؛ ۱۳:۳۰-۳۲؛ ۲۴:۳۳) نیز می توانسته به پرستشگاه شیلوه تعلق داشته بوده باشد، زیرا یکی از پسران علیه نیز نام فینحاس را بر خود داشت (ر.ک. ۱-۲:۳:۳؛ ۴:۳؛ ۴:۲).

Z نبرد تعیین کننده با بنیامینیان به واسطه گذاشتن کمین به پیروزی می رسد. این روایت (آیات ۲۶-۲۹) که با ماجراهی تصرف عای (یوش:۸-۳:۲۵) قرابت های بسیاری دارد، در وضعیت کنونی اش بسیار مغوش می باشد. در آیه a۳۶ به نظر می رسد که نبرد به پیان رسیده، اما ناگهان در آیه b۳۶ جنگ با شدت بیشتری ادامه می یابد. تکرارها و تناقض های متعدد مانع از این می شود که تصور دقیقی از جریان جنگ به دست آوریم. فقط بخش مذکور در آیات ۲۶-b۳۶ ۴۴-۴۵ کمی متجانس می باشد.

a در متن عبری، «جبعه» آمده است که احتمالاً اشتباه می باشد و ما در ترجمه خود آن را اصلاح کرده ایم.

b در خصوص «جبعه»، ر.ک. توضیح ۱۹:۱۲.

اسرائیل عقب گرد کردند و مردان بنیامین وحشت زده شدند؛ زیرا می دیدند که مصیبت بر ایشان رسیده است.^{۴۲} ایشان در جهت صحراء به مردان اسرائیل پشت کردند، اما نبرد ایشان را دنبال می کرد، و آنانی که از شهر می آمدند، ایشان را از پشت سر می گرفتند و قتل عام می کردند.^{۴۳} بنیامین را احاطه کردند و بدون مجال^f ایشان را تعاقب کرده، تا مقابله جبهه^g، از سمت مشرق، له کردند.^{۴۴} از بنیامین هجده هزار مرد، همگی مردان دلیر، افتادند.^{۴۵} دیگران پشت کردند و به صحراء، بسوی صخره رمّون^h گریختند. پنج هزار نفر را در راهها گرفتار ساختند، سپس [بنیامین] را تا جدوعⁱ دنبال کردند و دو هزار نفر از ایشان را زدند.^{۴۶} مجموع آنانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرکش بود، همگی ایشان مردانی دلیر (بودند).

^{۴۷} ششصد مرد پشت کردند و به صحراء، بسوی صخره رمّون گریختند و به مدت چهار ماه در صخره رمّون باقی ماندند. ^{۴۸} اما بنی اسرائیل بسوی بنیامین باز گشتند و ایشان را از دم تیغ گذراندند،

روز، بنی اسرائیل بیست و پنج هزار و یکصد مرد از بنیامین را هلاک کردند، که همگی ایشان شمشیرکش بودند.^{۳۶} بنی بنیامین دیدند که شکست خورده اند.

مردان اسرائیل میدان را برای بنیامین خالی کردند، زیرا بر کمینی که بر علیه جمعه قرار داده بودند حساب می کردند.^{۳۷} پس کمین نشینان برای هجوم به جمعه شتافتند؛ سپس کمین نشینان در حالی که پیش روی می کردند، تمام شهر را از دم تیغ گذراندند.

^{۳۸} مردان اسرائیل با کمین نشینان قرار گذاشته بودند که ایشان از شهر با دود، علامت بدھند؛ آنگاه مردان اسرائیل که در گیر نبرد بودند، می توانستند عقب گرد کنند.^c بنیامینیان شروع کردند به قربانی گرفتن از مردان اسرائیل، حدود سی مرد، زیرا به یکدیگر می گفتند: «به یقین ایشان به طور کامل در مقابل ما شکست خورده اند، همانند نبرد پیشین!»^{۴۰} اما یوش^{۲۰}:۸ علامت، به شکل ستونهای دود، شروع کرد به برآمدن از شهر، و چون بنیامین بر می گشت، اینک تمام شهر در آتش بسوی آسمان بالا می رفت.^d آنگاه مردان

^c مشخص نیست که آیا مردان اسرائیل به بنیامینیان پشت کردند و تظاهر به فرار نمودند، یا بر عکس، گزیر را متوقف ساختند تا با دشمن مقابله کنند.

^d تحت اللطفی: «و اینک قربانی سوختنی شهر بسوی آسمان بلند می شد».

^e «آنانی که از شهر می آمدند» ظاهراً به بنیامینیانی اشاره می کند که در آیات ۱۴-۱۵ ذکر شان آمده؛ لذا ایشان نیز در قتل عام سپاهی که از جمعه رفته بود، شرکت جستند.

^f «بدون مجال»: در عبری حرف اضافه «بدون» نیامده است.

^g قرأة عبرى: «جمعه».

^h «رمّون» (یعنی درخت انار) امروزه با همین نام در ۹ کیلومتری شمال شرقی جمعه واقع است.

ⁱ این نام در عبری می تواند به معنی «در هم کوفتن» نیز باشد. در داور ۲۱:۶ نیز از همین فعل استفاده شده است.

و قربانی‌های آرامش تقدیم داشتند.
^۵ بنی اسرائیل گفتند: «کدام است آن کس که در میان تمامی قبیله‌های اسرائیل، به مجمع، به حضور یهُوه بُر نیامده است؟» زیرا سوگند سختی وجود داشت بر علیه هر آن کس که به حضور یهُوه به مصافه بر نیاید؛ گفته بودند: «باید که او میرانده شود^m تی اسرائیل برای برادرشان بنیامین دلوسوزی کردندهⁿ و گفتند: «امروز قبیله‌ای از اسرائیل در هم کوبیده شده است.^۷ چه خواهیم کرد تا برای آنانی که باقی مانده‌اند، زن [فراهم سازیم]، حال آنکه به یهُوه سوگند یاد کرده ایم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم؟»^۸ گفتند: «کدام است آن کس از میان قبیله‌های اسرائیل که تنها خودش به حضور یهُوه به مصافه بر نیامده است؟» و اینک از یابیش در جلعاد

(یعنی) جماعت مذکور شهرهای را، احشام را و هر که را که به او بر می خوردند؛ همچنین همه شهرهایی را که بر سر راهشان بود، به آتش کشیدند.

احیای قبیله بنیامین^k

^{۲۱} مردان اسرائیل این سوگند را در مصافه یاد کرده بودند: «هیچیک از ما دختر خود را به زنی به بنیامینی نخواهد داد.»^۹ قوم به بیت‌ئیل آمدند و در آنجا ماندند و تا شامگاه در حضور یهُوه نشستند؛ ایشان صدای خود را بلند کرده،^{۲۳:۲۰} اشکهای فراوان ریختند^۱ و می گفتند: «ای یهُوه، خدای اسرائیل، چرا باید امروز قبیله‌ای از اسرائیل کم شود؟»^۴ باری، روز بعد، قوم صحیح زود برخاستند؛ در آنجا قربانگاهی بنا کردند و قربانی‌های سوختنی

تحت الفظی: «از شهر مسکونی گرفته تا احشام». در خصوص «جماعت مذکور...» ر.ک. ث. ۳۴:۲؛ ۶:۳.

^k از آنجا که جمعیت شهرهای بنیامینی قلع و قمع شده بودند، اکنون می‌باشد برای آن شتصد مرد بازمانده‌ای که در صحراء بناه گرفته بودند، همسری پیدا می‌کردند. در این خصوص، دست کم دو سنت متفاوت در این فصل در کنار هم قرار داده شده‌اند. بر اساس سنت اول، شهر یابیش را ویران کردن و دختران آن را به بنیامینیان دادند (ر.ک. توضیح آیه ۸). بر اساس سنت دوم، مردان بنیامینی توanstند در جریان جشنی عمومی در شیلوه، دخترانی از آنجا برای خود بربایند. این دو سنت به واسطه آیه ۱۴ با یکدیگر هماهنگ شده‌اند («اما زن به اندازه کافی برای ایشان نیافتند»). هیچیک از این دو سنت به شکل اولیه اش منتقل نشده‌اند و هر دو متحمل دستکاریهای ویرایشی مهم شده‌اند.

¹ ر.ک. ۱۸:۲۰، ۲۸-۲۶. بخش آغازین فصل ۲۱ حاوی دستکاریهای مهم ویرایشی می‌باشد: اشاره به پرستشگاه «بیت‌ئیل» (ر.ک. توضیح ۱:۱۹؛ توضیح ۲۸:۲۰)، و معرفی اسرائیل همچون یک «مجمع» (ر.ک. توضیح ۱:۱۹) که به شکلی بسیار متعدد عمل می‌کند. ر.ک. توضیح ۱:۲۰.

^m ر.ک. آیه ۸. منظور سوگندی به غیر از سوگند مذکور در آیه ۱ می‌باشد. امتناع از مشارکت در عملیات جنگی که از سوی اتحادیه دوازده قبیله ترتیب داده می‌شد، خیانت محسوب می‌گردید. ر.ک. داور ۱۵:۵-۱۷-۱۵:۵-۱۲:۳. لذا شهر یابیش (ر.ک. آیه ۸)، هدفی مناسب برای عملیات مورد نظر بود (آیات ۱۰-۱۴)، زیرا از یک سو، تحت لعنت مذکور در آیه ۵ قرار دارد؛ و از سوی دیگر، ملزم به اجرای سوگند مذکور در آیه ۱ نیست، چرا که در مجمع مصافه حضور نداشته است. اما این امکان نیز هست که طبق سنتی دیگر، فقط از مردمان یابیش خواسته شده بوده که دختران خود را به بنیامینیان بدهند، زیرا فقط ایشان می‌توانستند چنین کاری بکنند، بی‌آنکه سوگند را زیرا یا بگذارند. چنین برداشتی نه فقط بقای یابیش را در تاریخ توجیه می‌کند، بلکه همچنین ریشه پیوندهای دوستی میان یابیش و قبیله بنیامین را آشکار می‌سازد (ر.ک. توضیح آیه ۸).

ⁿ دلوسوزی اسرائیلیان بر قبیله بنیامین که در خطر نابودی کامل قرار داشت، مبنی بر همان انگیزه‌ای است که موجب جنگ تنبیه‌ی در فصل ۲۰ گردید. در هر دو مورد، هدف حفظ خلوص و اصالت اتحادیه دوازده قبیله بوده است.

گویند و به ایشان صلح را پیشنهاد کنند.^۵ در این زمان، بنیامینیان بازگشتند و به ایشان از زنان یابیش جلعاد که زنده نگاه داشته بودند، دادند؛ اما زن به اندازه کافی برای ایشان نیافتند.

^۶ قوم برای بنیامین دلسوزی کردند، زیرا یهود در میان قبیله‌های اسرائیل رخنه‌ای ایجاد کرده بود. ^۷ مشایخ جماعت گفتند: «چه خواهیم کرد تا برای آنانی که باقی مانده‌اند، زن [فراهر سازیم]، زیرا زنان از بنیامین قلع و قمع شده‌اند؟»^۸ گفتند: «بازماندگان بنیامین را چگونه حفظ کنیم^۹ تا قبیله‌ای از اسرائیل حذف نشود؟»^{۱۰} زیرا ما خودمان نمی‌توانیم از دخترانمان به ایشان زن بدهیم، زیرا بنی اسرائیل به این مضمون سوگند یاد کرده‌اند؛ لعنت بر هر آن کس که به بنیامین زنی بدهد!^{۱۱}

^{۱۲} گفتند: «اینک جشن یهوه^{۱۲} است که سال به سال در شیلوه برگزار می‌شود، در

کسی به اردوگاه، به مجتمع، نیامده بود.^{۱۳}

^{۱۴} در واقع، قوم خود را سرشماری کرده بودند، و اینک کسی از ساکنان یابیش در جلعاد نبود. ^{۱۵} جماعت دوازده هزار مرد از میان دلیران، با این دستور، به آنجا فرستادند: «بروید؛ ساکنان یابیش در جلعاد را، از جمله زنان و کودکان را، از دم تیغ خواهید گذراند.^{۱۶} این است آنچه خواهید کرد: هر ذکوری و هر زنی را که بستر مردی را شناخته باشد، به لعنت نذر خواهید کرد، اما باکره‌ها را زنده باقی خواهید گذارد.» ایشان چنین کردند.^{۱۷}

^{۱۸} ایشان از میان ساکنان یابیش در جلعاد، چهارصد دختر جوان و باکره یافتند که در بستر مردی شریک نشده بودند^{۱۸}، و ایشان آنان را به اردوگاه، در شیلوه، که در سرزمین کنعان است، آوردند.^{۱۹}

^{۲۰} تمامی جماعت فرستادند تا با بنی بنیامین که در صخره ریمون^{۲۰} بودند، سخن

^{۱۰} شهر یابیش که احتمالاً در حوالی «وادی یابیس»، بین رودهای بیوق و برموق قرار داشته، ظاهراً پیوندهای دوستی با جبعه و قبیله بنیامین داشته است. این پیوندها در ماجراهای شائل بار دیگر پدیدار خواهند شد. ر.ک. ۱-۱۱:۳۱؛ ۱۳-۱۱:۳۱. این آیات احتمالاً سمو ۷-۴:۲ و ۱۲:۲۱.

^{۱۱} p این بخش (آیات ۱۰-۱۲)، در برخی موارد یادآور جنگ با میدیان است. ر.ک. اعد ۳۱-۵:۳۱، ۱۵-۱۸. این آیات احتمالاً اثر دست ویراستاری بعد از دوره تبعید می‌باشد.

^{۱۲} عبارت اخیر نه در متن عبری، بلکه در قرائت یونانی آمده است. در هر حال، دنباله متن نشان می‌دهد که چنین معنایی در متن عبری نیز مستتر بوده است.

^{۱۳} تحتاللفظی: «که بواسطه بستر یک ذکور، مردی را نشناخته بودند.

^{۱۴} این توضیحی است که بعد از اضافه شده و زمینه را برای ماجراهای مذکور در آیات ۱۹-۲۳ آماده می‌سازد. مطابق آیات ۱ و ۲، اردوگاه یا در مصنه قرار داشته یا در بیت ییل.

^{۱۵} ر.ک. ۴۵:۲۰، ۴۷:۲۰.

^{۱۶} متن عبری چنین قرائت کرده: «مالکیت بازمانده را برای بنیامین...» ر.ک. آیات ۱ و ۷.

^{۱۷} W «جشن یهوه». کلمه «جشن» در عبری معمولاً بر زیارت دلالت دارد. اما به نظر نمی‌رسد که در اینجا منظور یکی از سه جشن بزرگ و سالیانه اسرائیلیان باشد (ر.ک. خروج ۱۸:۳۴-۲۷)، زیرا در این جشن فقط به دختران جوان شیلوه اشاره شده است (ر.ک. آیات ۲۱-۲۲). منظور بیشتر جشن انگورچینی محلی است (ر.ک. آیه ۲۱). این ممکن است نشانه‌ای باشد بر اینکه مردمان شیلوه اصلیت کنعنای داشته‌اند. این واقعیت که بنیامینیان دعوت شده‌اند که دخترانی از شیلوه برگیرند، می‌تواند همین مفهوم را تأیید کند. با وجود آیه b۲۲، ساکنان شیلوه احتمالاً در این دوره، به طور کامل جزئی از جامعه اسرائیل نبوده‌اند.

برای هر یک زنی بگیریم، و شما خودتان زنان را به ایشان نداده اید، چه در این صورت، مجرم می شدید.»^{۲۳} بنی بنيامين چنین کردند: ایشان بر حسب تعداد خود، از میان رقصندگانی که ربوده بودند، زنانی گرفتند، و سپس رفتند و به میراث^d خود بازگشتد؛ ایشان شهرها را بازسازی کردند و در آنها ساکن شدند.^{۲۴} در این زمان، بنی اسرائیل هر یک از آنجا به قبیله و به طایفه خود رفتند؛ هر یک از آنجا به میراث خود رفتند.^{۲۵} در آن ایام، در اسرائیل پادشاهی نبود، و هر کس آنچه را که مورد پسندش بود، انجام می داد.^e

شمال بیت‌ئیل، در مشرق راهی که از بیت‌ئیل به شکیم بر می‌آید، و در جنوب لبونه^x.»^{۲۰} ایشان این رهنمودها را به بنی بنيامين دادند: «بروید و در تاکستانها کمین کنید؛^{۲۱} نگاه خواهید کرد و چون دختران شیلوه برای رقص گروهی^۷ بیرون می‌آیند، شما از تاکستانها خارج خواهید شد و هر یک زنی از میان دختران شیلوه بر خواهید گرفت، سپس به سرزمین بنیامين خواهید رفت.^{۲۲} چنانچه پدرانشان یا برادرانشان^a برای اعتراض نزد ما^b بیایند، به ایشان خواهیم گفت: «در حق ایشان به ما لطف کنید، زیرا در جنگ^c نتوانستیم

X «شیلوه» که امروزه «خیریت سیبلون» نامیده می‌شود و در شرق جاده بیت‌ئیل به شکیم واقع می‌باشد، در ۱۵ کیلومتری شمال بیت‌ئیل و در ۵ کیلومتری شرق «لبونه» («لوبان» امروزی) قرار دارد. صندوق عهد، پیش از آنکه به دست فلسطینیان بیفتند، در پرستشگاه شیلوه نگاهداری می‌شد. ر. ک. ۳۱:۱۸. یوش ۱:۱۸، ۸:۱-۱۸. مز ۴:۱۵۰. رقص‌های گروهی عمدتاً به وسیله دختران جوان و زنان برگزار می‌شد. ر. ک. خروج ۱۸:۱۵-۱. سمو ۵:۶، ۱۶-۱۴، ۱-۲. سمو ۲۶:۶. داور ۳۴:۱۱.

Z در سنت اولیه، بنیامینیان احتمالاً این ربایش را به ابتکار خود انجام داده اند، و نه در پاسخ به دعوت جماعت اسرائیلیان. مشکل پیدا کردن زن برای طایفه ای نوبنیاد، موضوعی است که در افسانه‌های دنیاًی باستان به فراوانی به چشم می‌خورد. ر. ک. پید ۳۱ (گرفتن لیه و راحیل از سوی یعقوب). نمونه این امر در اسطوره‌های روم باستان، گرفتن ساین‌ها به دست یاران رومولوس در جریان یک چشم می‌باشد.

a این کار به پدرها و برادرها آسیب می‌رساند، زیرا دختران جوان بی‌آنکه مهره‌ای بابت آنان پرداخت شود، ربوده می‌شوند. ر. ک. پید ۳۱-۵:۳۱-۲. سمو ۱۳:۲۰-۲۹.

b برخی از نسخ خطی یونانی «شما» قرائت کرده اند. اما باید توجه داشت که در اینجا مشایخ قوم اسرائیل هستند که سخن می‌گویند و پیامدهای این نیرنگ را بر عهده می‌گیرند.

c مشایخ یادآور می‌شوند که مردان اسرائیل می‌توانستند باکره‌های یابیش را همچون غنیمت جنگی برای خودشان برگیرند، نه اینکه آنان را به بنیامینیان بدهند؛ اما مردان اسرائیل از منافع خود در جنگ چشم پوشی کرده اند. لذا والدین دختران شیلوه نیز می‌بایست همین سخاوت را به جا بیاورند (ر. ک. توضیح ابتدای آیه).

d منظور سهمی است که به هنگام تقسیم سرزمین موعود به هر قبیله اختصاص یافته بوده است. ر. ک. اعد ۲۰:۱۸؛ ۲۶:۶. یوش ۵۱:۱۹:۲۳:۱۳.

e این نتیجه‌گیری ویراستار بعد از تبعید است. ر. ک. ۱۷:۶؛ ۱۸:۱؛ ۱۹:۱. ۱:۱۹.

